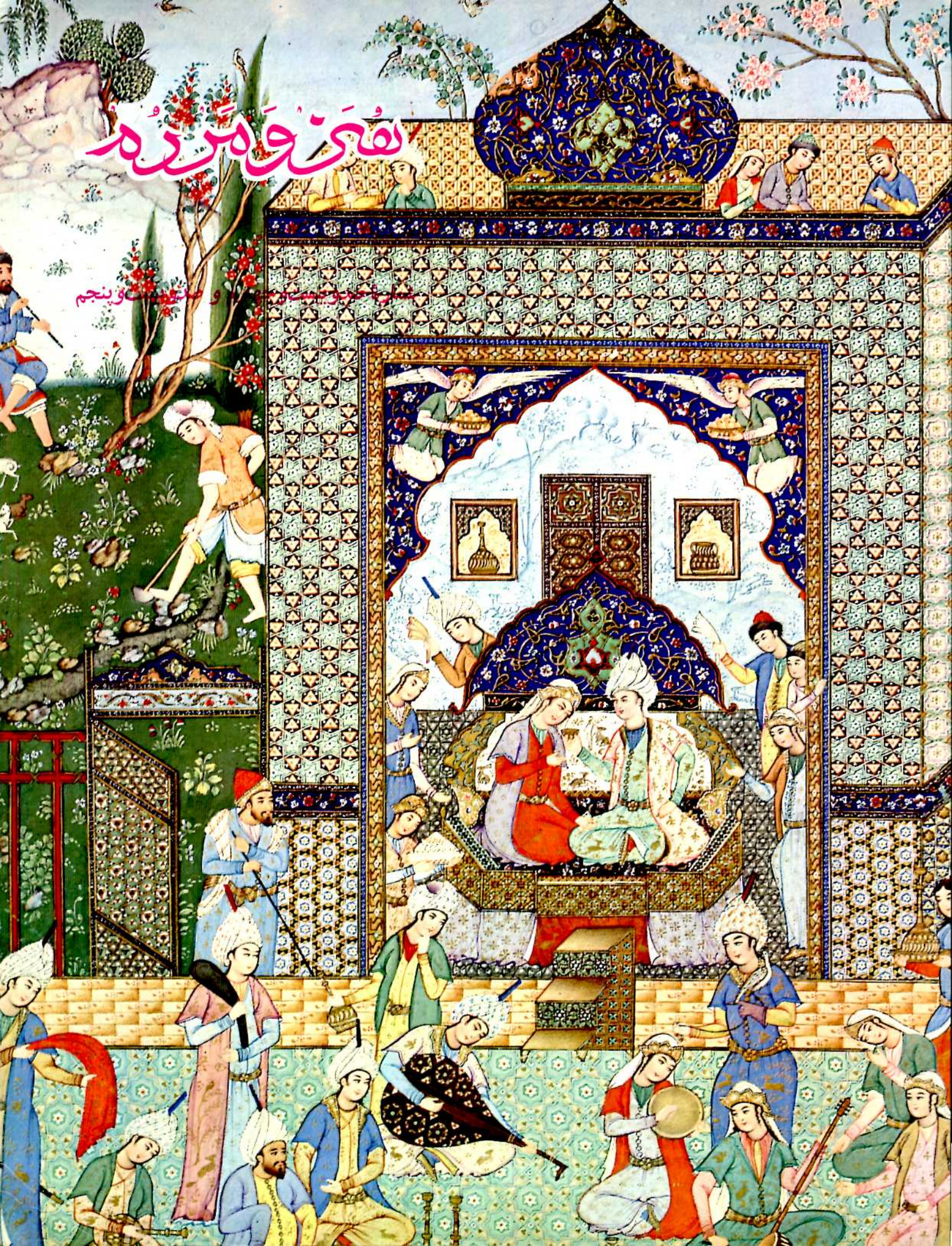
لهُمَ وَمِزْدُمْ

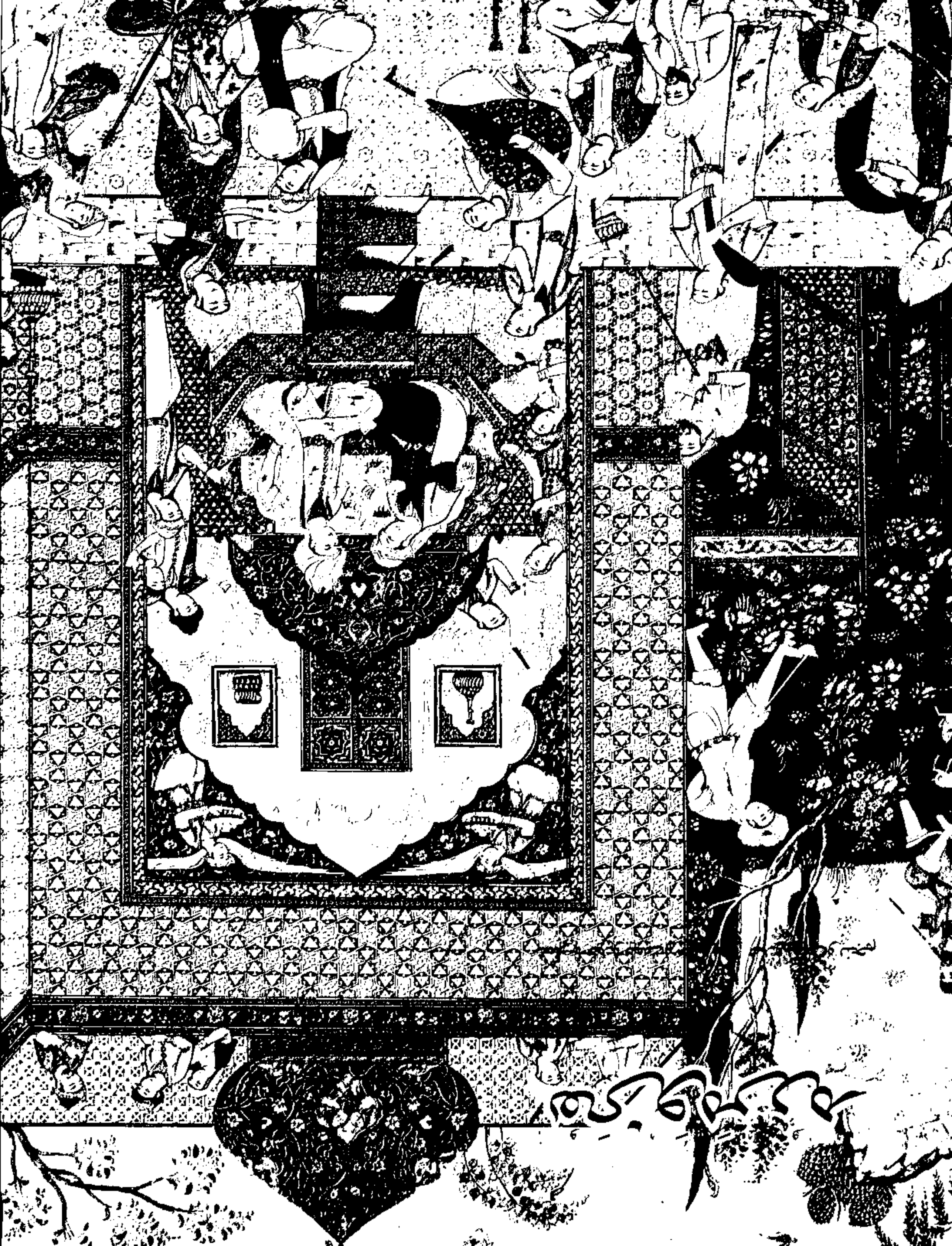

Serial Numbers 124- 125 February - March, 1973

HONAR va MARDOM

(Art and People)

Published by Directorate General of Cultural Relations
Ministry of Culture & Arts

Ministry of Culture & Arts Bldg. No. 2 Tonekabon St.
Shahreza Ave. — Old Shemiran Road Tehran, Iran.

Annual Subscription $ 3, deposited in advance in A/C
No. 178 of Bank Saderat Iran, Avenue Khajeh Nassireddin Tusi.
Tehran, Iran.

KetabFarsi.com

شرح روی جلد : گنبد بهرام ، کار حسین صفوی
ازهنرمندان معاصر

چاپخانه وزارت فرهنگ وهنر

هنر و مردم

از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر

بهمن‌ماه و اسفندماه ۱۳۵۱ — شمارهٔ صدوبیست‌وچهارم و صدوبیست‌وپنجم

دراین شماره :

پرده ازروی تاریخ کهن جنوب فلات ایران برداشته می‌شود ۲
ابن‌سینا ، مردی برتر ازعصر خویش ۸
پرتوی نوین بردین هخامنشیان ۱۴
مزار سلطان محمد عابد کاخک گناباد ۲۳
چای ، سبز همیشگی ۲۹
گنجور وبرنامهٔ او ۳۷
نگاهی به کهن‌ترین پل اصفهان ۴۳
سیمای راستین خیام ۴۷
علاقــه بندی ۵۱
رموز قصه ازدیدگاه روانشناسی ۶۳
احمد صنیعی ، استاد منبت‌کار اصفهانی ۶۵
سیر فرهنگ درعهد سلجوقیان ۶۹
عکاسی ۷۷
ریشه‌های تاریخی امثال و حکم ۸۲
خوانندگان و ما ۸۴

سردبیر : عنایت‌الله خجسته

مدیر : دکتر ا . خدابنده‌لو

طرح وتنظیم از صادق بریرانی

نشریهٔ ادارهٔ کل روابط فرهنگی

نشانی : خیابان شاهرضا ــ نزدیک پیچ شمیران ــ نبش کوی تنکابن ــ ساختمان شمارهٔ ۲
وزارت فرهنگ وهنر – تلفن : ۲ ــ ۳۱۱۲۴۱

www.KetabFarsi.com

پرده از روی تاریخ کهن جنوب فلات ایران برداشته میشود
منشاء تمدن بین النهرین را باید در سرزمین واقع بین بلوشستان و دره پنجاب جستجو کرد

دکتر عیسی بهنام
استاد دانشگاه تهران

نمایشگاهی که ازآثار مکشوف در « شهداد » اخیراً در موزهٔ ایران‌باستان بوسیلهٔ آقای مهندس حاکمی درمعرض دید قرار داده شد بسیار جالب بود واحتمال داردکه مطالعهٔ آن بسیاری ازمطالب مربوط به زندگی مردم پیش ازتاریخ ایران را برای ما روشن کند ، ونیز ممکن‌است باستان‌شناسان را وادار کند که عقاید خود را راجع به بسیاری از مطالب تاریخی تغییر دهند .

مثلاً مدتهاست که باستان‌شناسان عقیده‌دارند که تمدن‌های اولیه درکنار رودخانه‌های بزرگ مانند رود نیل و رودهای دجله و فرات و رود سند و رودخانه‌های بزرگ چین بوجود آمده‌اند. این‌مطلب درمورد نیل صدق میکند زیرا این‌رودخانه هرسال درروز و درفصل مناسبی شروع به بالا آمدن میکند وبتدریج بالا میآید وباز درروز مشخصی درفصل دیگری که برای زراعت مناسب است پایین میرود . مصریان فقط پس‌از اینکه موفق‌به‌ایجاد حکومت‌های مقتدری شدندکه بتواند ازبالا آمدن وپایین‌رفتن سطح رودخانه بوسیلهٔ ساختن‌بندهاوکانال‌ها وجوی‌ها با وسایل دستجمعی استفاده‌کنند درزمین‌های مجاور رودخانه به‌کشت حبوبات پرداختند ودرموقع معینی ازنتیجهٔ کشت خود استفاده نموده بزندگی خود ادامه دادند .

ولی بدون شك این نوع کار احتیاج به تشکیلات منظمی داشت که تقریباً ازهفت هزارسال پیش درسرزمین مصر بوجود آمده بود . تردیدی نیست که بدون این تشکیلات وبدون ایجاد

شکل ۱ ــ در درهٔ پنجاب نیز اشیایی بدست آمده که روی آن علاماتی وجود داشت که به‌احتمال بسیارقوی درزمان قدیم خوانده میشد. این علامات تا این تاریخ قرائت نشده‌اند، ولی اینطور بنظر میرسد که در همان زمانی‌که درمیان دو رود دجله وفرات انسان‌ها نخستین قدم‌ها را در راه اختراع خط برمیداشتند ، در نقاط دیگری مانند درهٔ پنجاب ، تپه یحیی (نزدیك کرمان) ، و شهداد درکنارکویر مرکزی ایران نیز انسان‌ها بوسیلهٔعلاماتی مطالبی‌را برای انسان‌های دیگر بیان‌می‌نمودند. علاماتی‌که درکنارایوان یك شاخ دیده‌میشود روی مُهر استوانه‌ای شکلی کنده شده بوده است که مانند مُهرهای امروزی ما نشانه‌ای از مالکیت اشخاص بوده است .

بند وکانال و جوی‌های آب امکان نداشت انسان‌های ساکن درآن نواحی بتوانند چنین‌استفاده‌ای‌را ازآب رود نیل‌بنمایند. ازخوانندگان این مجله سوآل میکنم : چند هزارسال لازم بود تا انسان‌های ساکن دردوطرف رود نیل موفق به ایجاد چنین تشکیلاتی شوند ؟

ایجاد چنین تشکیلاتی درکنار دجله وفرات غیرممکن بنظرمیرسید . شیب دجله آنقدر تند است‌که ساختن هرنوع بندها وکانال‌هایی را درکنارآن غیرمقدورمیساخت . ازفرات ممکن بود چنین استفاده‌ای راکرد وحتی درسال‌هایی‌که شط فرات طغیان نمیکرد ساکنانی‌که دردوطرف آن قرار داشتند میتوانستند محصول خوبی اززمین‌هایشان بدست آورند . ولی سرنوشت آب فرات به دست برف‌هایی بودکه درقلّه‌های مرتفع آسیای کوچك و ایران قرار داشتند وآب شدن آن برف‌ها وسرازیرشدنشان بسوی جلگهٔ بین‌النهرین تحت هیچ قاعده وقانونی جزهوس‌های عناصر جوّی قرار نمیگرفت .

شرایط جریان آب در رودخانه‌های سند و گَنگ در هندوستان ومجاری آب هندوچین وچین از این‌هم نامنظم‌تر بود وهرلحظه طغیان آب ممکن بود هستی ساکنان نواحی مجاور آنرا ازبین ببرد .

شهری‌که آقای مهندس‌حاکمی درحوالی شهداد امروزی یا «خبیص» سابق اززیرخاك بیرون آورده به همین سرنوشت گرفتار شده‌است . دراین مکان درحدود ۲۴۰۰ سال پیش‌از میلاد مسیح مردمی زندگی میکرده‌اندکه سابقهٔ تمدن وفرهنگ درازی داشته‌اند وناگهان رود کوچکی‌که ازمیان شهرشان میگذشته دچار طغیانی میشودکه تمام خانه‌ها را خراب میکند ویك لایهٔ ضخیمی‌ازگِل‌ولای روی خانه‌های گِلی‌را میپوشاند. طغیان‌آب بقدری شدید بوده است‌که حتی مسیررودخانه تغییر میکند وبطرف مشرق انتقال مییابد ، وخانه‌های خشتی با تمام اثاث منزل ووسایل‌زندگی درزیرقشری‌ازخاك درحدود ۴۴۰۰ سال باقی میماند تا امروز آقای مهندس حاکمی آنرا اززیر خاك بیرون میآورد ودرنمایشگاهی درموزهٔ ایران‌باستان قرار می‌دهد .

بنابراین باحتمال قوی فرضیه‌ای‌که نخستین جامعه‌های بشررا درکنار رودخانه‌های بزرگ قرار میدهد باید نادرست باشد . حقیقت مطلب این است‌که انسان شاید درحدود ده هزار سال پیش وشاید هم پیش ازآن برای نخستین‌بار درکنار رودخانه‌های‌کوچك ، درمیان دّره‌های سبزواقع درارتفاعات، روی شیب‌های ملایم‌کوهها وتپه‌ها ودرمجاورت مراتع سبزی که قسمت مهمی ازسال میتوانستند مورد استفادهٔ گلّه‌ها قرار گیرند شروع به‌کشت غلات وحبوبات‌کرده است ، وبنابراین نخستین اجتماعات درکنار زمین‌هایی‌که بصورت «دیمی» در نزدیکی‌های مراتع در میان دّره‌ها و قسمت‌های مجاور آن

شکل ۲ ــ این‌مجسمهٔ‌کوچك‌که درسنگ تراشیده‌شده در«موهنجودارو» بوسیلهٔ دانشمندان پاکستانی کشف شده است ومتعلق به‌حدود ۲۴۰۰ سال پیش ازمیلاد است. این مجسمه که مردی را نشان میدهد با مجسمهٔ‌گلی که درشهداد پیداشده شباهت زیاد دارد وبهمین سبب‌است‌که ما میتوانیم تمدن مردم شهداد را با تمدن مردم پنجاب درهزارهٔ سوم پیش ازمیلاد مقایسه‌کنیم. بدون‌شك مردم این ناحیه با یکدیگر روابط بسیارنزدیك داشته‌اند .

شکل ۳ ــ مجسمهٔ‌مکشوف دردرهٔ‌پنجاب (موهنجوداړو) ــ دیدارمقابل .

امکان‌پذیر بود بوجود آمده‌اند واین کاملاً خلاف مطلبی است که تاکنون باستان‌شناسان به‌آن اعتقاد داشته‌اند .

باستان‌شناسان آن‌چنان به این فرضیه معتقدندکه حتی وقتی راجع به « تپه سیلك » نزدیك شهر کاشان سخنی‌میگویند اظهارمیدارندکه سابقاً این مکان درکنار دریاچه‌ای قرار داشته است‌که امروز خشك شده است ، درحالی‌که بنابرنظرجغرافی‌دانان ایرانی وخارجی درحدود هفت هزارسال پیش درکنار شهر کاشان امروزی دریاچه‌ای ممکن نیست وجود داشته باشد وباقی‌مانده‌های دریاچه‌ای‌که امروز درمرکزفلات‌ایران‌بصورت «کویری» دیده میشود مدت‌ها پیش‌ازآن خشك شده وبصورت امروزی درآمده بود .

اگر به مطالب بالا استنادکنیم دیگر این سوآل پیش نخواهد آمدکه چرا آثار مکشوفهٔ شوش‌که روی زمین یکر درعمق ۱۵ متر پیدا شده ومتعلق به اولین انسان‌هایی است‌که درآن نقطه سکونت‌کرده‌اند ، ازنظر هنری آنقدر پیشرفته‌اند که ناچاریم اینطور فرض‌کنیم‌که نخستین ساکنان شوش سابقهٔ فرهنگی وتمدن بسیار پیشرفته‌ای داشته‌اند واز مکان دیگری به این ناحیه کوچ‌کرده‌اند . دلایل متعددی نشان میدهدکه مسکن اولیهٔ ساکنان شوش درنواحی‌کوهستانی بوده است واین نواحی‌کوهستانی باحتمال قوی درفلات ایران قرار داشته است وبنابراین منشاء تمدن‌نخستین ساکنان بین‌دو رود دجله وفرات ویا لااقل ساکنان شوش را باید درناحیه‌ای ازفلات ایران قرار داد . درآن موقع ، بنابرتخمینی‌که دانشمندان زده‌اند جمعیت روی‌کرهٔ زمین درحدود پنج میلیون بوده وقسمت عمدهٔ آن درآسیا بسرمیبرده است .

اکنون اگر بجای اینکه توجه خودرا منحصراً به‌کنار رودخانه‌های نیل و فرات متوجه‌کنیم نتایج‌کاوش‌های اخیر را بررسی‌کنیم به‌آسانی متوجه میشویم‌که از درّهٔ پنجاب‌تاکنار دریای مدیترانه درحدود ده هزار سال اخیر تعداد زیادی از شهرهای‌کوچك واجتماعات وجود داشته‌اندکه زندگی‌درمعنی ازآنها مانند شهداد حتی‌آنطوری‌که ممکن‌است شما تصورکنید غیرقابل تحمل‌نیست. درشهداد خرما وپرتقال وانواع حبوبات وسبزیجات میروید ودرفصل بهار وزمستان با مراتع سبزی مجاور است ودرآن زمان‌که رودخانه‌ای ازمیان آن میگذشته زندگی درآن بسیار فرح‌بخش وآسان بوده است .

شهداد تنها نقطه‌ای ازجنوب ایران نیست‌که موردتوجه انسان‌های پیش ازتاریخ قرارگرفته است . نزدیك شهداد تل ابلیس ، تپه یحیی ، بم ، بمپور ، وکمی دورتر «شهرسوخته» وبازهم دورترنقاط دیگری دربلوچستان وحتی در درّهٔ پنجاب قرار دارندکه درآنهاکاوش‌های مختصری‌انجام‌گرفته وشواهد زنده‌ای از وجود تمدن درخشانی هستندکه در این ناحیه از « موهنجودارو » (در درّهٔ پنجاب) تا حدود غربی کرمان وشاید هم فارس وجود داشته است. هنوز بسیاری دیگرازنقاط پیش ازتاریخی هستندکه درزیر خاك پنهان اند و ما ازآنها اطلاعی دردست نداریم . به این سبب بودکه چون دراوایل قرن بیستم بیشترکاوش‌ها درناحیهٔ بین‌النهرین انجام گرفت باستان‌شناسان تصورکردندکه مرکز دنیای متمدن قدیم میان این دونهر قرار داشته است . کاوش‌های امروزی فرضیهٔ آنان را به این طریق باطل مینماید .

تقریباً بتدریج این مطلب روشن‌تر میشودکه درحدود ۲۴۰۰ سال پیش ازمیلاد مسیح درجنوب ایران مراکز متمدن وپیشرفته‌ای وجود داشته است ، وازآنجاست‌که عده‌ای بطرف شوش‌کوچ‌کرده شهرنشینی مطلق را برگله چرانی و شکار وکشت حبوبات درجلگه‌های‌کوچك ولی‌مناسب ترجیح دادند، وعدهٔ دیگر از راه بلوچستان به‌سوی درّهٔ پنجاب رفتند و امپراطوری مقتدری درآنجا بوجود آوردندکه آثارشان در دو نقطهٔ «موهنجودارو» و «هاراپا» بوسیلهٔ دانشمندان پاکستانی کشف شد .

بااین همه مردم جنوب فلات‌ایران رابطهٔ خودرا باکوچ‌کنندگان قطع نکردند واز مصّب «اروندرود» تا دهانهٔ رود «سند» وحتی دورتر ازآن ، ازراه بحرین وسیراف وحتی از راه جزیرهٔ «سیلان» درجنوب شبه قارهٔ هندوستان رفت‌وآمد ازکنار دریا برقرار بوده وهمین رفت‌وآمدهای دریایی ، که ازبسیاری جهات آسان‌تر وسودآورتر ازراه‌های زمینی بوده است ، موجب ایجاد داستان‌های‌کهنی مانند داستان «سندباد» گردیده است .

به همین دلیل است‌که ما درشهداد آثاری راکه با هنر درهٔ پنجاب شباهت بسیار دارند درکنار آثاری پیدا میکنیم‌که شبیه آثار مکشوف درشوش اند .

من بخود اجازه نمیدهم ، پیش از اینکه آقای مهندس حاکمی‌که عهده‌دارکاوش‌های بسیار جالب شهداد است نظر خودرا راجع به این‌کاوش‌ها اظهارکند ، نظر قاطعی راجع به‌کشفیات مزبور بدهم ، ولی ازاظهار این مطلب هم نمیتوانم خودداری‌کنم‌که بهترین شواهد مطالبی‌که در بالا یاد شد دو شیی از اشیاء مکشوف در شهداد است . یکی ازآنها چیزی شبیه به مجسمهٔ گلی قسمت بالای بدن انسانی است‌که در نمایشگاه شهداد قرار داده شده بود و من عکس مجسمه‌ای را که ازهرجهت به‌آن شباهت دارد ودر درهٔ پنجاب بدست‌آمده ومتعلق بهمان تاریخ یعنی حدود ۲۴۰۰ سال پیش‌ازمیلاد است دراین مقاله نشان میدهم و خواهش دارم به طرز آرایش مو و سبیل و ریش این دومجسمه ، و حتی به حالت و قیافهٔ آنها توجه فرمایید . بی‌شك درخواهید یافت‌که شباهت آنقدر زیاد

است که انسان تصور میکند هردو بوسیلهٔ یك هنرمند ساخته شده است .

نقش دیگر چیزی شبیه به «کعبه» یا «مکعبی» ازسنگ است که روی آن نقش دَر ، یا دَرهایی دیده میشود وآقای مهندس حاکمی اعتقاد داردکه نقشی ازمعبدی بوده است . من دراین مقاله نقشی کاملاً شبیه بهآنراکه درناحیهٔ شوش پیدا شده ارائه میدهم ، وازآن نتیجه میگیرم که شهداد هم با مردم درهٔ پنجاب وهم با ساکنان بین‌النهرین وخصوصاً شوش رابطهٔ بسیار نزدیك داشته است .

مطالب گفتنی راجع به کشفیات اخیر درشهداد بسیاراست، که بقرار اطلاع گزارش خلاصه‌ای ازنتایج این کشفیات بوسیلهٔ آقای مهندس حاکمی درمجله هنرومردم منتشر خواهد شد ، بنابراین مطلب راکوتاه میکنم ، ولی ناچارم ازمطلب دیگری که مربوط به وجود خطوطی است که روی بعضی ازظروف شهداد دیده میشود سخنی بمیان آورم .

چندی پیش درتپه یحیی نیز آثار وعلائمی روی گِل پخته دیده شدکه هنوز مورد بررسی است تا روشن شود آیا آن خطوط با خطوط «پروتو ایلامی» که درناحیهٔ سومر بدست آمده ارتباطی دارند یا بکلی غیرازآن اند .

علاماتی نظیر علامات یا خطوط موجود روی بعضی از ظروف شهداد درروی بعضی ازظروف گِلی مکشوف درشبه – جزیرهٔ آناتولی که بوسیلهٔ دانشمندان تُرك کشف شده نیز دیده میشود. راجع بهاین موضوع دانشمند تُرك پروفسور «آکورگال» مطالعات دقیقی نموده است که ممکن است مورد استفادهٔ باستان‌شناسان ایرانی نیز درمورد شهداد قرارگیرد .

علامات وباحتمال قوی‌تر خطوط یا متقدمات خطوطی که در «موهنجوداررو» در درهٔ پنجاب کشف شد هنوز پس‌ازگذشت چندین سال خوانده نشده وبصورت معمایی درآمده است .

اینك مامشاهده میکنیم که درشهداد نیز علامات یاخطوطی همانند علامات یا خطوط گفته شده دربالا دیده میشود . عقیدهٔ نگارنده این است که اصول اختراع خط درناحیهٔ سومر وشوش وتپه یحیی و «موهنجوداررو» تقریباً یکی است ، ولی ازنظر ظاهر با هم اختلاف زیاد دارند . احتمال داردکه درتمام نقاط نامبرده درنتیجهٔ تحولاتی درپیشرفت وتکامل انسان‌ها، متقدمات مربوط به اختراع خط بوجود آمده باشد وبعداً هرکدام در جهتی تکمیل شده‌باشند. اکنون باید منتظر اظهارنظر متخصصان قرائت خطوط قدیمی بود تا بتوان نتایج لازم را ازنظر باستان‌شناسی بدست آورد .

برای باستان‌شناسان این امر تقریباً مسلم است که درحدود ۱۵۰۰ سال پیش ازمیلاد امپراطوری «پنجاب» بدست آریایی‌ها منهدم گردید . درهمین هنگام است که ما نیز درنقاطی مانند کاشان و خوروین و دَرّوس و غیره احساس میکنیم که قوم جدیدی که باحتمال قوی همین آریایی‌ها بوده‌اند برساکنان بومی این سرزمین‌ها مسلط میگردند وبالاخره شاهنشاهی بزرگ هخامنشی را بوجود میآورند ، ولی تا این تاریخ هیچ کس نتوانسته است بطوردقیق بگوید این آریایی‌ها ازکجا ناگهان پیدا شدندکه بالاخره به قسمت مهمی ازسرزمین آسیا وتمام اروپا مسلط گردیدند .

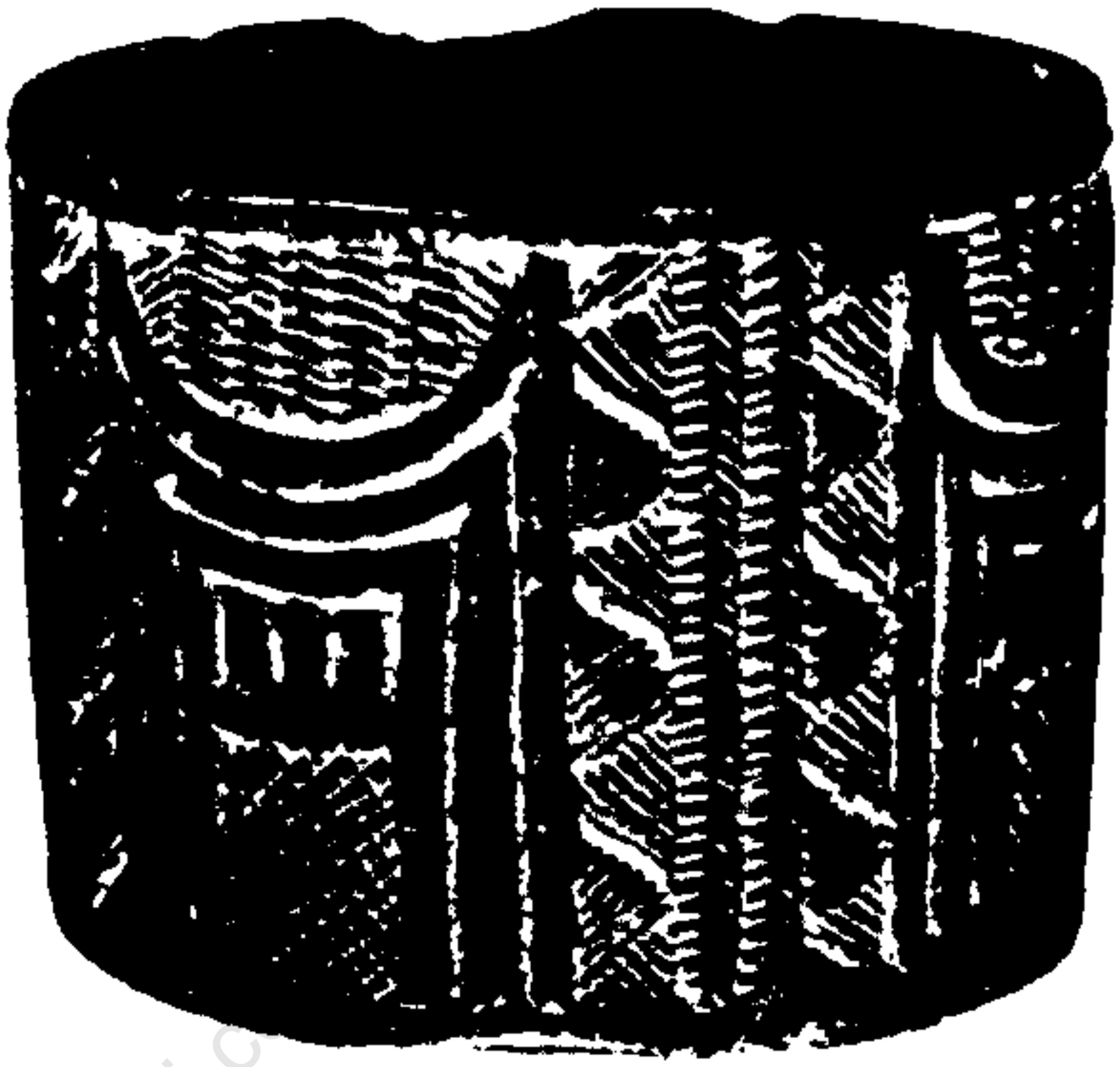

شکل ٤ ــ این نقش که روی سنگ تراشیده شده درواقع چیزی شبیه بههمین خانه‌هایی را نشان میدهد که در زمان‌های قدیم با نی ساخته میشد. آنچه برای ما اهمیت دارد این است که چیزی کاملا شبیه بههمین نقش درروی قطعه‌سنگی درشهداد کشف شده است وشباهت بقدری زیاد است که ناچاریم اینطورفرض کنیم که مردم ساکن نواحی اطراف شهداد با مردم ساکن دراطراف شوش وناحیهٔ بین‌النهرین روابط بسیارنزدیکی داشته‌اند .

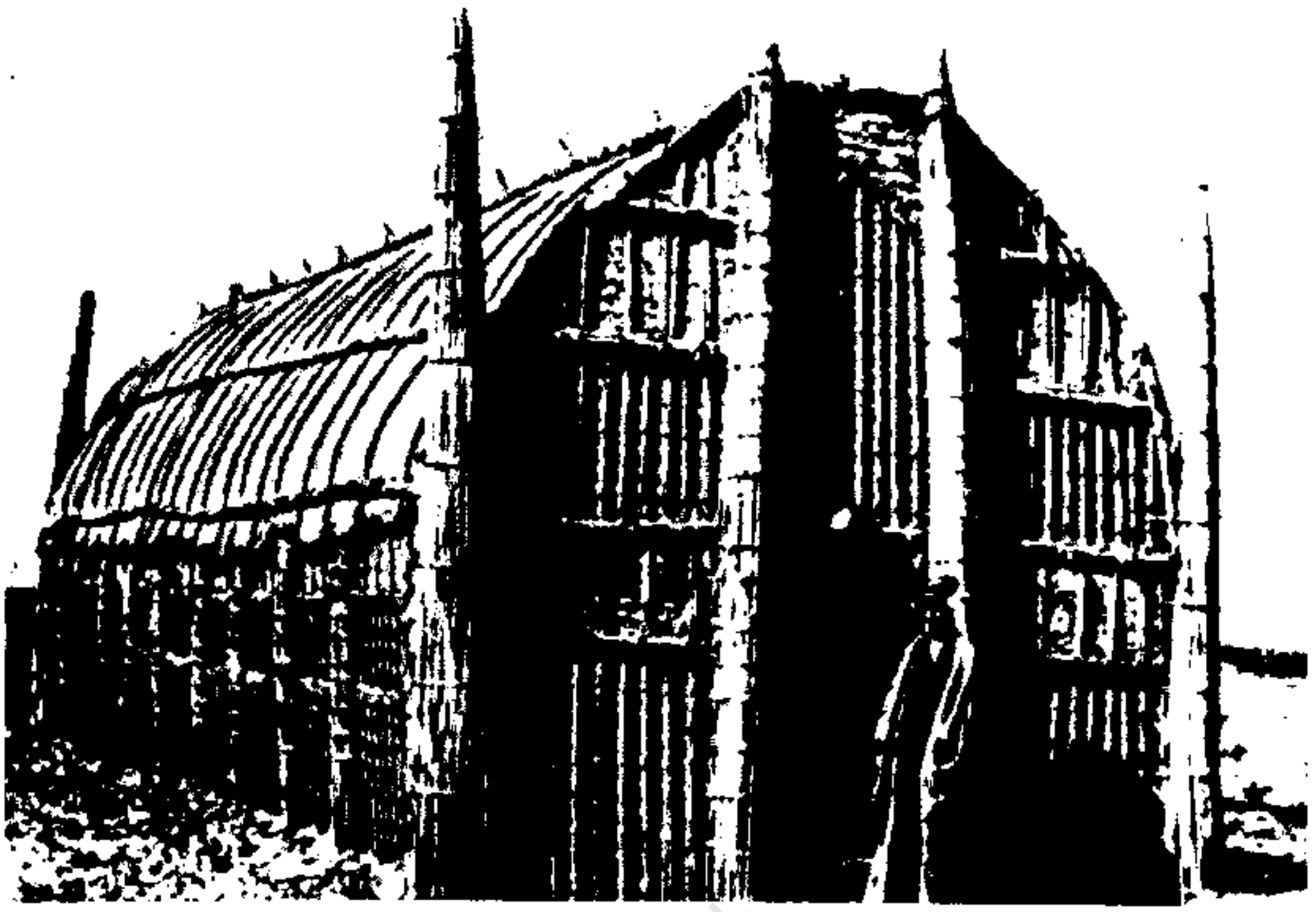

درعصر حاضر درجنوب بین‌النهرین خانه‌هایی ازاین قبیل با بوریا (نی) میسازند وما تصور میکنیم نقشی که روی سنگ‌های مکشوف دربین‌النهرین و شهداد دیده میشود تصویری ازاین‌گونه خانه‌هاست. آقای مهندس حاکمی اظهار داشته است که نقش پرستشگاهی است واین فرضیه ممکن است درست باشد زیرا طبعاً پرستگاهها نیز شبیه به خانه‌ها ساخته میشدند

ابن سینا، مَردی برتر از عصر خویش

دکتر محمود نجم‌آبادی*
رئیس بخش تاریخی طبی دانشکده بهداشت تهران

بی‌شك ابن‌سینا یکی از بزرگترین و کم‌نظیرترین دانشمندان جهان است ، که آثاری ارزنده در سطح جهانی از خود بیادگار گذارده است و این امر از منتهای حدت ذهن و جودت فکر وی می‌باشد .

آنطور که ابوعبید جوزجانی در شرح حال شیخ نوشته است ، وی مردی زیبا و خوش‌اندام بود ، چنانکه در جوانی که در بخارا میزیسته طرف توجه عموم بوده و مردم به تماشای او می‌ایستادند .

از آن گذشته شیخ مردی زورمند و خوش بنیه بوده که به نیروهای طبیعی خود اعتقاد کامل داشته است ، تا آنجاکه در پایان عمر که گرفتار بیماری سختی گردیده در درمان خود اهمال می‌نموده و آنگاه کـه مرگ را احساس کرده خودرا باخته است .

شیخ مردی خوش‌گذران ولطیف طبع بود ، به نحویکه شبها مجلس باده‌گساری و خنیاگری و رامشگری داشته است .

وی با شاگردانش پس ازدرس وبحث وهمچنین هنگام تألیف کتب از می‌گساری روی گردان نبوده ، بدین‌جهت بعضی اشعار درفواند شراب‌خواری بوی نسبت داده‌اند .

شیخ مردی خوش‌طبع وشیرین سخن بوده که پادشاهان

ابن‌سینا درحال مطالعه درمیان کتاب‌ها اثر مرحوم استاد بهزاد مینیاتوریست شهیر ایران

---

* نایب رئیس انجمن بین‌المللی تاریخ طب – دبیرکل انجمن ایرانی تاریخ علوم وطب .

و امرا به مجالست و همنشینی وی راغب و مایل بودند که اورا درسفر وحضر با خود همراه برند وبشرح ایضاً بواسطه همین سیرین سخنی ومنطق قوی مجالس مباحثه ومناظره بسیار شیرین داشته وآنطور که درشرح حال شیخ آمده‌است ، هفته‌ای یک‌بار دردربار سلاطین آل‌بویه مخصوصاً علاءالدوله مناظره بین شیخ ودانشمندان دیگر بوده‌است .

ابن‌سینا بواسطه طبع خوش گذرانی که داشته درسفرهای سلاطین با وجود بیماری همراه آنان بوده وسختی ورنج را برخود هموار مینموده است .

آنطورکه ازصحائف تاریخ طب مستفاد میگردد ، شیخ اولین طبیب بی‌از اسلام است که به دربارپادشاهان راه ومنصب صدارت یافته است .

گرچه قبل ازشیخ عده‌ای از اطباء به دربار پادشاهان وخلفا راه یافته وطبیب معالج آنان بوده‌اند ، اما بمانند شیخ مقام ومنصب صدارت نداشتند .

ازصفات وسجایای شیخ آنکه وی درکسوتهای مختلف بوده . بدین معنی ازپوشیدن جامه‌های بدل برای رفع خطر خودداری نمی‌کرده ، کما اینکه با جامه فقیهان و طیلسان وتحت‌الحنك بدربار خوارزمشاه رفته است وآنگاه‌که ازهمدان به‌اصفهان گریخته درجامعه صوفیان به‌این شهر وارد شده وسپس دردربار علاءالدوله کاکویه قبای دارایی و دستارکتان و موزه جرمی داشته است .

شیخ مردی جاه‌طلب وتجمل‌دوست بود واین دوصفت از رفتار وی چنانکه دررساله سرگذشت‌آمده‌است مشهود میگردد. مثلاً درسفرهمدان به اصفهان باآنکه متسنکراً بیرون آمده با برادرش محمود و دوغلام همراه بوده و ایضاً پیداست‌که مال بسیار وزندگی مجلل داشته وواقعاً برخلاف رازی‌که طبیبی فقیر بوده ، شیخ طبیبی صدراعظم وصاحب مال فراوان بود وآنطورکه مشهور است غلامانش به مال فراوان وی طمع کرده وویرا مسموم نموده‌اند ، تا طرفی ببندند .

میل فوق‌العاده‌ای‌که شیخ به مجالست‌وموانست بابزرگان داشته ، میرساندکه اصولاً اورا با طبقات پائین سروکاری نبوده واین امر برعکس اخلاق ورفتار وصفات رازی است‌که خودرا طبیب مردم میدانسته .

وزارت و صدارت شمس‌الدوله و پیشکاری کدبانویه وارتباط وی با علاءالدوله ومکاتبه پنهانی با وی(علاءالدوله) ودوبار به زندان‌افتادن‌که یك‌بارآن چهارماه به طول انجامیده واین قبیل وقایع تمام دال برجاه‌طلبی شیخ میباشند .

ازطرفی‌آنطورکه دررساله سرگذشت‌آمده شیخ بافراست کامل وهوش ونبوغ‌کم‌نظیر وظرافت طبع مردی خشن وبد – برخورد وسخت‌گیر بوده‌که براثر همین سختگیری لشگریان بروی شوریده ومی‌خواستند وی را بکشند ، که به ناچارپنهان

دوتابلوی بیمارعاشق وابن‌سینا کارمرحوم‌استادحسین‌بهزاد مینیاتوریست شهیر ایران

تصویری از ابن‌سینا (ازمطبوعات پاکستان)

گردیده‌است . نسبت به‌دانشمندان معاصرخود به مانند ابوریحان بیرونی وابوعلی‌مسکویه وابوالفرج عبدالله‌بن‌طیّب خشونتهائی بخرج داده است .

پاره‌ای‌ازمورخان بمانند ابوالحسن‌بیهقی درمؤلفات خود از بد زبانی و خشونت و بی‌احترامی و بی‌اعتنائی شیخ نسبت به دانشمندان دوران خود مطالبی گفته‌اند که شرح همه آنها ازحوصله این مقاله خارج است .

مطلب مهم آنکه شیخ بر ابوبکر محمد زکریای رازی طبیب نامدار ایرانی تاخته و اورا یاوه‌سرا گفته و باآنکه رازی قبل ازشیخ طبیب بسیار مجرب ودانشمندی بوده با نظرحقارت به وی نگریسته است براثر این خرده‌گیری شیخ گوید :

«رازی را چه‌کارکه درالهیات‌که بیش از اندازه اوست گام نهد ، اوراست‌که به پیشه خودکه نگاه‌کردن بر بول‌وبُراز است بپرداز . . . » .

ابن‌سینا دربـاره استادان یونانـی بمانند فرفرریوس (Porphyre =) و افلاطـون (Platon = Plato =) خرده‌گیری‌کرده ومخصوصاً نسبت به‌افلاطون با لحن زننده‌ای درمؤلفات خود بروی (افلاطون) تاخته است .

درمیان حکمای ایرانی ویونانی نسبت به ابونصر فارابی وارسطو احترامی بزرگ قائل بوده است . دراین باب حکایتی مشهور است‌که برسر زبانها میباشد وآن اینکه گویند : روزی ازیکی از شاگردان خود پرسید آرزو داری به‌کجا برسی ؟ شاگرد درپاسخ‌گفت : آرزویم آن است به مانند شما شوم . شیخ‌گفت : خاکت برسر ، آرزو میکردم ارسطو شوم ، این شدم‌که می‌بینی . توکه چنین آرزوئی داری چه خواهی شد ؟ حکایت یا افسانه مزبور چه صحیح وچه سقیم میرساندکه ویرا به ارسطو عقیدتی خاص بوده است .

با شرح بالا و ذکر صفات و خوی ابن‌سینا ، باید اذعان داشت‌که وی ازعجائب وشگفتیهای اولاد آدم است ، چنانکه در ده سالگی قرآن وادب را فراگرفته ودرشانزده سالگی طب وفقه وعلوم دیگر متداول دوران را آموخته وتوانسته است ازاستاد بی‌نیازگردد ، بلکه براستاد هم خرده‌گیری‌کرده است. یا آنکه درهیجده سالگی درطب بدرجه‌ای ازحذاقت رسیده‌که به درمان پادشاه زمان خود پرداخته است .

باز ازعجائب‌کار شیخ آن است‌که عده‌ای ازدانشمندان ازوی دربیست‌ویکسالگی درخواست‌کرده‌اندکه برایشان رساله بنویسد و ایضاً عجیب‌تر آنکه درهمین سن شهرتی به سزا یافته که مردم ازراههای دور با وی مکاتبه میکـرده ومشکلات ودشواریها را از وی درخواست میکردند وشیخ با سرعت تمام به جواب آنها مبادرت میورزیده است .

ازهمه مطالب بالاکه بگذریم ، الحق باید اذعان‌کردکه شیخ تعدادی ازمؤلفات وآثارش را درعلوم مختلفه چه درسفر وچه درحضر و چه درزندان و مواقع ناراحتی و امثال آنها نگاشته ، آثاری ارزنده وکم‌نظیر وبعضی‌ها بی‌نظیر میباشند واین مطلب‌ازنبوغ فوق‌العاده وجودت ذهن‌ونیروی‌کم‌نظیرش بوده‌که دردوران حیاتش زبانزد خاص‌وعام‌گردیده وهنوزهم این شهرت باقی است .

شیخ درطی دوران زندگیش با قریب سیزده تن ازعلماء ودانشمندان معروف زمان خود رابطه علمی داشته واین مطلب میرساندکه وی درحقیقت مرجع بزرگ علمی دوران محسوب میگردیده است .

دیگر ازصفات بارز شیخ آنکه هرگاه درجوانی برای فراگرفتن دانش به دشواریهائی برخورد می‌کرده به عبادت

مجسمه ابن‌سینا کار مجسمه‌ساز مشهور روسی سوکولووا او.و. شجینکوا (نقل‌ازمجله‌روشنفکر)

طرحی از ابن‌سینا کار یکی از استادان آکادمی‌پزشکی شوروی بنام سوکولووا او. و. شجینکوا (نقل ازمجله روشنفکر)

تصویری‌خیالی ازابن‌سینابر بالین‌خواهرزاده قابوس (موزه استانبول ٤١٨)

می‌پرداخته وبه مسجد میرفته وصدقه می‌داده است .

هنگام مرگ هرسه روزیك‌بار قرآن را ختم و رد مظالم میکرده وغلامان خویش‌را آزادکرده وآنچه‌داشته به نیازمندان داده است .

درباره‌گیش ابن‌سینا چنانکه درشرح حال وی وپدرش ومحمود آمد ، آنکه این‌دو اسمعیلی‌بوده وطبیعی‌است شیخ نیز بدعوت اسمعیلیه به این دسته‌گرویده است و دوری جستن از محمود غزنوی بواسطه‌کینه‌ای بودکه محمود نسبت به رافضیان ومعتزلیان‌که اسمعیلیان را نیز ازآنان میدانسته ، بوده است .

دربعضی ازکتابها آمده است‌که شیخ حنفی مذهب بوده واز فقه حنفی بحث‌کرده است . این مطلب نادرست است ، زیرا ازشیخ درکتابهای حنفیان وطبقات دیگر حنفیه ذکری نیامده است .

بشرح ایضاً درکتب شافعیه نیز نامی از وی دیده نمیشود.

تصویری‌خیالی ازابن‌سینا (ازمطبوعات‌خارجی)

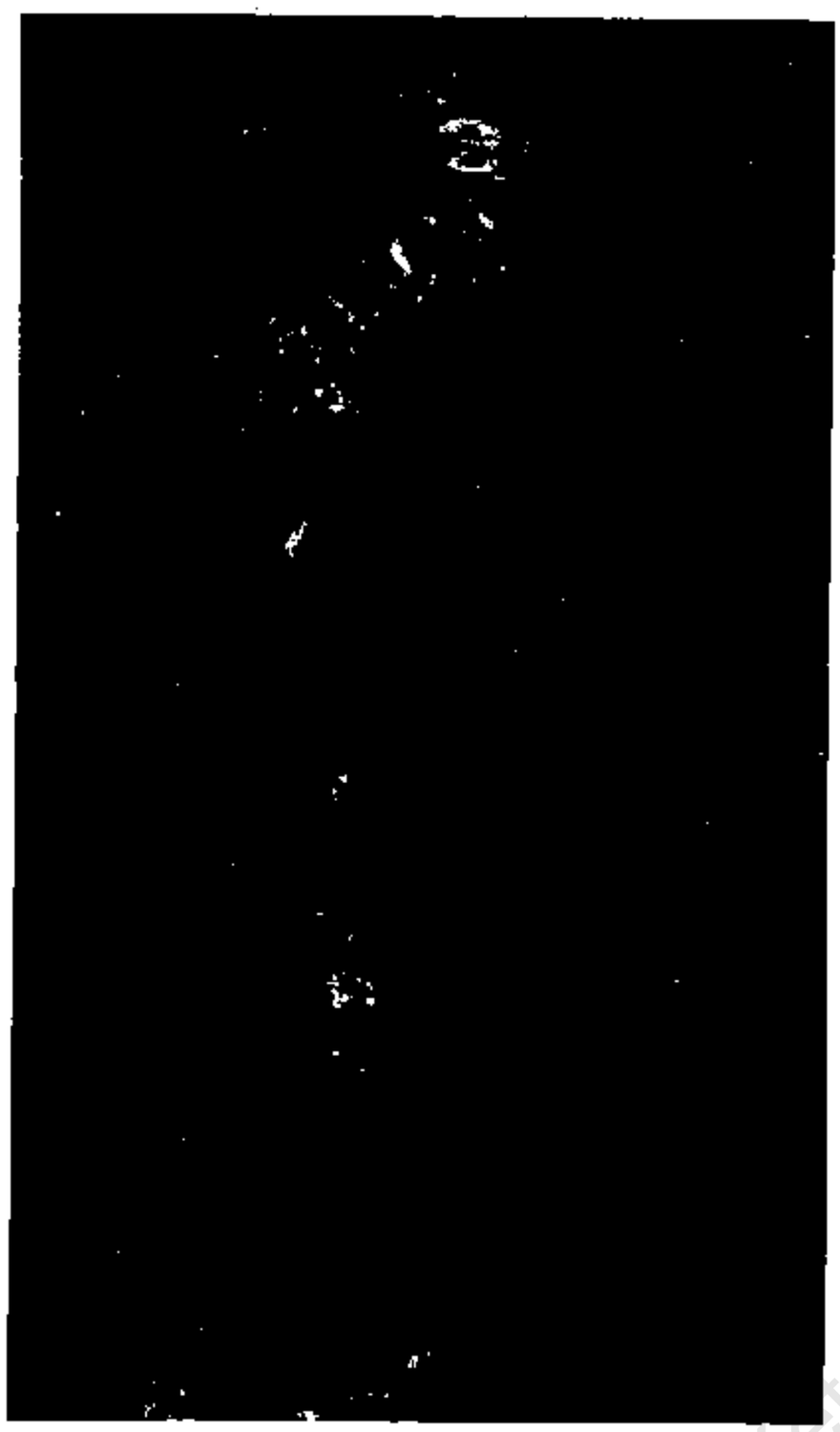

مجسمه ابن‌سینا قبل ازاتمام که استاد ابوالحسن صدیقی مشغول‌کار روی آن بود (ازمجله شمارهٔ اول جشن‌نامه ابن‌سینا)

www.KetabFarsi.com

برخلاف بمناسبت آنکه رسائل وآثاری ازشیخ به فارسی است ، تمایل اورا به اسمعیلیه میرساند ، زیرا تألیف وتعلیم به زبان فارسی ازکارهای صوفیه واسمعیلیه بودکه‌کوشا بودند عقاید خودرا درمیان عامه مردم رواج دهند ، درحالیکه سایر فِـرَق تنها به انتشار عقاید خود درمیان خواص قناعت میکردند .

بهرحال آنچه‌که ازجمیع اقوال مختلفه وکتب مورخان مستفاد میگردد آنکه شیخ مذهب اسمعیلی داشته است وچون دردوران سامانیان فرقه اسمعیلیه درماوراءالنهرمخصوصاً بخارا نفوذ بسیار داشته و نیروی بزرگی بودند و ایرانیانـی‌که از استیلای تازیان وخلفای بغداد دلتنگ بوده بجان ودل طریقه اسمعیلیه را می‌پذیرفتند ، قطعی است خاندان ابن‌سینا نیز از ایشان بوده وبه عقاید آنان‌گرویده بودند .

عده‌ای ازبزرگان اهل سنّت را خشمی بزرگ برابن‌سینا بوده وبروی اعتراضاتی‌کرده‌اند وهمین امر میرساندکه شیخ درسلك اهل تسنن نبوده بلکه اسمعیلی بوده است .

قاضی نورالله شوشتری درمجالس‌المؤمنین عقاید شیخ را می‌ستاید واستدلال می‌کند براینکه شیخ شیعه بوده است .

ازرباعی معروف منسوب به ابن‌سینا عقایدواندیشه مذهبی وی بسیار روشن وآشکار میباشد . بدین شرح :

کفر چو منی گزاف وآسان نبود
محکم‌تر از ایمان من ایمان نبود
در دهر چو من یکی و آنهم کافر
پس درهمه دهر یك مسلمان نبود

پرتوی نوین بر دین هخامنشیان

*

یحیی ذکاء

موضوع ماهیت آیین هخامنشیان و کیش ایرانیان دوران هخامنشی یکی ازمسائل مهم تاریخ وباستان‌شناسی ایرانست. طرح این موضوع وبررسی درباره آن نه‌تنها ازنظر «تاریخ ادیان» جالب و پرارزش است بلکه از نظر «تاریخ هنر» و«باستان‌شناسی» نیز کمال‌اهمیت‌را دارد. زیرا با درك حقیقت دین هخامنشیان وپی‌بردن بریشه‌ها ودستگاه اندیشه‌یی ومذهبی آنان، بسیاری ازمسائل بغرنج ورموز ناگشوده مربوط به‌آثار این دورهٔ باشکوه وشگفت‌انگیز حل وگشوده میگردد.

تاکنون درباره دین هخامنشیان، سخنان فراوان وضدونقیض بسیارگفته ونوشته شده‌است که برخی‌ازآنها تکرار نوشته‌های تاریخ‌نویسان کلاسیك یونان و برخی اظهارنظرها ونتیجه‌گیریهای بی‌دلیل وهمچنین پیش‌داوریها واستنباطهای غیرعلمی وغیرمنطقی است:

با همه اشکالات فراوانی که دراین راه هست، موضوع درك ماهیت دین هخامنشیان، مرا نیز بمقتضای علاقه قلبی ورشته تحصیلی وشغلیم وادار به بررسی وپژوهش دراین مبحث بسیارمشکل کرد وسالها درضمن کار ومطالعه، قسمتی از وقت وتفکراتم صرف این شده‌که بتوانم برای پرسشهایی که درباره دین ومعتقدات هخامنشیان برایم پیش میآمد پاسخهای قانع‌کننده‌یی بیابم و راهی برای حل این مسئله مهم و درك یك حقیقت تاریخی بازنمایم. اینك فرصت‌آن پیش‌آمده است که حاصل ونتایج پژوهشهای خودرا باجمال تمام‌که درواقع فقط ذکررئوس مطالب خواهد بود، برای نخستین‌بار دریك مجمع بین‌المللی که راجع به باستان‌شناسی وهنر ایران تشکیل گردیده است درمعرض نقد وسنجش ارباب فضل ودانش وصاحب‌نظران قرار دهم وازآنان درتشخیص صحت وسقم راهی که پیموده‌ام ودرستی ونادرستی نتایجی که بدست آورده‌ام داوری خواهم.

بااینکه نمیدانم درپیمودن این راه تا چه حد موفق‌بوده‌ام ولی چنین گمان می‌برم با روشی کـه برای بررسی موضوع برگزیده‌ام تاحدی توانسته‌ام دری تازه برای شناسایی ماهیت عقاید و مذهب هخامنشیان بگشایم و پرتوی نوین بـر دین هخامنشیان بیفکنم و امیدوارم اگر زمینه کار با روشی که درضمن سخنانم مطرح خواهدگردید، درآینده پی‌گیری‌ودنبال گردد و دلیلهای قوی‌تر و بیشتری برای آن فراهم آید، بی‌گمان روزی خواهد رسیدکه مطمئن‌گردیم تمام‌گوشه‌های این داستان جالب روشن‌گردیده، راز مذهب هخامنشیان، برای همیشه‌گشوده شده است. اما اگر درخلال سخنانم، نکته‌هایی یافت شودکه با زمینهٔ سخنان پژوهندگان دیگرموافق نیست ویا با تصورات‌کسانی مطابقت نمینماید، نباید فوراً در نظرآنان نادرست جلوه‌گرگردد ویا مردود نماید، وشایسته است مانند همه زمینه‌های دانشی وتاریخی دراین مطالب نیز بدون تعصب وجانب‌داری بنگرند ودر داوری شتاب نورزند وغرضه داشت آنرا جز طرز دریافت خاص وابرازنظرگوینده که حق مسلّم اوست برغرض دیگری حمل نکنند.

* * *

پیش ازاین برای تحقیق درموضوع مذهب هخامنشیان چندین منبع ومأخذ ازطرف دانشمندان وباستان‌شناسان بررسی و ارائه‌گردیده است‌که نخستین ومهمترین ومطمئن‌ترین آنها مطالب لوحها وسنگ نبشته‌های شاهنشاهان هخامنشی‌است ولی جای افسوس است‌که مطالب مربوط به عقاید وایمان آنان در این نبشته‌ها بسیار اندك ومبهم است وبتنهایی ازمطالب آنها راه بجایی نمیتوان برد.

دومین منبع، مطالبی‌است‌که جابجا درکتیبه‌ها ولوحها ونوشته‌های غیرازپارسی‌باستان‌وغیرایرانی راجع به هخامنشیان ومذهب آنان آمده است.

سوم اشاره‌ها ومطالب نسبةً فراوان ولی مبهم ومتناقضی است‌که درنوشته‌های تاریخ‌نویسان ونویسندگان کلاسیك یونان

---

* متن فارسی سخنرانی آقای یحیی ذکاء که درششمین کنگره جهانی باستان‌شناسی وهنر ایران (اکسفورد ۱۹۷۲) ایراد شده‌است.

راجع به عقاید ومراسم مذهبی هخامنشیان بجای مانده است .

چهارم اشاره‌های بسیار مبهم ومحدودی است که راجع به شاهنشاهان اخیر هخامنشی در عبارتهای متشتت کتابها و نوشته‌های پهلوی وشاهنامه میتوان بدست‌آورد .

پنجم برخی مطالب ازنوع اعتقادات خاص هخامنشیان وتأثیراتی ازآنهاست که با دقت وموشکافی‌های فراوان میتوان درمتن برخی ازبخشهای اوستا بازشناخت واستخراج کرد .

اما من ، معتقدم که راه ششمی نیز برای بهترشناختن‌ودرك حقیقت عقاید خاص هخامنشیان وجوددارد که متأسفانه تاکنون توجهی به‌آن نشده است .

بدین‌معنی که برایم مسلم گردیده‌است که هخامنشیان برای گزارش آیین وجهان‌بینی خود از دونوع زبان وبیان استفاده کرده‌اند: یکی زبانی که باآن سنگ نبشته‌ها ولوحه‌های خودرا نویسانیده‌اند و دیگری زبان رمزی و اشاری و هنری است که درآن بوسیله نقوش و نمادها (سمبل‌ها) و علائم و ترئینات معنی‌دار فراوان مطالب مربوط به عقاید خودرا بیان داشته وبرای آیندگان بیادگار نهاده‌اند .

همانطورکه برای کشف الفبای میخی وخواندن سنگ‌نبشته‌ها ، سالهای سال دانشمندان وباستان‌شناسان متعدد رنج بردند وسرانجام کلید رمز آنرا بدست آوردند ، درکشف وباز-شناختن الفبای این خط و زبان رمزی نیز بایدکوششهای مداوم بکار رود تا نتیجه مطلوب بدست آید . البته پیداست که بدست آوردن کلید این بیان وزبان رمزی بسیار دشوارتر وپیچیده‌تر ازکشف الفبای خط میخی است واز عللی که تاکنون کسی بآن نزدیك نشده ودرصددکشف وبازشناختن الفبای آن برنیامده است ، گذشته از عدم اطلاع از وجود چنین بیانی ، وجود اشکالات ودشواریهای فراوان درراه تحقیق این امربوده‌است.

اما درشروع به تحقیق درعقاید ومذهب هخامنشیان ، اساسی‌ترین و مهمترین مسئله اینست که بدانیم آیا حقیقةً شاهنشاهان هخامنشی پیرو دین زرتشت بوده‌اند یا نه ؟ زیرا درصورت زرتشتی‌بودن آنان ، تاحدی تکلیف بررسی روشن وحل مسئله آسانترخواهد بود ولی چه بایدکرد که دراین مورد نکات منفی‌بسیاربیش‌ازنکات مثبت‌است ومن نخست فهرست‌وار دلائل منفی دائر برزرتشتی‌نبودن هخامنشیان را میشمارم که البته درمورد هریك ازآنها ادله ومطالب مفصلی میتوان آورد که دراینجا مجال آن‌کار نیست :

۱ ــ نامی اززرتشت درنوشته‌های هخامنشی برده نشده است واین نامعقول وتاحدی غیرممکن است که بپذیریم مردمی طبق تعالیم پیغمبری زندگی‌کنند ولی درهمه نوشته‌ها وآثار آنان نامی ازمؤسس مذهب وپیام‌آورشان برده نشود . گذشته ازاین درهیچ نوشته‌یی ازمورخان کلاسیك یونان نه تلویحاً ونه تصریحاً اشاره‌یی بزرتشت بعنوان پیامبر هخامنشیان نشده‌است.

۲ ــ نه در سنگ نبشته‌ها و لوحه‌ها و نه در نوشته‌های تاریخ‌نویسان باستانی ، از اوستا بعنوان‌کتاب دینی وآسمانی هخامنشیان نامی برده نشده وازمطالب وتعالیم‌آن‌یاد نشده‌است.

۳ ــ بگواهی« گاتها» زرتشت یکتاپرستی‌را تعلیم میداده است درصورتیکه بنابرمفاد سنگ نبشته ولوحه‌های هخامنشی ونوشته‌های مورخان قدیم ، هخامنشیان به خدایان متعدد ایمان داشته‌اند .

٤ ــ زرتشت درمراسم مذهبی خود صریحاً ازقربانی خونین حیوانات منع اکیدکرده درصورتیکه هخامنشیان در مراسم مذهبی خود برای جلب رضایت خدایان خود ، گاو واسب وشتر وگوسفند قربانی میکرده‌اند .

۵ ــ نوشیدن ماده سکرآور « هئومه » درمراسم مذهبی درتعالیم زرتشت منع وتقبیح شده‌است درحالیکه نوشیدن ونثار هئومه درمراسم مذهبی هخامنشیان بشدت رواج داشته است .

٦ ــ بنابراصول‌مسلم دین زرتشتی ، دفن مردگان‌درخاك درتمام طول تاریخ مذهب زرتشت ممنوع بوده وبرای‌کسانیکه این‌کار را انجام دهند کیفرهای سخت تعیین گردیده است درصورتیکه شاهنشاهان هخامنشی ومردم ایران درآن زمان ، مردگان خودرا درگورهای فردی وخانوادگی درسنگ وخاك دفن میکرده‌اند وبهمین علت است که آرامگاههای شاهنشاهان هخامنشی برای ما باقی مانده ولی ازآرامگاه‌های شاهنشاهان مقتدر ساسانی که‌کیش زرتشتی داشتندکمترین آگاهی نداریم .

۷ ــ رابطه‌یی میان نامها و القاب شاهنشاهان هخامنشی و دین زرتشتی وجود ندارد و ازنام قهرمانان مذهبی زرتشتی بجز ویشتاسبه یا گشتاسب که حامی زرتشت بوده است هیچ اثر دیگری درآثار هخامنشی دیده نمیشود .

۸ ــ میدانیم دراجتماعاتی که همه شئون زندگی تحت نفوذ وسلطه دین قرار داشت ، نگاهداری حساب روز وماه وسال وتعیین مواقع جشنها وعیدهای مذهبی یکی ازامورمهم کاهنان ومغان ومؤبدان وروحانیون بشمار میرفت وهردین و مذهبی ، مطابق سیستم و سازمان خود گاهشماری و تقویم مخصوص بخود داشت ، بنابراین تقویم هرمردمی تاحدی میتواند یکی ازراههای بازشناختن دین واعتقادات ومراسم مربوط به دین‌آنان باشد . دراین‌مورد نیزمیدانیم که گاهشماری هخامنشیان غیر ازگاهشماری اوستایی است ونامی ازماههای اوستایی درکتیبه‌ها و الواح پارسی باستان و ایلامی آن زمان دیده نمیشود وبهمین‌دلیل کاملاً مشهوداست که آیین‌ها واعمال واعیاد مذهبی‌مخصوص‌زرتشتی، درمیان هخامنشیان‌جاری‌نبوده است ، ومرحوم تقی‌زاده وگایبار با همه‌کوشش وتحقیقاتی که بکار بردند بالاخره نتوانستند ثابت‌کنندکه تقویم اوستایی‌جدید دردوره هخامنشیان وضع شده‌است .

۹ ــ ازاصول عقاید خاص زرتشتی واصطلاحات معمول

درآن، مثل: «اَمو ْرت سپَنْته» و «اَمشاسپنته» و «یَزتَه» و «اَنگَرمیَنو» وغیره اثری درنوشته‌ها وعقاید هخامنشیان دیده نمیشود .

۱۰ ــ توصیفی‌که هرودوت ودیگران از دین ایرانیان عهد هخامنشی میکنند هیچ نشانی از دین زرتشتی درآن پیدا نیست واغلب شواهدی از شرك وچند خدایی‌بودن ایرانیان بدست میدهند وبآیین مزداییی اشاره میکنندکه هیچ ربطی با زرتشتیگری ندارد .

اماآنچه درمیان عقاید هخامنشیان وآیین‌زرتشتی مشترك است وتا حدی میتوان آنها را جزو دلائل مثبت بشمار آورد نخست عبارتست از اشتراك درنام «اهورامزدا» که نام معبود پیروان هردو مذهب است ، دوم اشتراك درنام مهر وناهیدست که درنزد هخامنشیان‌از بَغان ودرنزد زرتشتیان جزوفرشتگان بشمار میروند ، سوم پرستش ونیایش دربرابرآتش وبرپا داشتن آتشکده‌هاست ، ولی بصرف اشتراك دراین موضوع‌ها نمیتوان حکم برزرتشتی‌بودن هخامنشیان داد ، زیرا بدلائل بسیارکه دراینجا مجال‌گفتن آنها نیست پرستش اهورامزدا سابق بردین زرتشتی است ومقام مهر وناهید نیز دراین دواعتقاد متفاوتست ونیایش دربرابرآتش وبرپا داشتن آتشکده‌ها نیز یك رسم بسیارکهن آریایی است‌که درمیان همه مذاهب ایران قدیم مشترك بوده ، اختصاصی به دین زرتشتی ندارد .

اما ازموضوع «اَرته» (اَشا) چون به بحث مفصلی نیاز دارد دراینجا صرف‌نظر میکنم وآنرا به‌کتابی‌که دراین زمینه نوشته خواهد شد وامی‌گذارم .

* * *

با این مقدمه‌که فهرست‌وار برشمردم ، این سئوال پیش میآیدکه اگرهخامنشیان زرتشتی‌نبوده‌اند پس چه دینی‌داشته‌اند وپیرو کدام آیین ومذهب بوده‌اند ؟.

درآغاز سخنم اشاره شد که تحقیقات اینجانب درباره مذهب هخامنشیان بیشترمبتنی برآثارهنری وغیرهنری‌بازمانده ازدوران هخامنشی وشناسایی‌وکشف‌رموز واشارات یا باصطلاح سمبلهای معمول درآن دوره ازتاریخ ایرانست واین ششمین منبعی است‌که اینجانب برای نخستین‌بار برای تحقیق در امر مذهب هخامنشیان دراین‌کنگره پیشنهاد ومطرح میکنم .

* * *

برارباب تحقیق پوشیده نیست‌که درجهان‌باستان، عقاید مذهبی مایهٔ اصلی وعنصر اساسی هنرها بشمار میرفت ودرآن دورانها ، هنر مطلقاً درخدمت مذهب بود وهمواره برای بیان مسائل مربوط به مذهب بکارگرفته میشد وبرای بیان مفاهیم مجرد وتوضیح امور معنوی ومذهبی ازهنرهای‌گوناگون واز رموز واشارات وسمبلهای مختلف استعانت میجستند وازاین طرز بیان سمبلیك بشدت و وسعت و قدرت فراوان استفاده میکردند .

بی‌گمان اعتقادات مذهبی هرملتی دربسیاری ازمظاهر زندگی مادی ومعنوی او تظاهر میکند وهرجامعه‌یی بنحوی خاص ، عقاید مذهبی خودرا با اشکال و رموزمختلف برروی آثار مادی پیرامون خود منعکس‌میسازد و به‌آنها ثبوت و دوام میبخشد واین نمایشها یا برای تذکر ویادآوری به پیروان وجلب توجه خدایان ویافتن اجروثواب دنیوی و اُخروی است ، یا برای تبلیغ عقیده وایمان خود بدیگران است ، درهر صورت با پی‌گیری ردّ پای مذهب درعالم هنر وسعی‌دررسیدن به اصل ومنشاء آن ، میتوانیم عقیده ومنظور پدیدآورنده یك اثر هنری باستانی را دریابیم وبه پیام او پی ببریم .

حال اگر ما با این دیده درهنر وآثار هنری هخامنشی بنگریم وآنرا بدقت و ژرف‌بینی مورد بررسی قرار دهیم ، مشاهده خواهیم کردکه هنرهخامنشی‌سراسر بیان‌کننده معتقدات و اصول جهان‌بینی و دین و حکومت زمان خود است و اینکه دکتر فرای میگوید : «هنر تزئینی وآرایش برنمایش وبیان فکر برتری دارد واین صفت درسرتاسر تاریخ هنر ایران دیده میشود»[1] لااقل درمورد هنرهخامنشیان صدق نمیکند .

دردوره هخامنشی ، همانطورکه آقای‌گیرشمن نیزمعتقد است «هنر در خدمت بت سازی مذهبی قرارگرفتــه و تمام موضوعهای اساطیر قدیم بصورت فشرده وخلاصه شده دریك کار هنری‌گردآورمی وبیان شده‌است . بیان این موضوعها بصورت مجموعه‌یی ازوقایع نیست بلکه تنها بصورت مظاهر یا علاماتی است‌که بعداً درتمام طول تاریخ ایران ازآنها تقلید یا اقتباس خواهد شد»[2] .

بنابراین درمطالعه هنر وآثار هنری دوران هخامنشی هیچ محققی نباید ازسمبولیسم یا نمادگرایی هنرمند ایرانی ، غافل بماند وازاین همه آثارگرانبها وگویا ، بعلت نظراشتباهی که درمیان برخی ازباستان‌شناسان رواج دارد وهنرهخامنشی را کلاً یك هنرتزیینی صرف ویا مقتبس ازهنرآشوری‌ومصری وبونانی قلمداد مینمایند ، سرسری بگذرد .

هنرهخامنشی با مذهب و روح عقاید و ایمان هخامنشیان وپارسیان مربوط بوده است بنابراین نمیتواند هنری خشك وبی‌روح یا تقلیدی بشمارآید ومعنی ومفهومی درپشت سرخود نداشته باشد .

من‌دراینجا نمیخواهم راجع‌به‌اصول سمبولیسم‌وچگونگی بوجودآمدن وسیرآن درایران پیش‌ازتاریخ وعهد باستان ویا بطورکلی راجع به ایکونوگرافی ایرانیان سخنی بگویم ولی لازم بیادآوری است کــه در دوران هخامنشی هنرمندان و صنعتگران ایرانی با اندیشه و ایمان و اعتقادی روشن و خاص، با ذهنی بیدار، با قدرتی شگرف ، با تناسبی معقول و ازروی کمال ذوق وسلیقه ، ازسمبولیسم بنحوشایسته درهمه آثارهنری

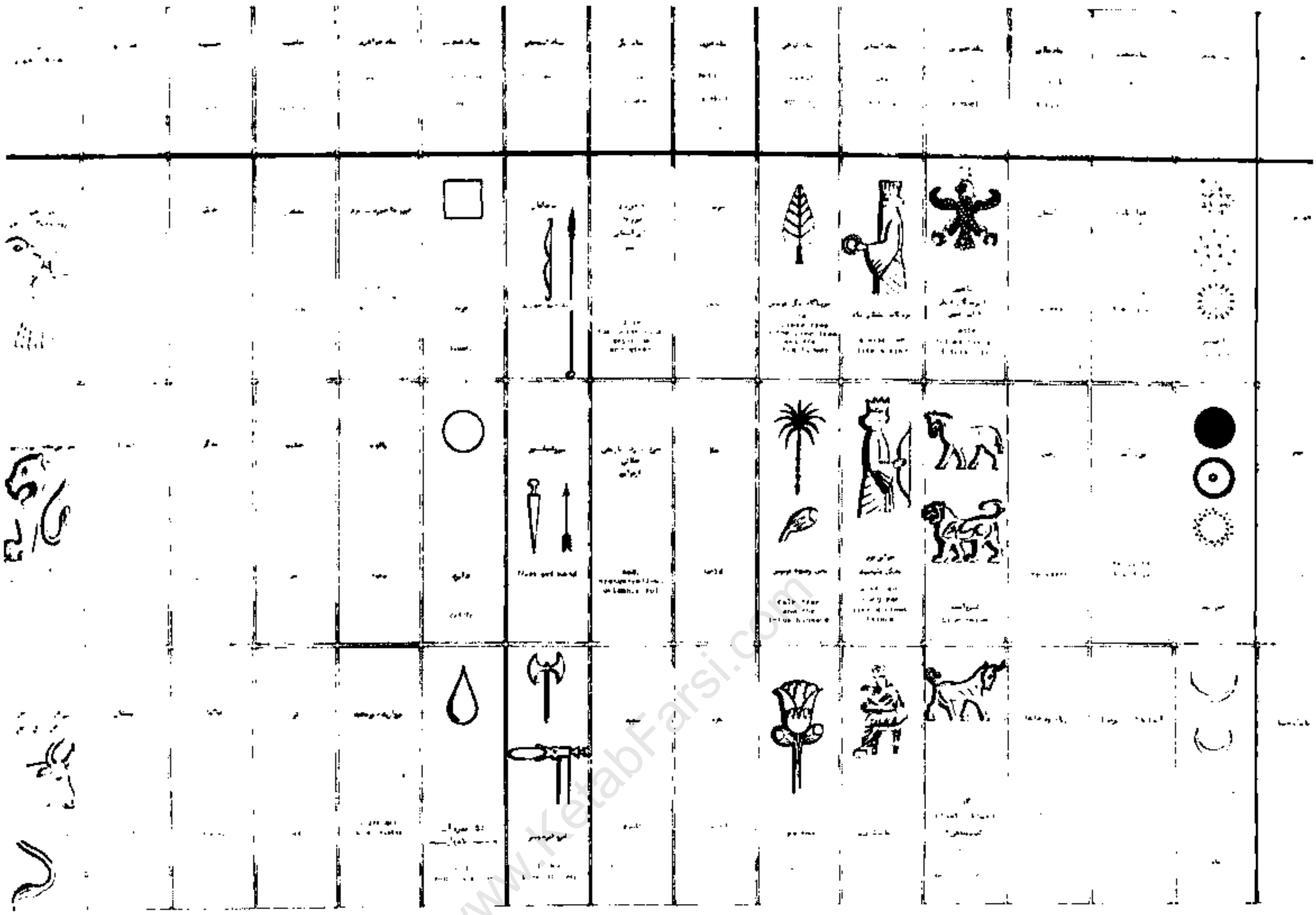

جدول نمادهای خدایان هخامنشیان

استفاده‌کرده و از اینراه زبانی خاص برای بیان منظورهای عقیدتی خود درعالم هنر پدید آورده رواج داده‌اند .

موضوع دیگری‌که درمورد مذهب هخامنشیان باید بآن توجه داشت این‌است‌که دردنیای قدیم درمیان انسانها ، خیال‌پردازی وپرورش تصورات ذهنی وبرقراری‌رابطه ونسبت میان مجرّدات ومفاهیم معنوی باعوارض طبیعی وموجودات واشیاء مادی ، بسیارقوی‌تر ورایج‌تر ازامروز بود وذهن‌آنان همواره میکوشید میان موجودات علوی واجرام آسمانی وعناصرطبیعی وگیاهان‌وجانوران‌وفلزات‌ورنگها وسنگهای رنگین‌وگرانبها ، وجوه مشابهت و روابطی‌کشف وبرقرار سازد وازاین رابطه‌ها برای بیان اعتقادات وایمان خود مددگیرد ، البته هنرمند دراین‌گونه بیان‌گاهی ازاشکال تجریدی وساده وبسیار دور از ذهن استفاده میکردکه ازنظرخود او ومردم زمانش ناشناخته ونامفهوم نبود ولی امروزه بعلت دردست نداشتن‌کلید رمزآن، برای ما بسیارمبهم وپیچیده بنظرمیرسد .

باز موضوع مهم دیگری‌که درتجزیه وتحلیل آثارهنری هخامنشی ازنظرکشف عقاید مذهبی هخامنشیان باید درنظر گرفته شود وبدون دقت درآن ، ممکن نیست به کُنه عقیده وایمان‌آنان پی‌برد ، ارتباط شدید نجوم واخترشماری بامذاهب و ادیان قدیم و استفاده ازسمبلهای نجومی یا باصطلاح اهل فن «دلولات‌کواکب» است .

با صرف‌نظر ازمطالب‌گفتنی بسیار دراین مورد ، یادآور میگرددکه با دقت درنقوش وسمبلهایی‌که درآثارهخامنشی‌بکار گرفته شده است ، توجه شدید هخامنشیان به‌آسمان و اجرام

سماوی ازجمله خورشید وماه وستاره مشتری وروابط آنها با زندگی مردم روی زمین کاملاً مشهود است و موارد سمبلیك این مظاهرخداوندان را چه ازنظرمذهبی وچه ازنظر هنری سپس درآثار هخامنشی خواهیم دید .

با توجه به مطالبی که گفته شد ، حال کتیبه‌های هخامنشی را ازنظر وجود مضامین مذهبی مورد بررسی قرار میدهیم تا به‌بینیم خود شاهنشاهان درباره مذهب ومعبودهای خود چه میگویند .

نوشته‌های شاهنشاهان هخامنشی ، اعم ازلوحه‌های فلزی وگلی وسنگ نبشته‌ها وغیره ، ازلحاظ اشاره به معبودهای آنان ، به دو دسته تقسیم میشود :

نخست نوشته‌هایی که درآنها از « اهورامزدا » بعنوان بزرگترین خدا ، یاد شده ودیگران با عبارتهای «خدایان» یا «خدایان دیگر» اسم برده شده‌اند .

دوم نوشته‌هایی که درآنها گذشته از اهورامزدا نام میترء و اناهیته گاه توأم با نام اهورامزدا وگاه به تنهایی آمده است ودربعضی‌ازکتیبه‌ها نیزبه «بغان‌خاندان شاهی» اشاره شده‌است.

کهنترین کتیبه‌هایی که درآنها بنـام « اهورامزدا » برمیخوریم ، لوحه‌های آریارمنه (۶۴۰ تا ۵۹۰ ق. م.) و ارشامه ، نیاگان داریوش است ، که درکتیبه دومین شاه ، نوشته شده « اهورامزدا خدای بزرگ که بزرگترین خدایان است » .

ازعبارت این کتیبه وکتیبه‌های دیگر، کاملاً معلوم است که درقرن هفتم پیش ازمیلاد ، غیراز اهورامزدا ، خدایان دیگری نیز پرستیده میشده‌اندکه چون دردرجه دوم اهمیت قرار داشتند ازاینرو نام برده نشده‌اند ، ولی سپس درعهد شاهنشاهی اردشیر دوم (۴۰۴ تا ۳۶۱ ق. م.) نام دوخدای دیگر بنام میتره و اناهیته درنوشته‌ها ظاهر شده‌است .

نکته‌یی که دراینجا لازم بیادآوری‌است ، اینست که بعضی ازمحققان بعلت ظاهرشدن نام میتره و اناهیته درکتیبه‌های اردشیر دوم و ذکر اینکه درزمان او ساختن تندیسه‌های مهر و ناهید معمول گردید تصور میکنند که تغییری در مذهب هخامنشیان درزمان شهریاری اردشیر دوم پیش آمده است ، برخی نیز آنرا نشانه‌یی ازنفوذ مذهب زرتشت بشمارآورده ، شاهان از اردشیر به بعد را زرتشتی مذهب میانگارند . ولی بعقیده من ، مذهب شاهنشاهان هخامنشی درتمام طول سلطنت این سلسله بیك حال وبدون تغییرمانده وبهیچوجه تبدیلی در آن پیش نیامده بوده است وکسانیکه چنین ادعایی کرده‌اند ازتوجه به سمبل‌ها و علایم رمزی و مذهبی هخامنشیان ، که سپس راجع بآنها گفتگو خواهیم کرد غافل مانده‌اند .

اما موضوع ظاهرشدن‌نام مهروناهید درکتیبه‌های‌اردشیر دوم وسوم ونیامدن نام آنها درکتیبه‌های شهریاران پیشین ، علت دیگری داردکه ازنظر اهمیت موضوع دراینجا اختصاراً توضیح داده میشود :

درزمان نخستین شاهان هخامنشی وحتی تا زمانی پس‌از آنها ، بعلت سادگی وضع زندگی ونیمه شهری بودن پارسیان ، بیشترتوجه مردم به اهوزامزدا خدای بزرگ یا بزرگترین خدایان بود زیرا زندگانی ساده وبی‌آلایش شبانی وگله‌داری (چنانکه درهمه جای دنیا این‌طور بوده است) چنین اقتضا میکرد ، ولی پس اززمان‌کورش بزرگ بعلت پیشرفتهایی که درشئون مختلف ، نصیب مردم ایران‌گردید وهمچنان ادامه یافت ونیزبسبب فتوحات وکشورگشاییهایی که با دست سربازان وسرداران ایرانی انجام‌گرفت وبرای حفظ ونگاهبانی‌کشور پهناور هخامنشی ، جنگ وجنگاوری ازامور اساسی دولتی محسوب‌گردید وآبادانی و ثروت و شکوه و تجمل‌دوستی در زندگانی شهرنشینان شروع به خودنمایی‌کرد ، این تغییرات مهم ومحسوس اجتماعی بالطبع درنوع عقاید وپرستش‌پارسیان وهخامنشیان نیز مؤثر افتاده قسمتی ازآن رشد وتوسعه بیشتری یافت وازآن جمله دوخدای نور وپیمان وجنگ (مهر) وخدای آبها وآبادانی ومواشی‌وثروت‌وشکوه (ناهید) اهمیت بیشتری کسب‌کردند ودرجنب اهورامزدا جای‌گرفتند و همانهاییکه سابقاً فقط باعنوان«خدایان دیگر» درکتیبه‌ها نام برده میشدند این‌بار بنـام خود خوانده شدند و درحفظ‌کشور و خاندان هخامنشی وشاهنشاهان وآنچه آنان ساخته وپرداخته بودند ، ازبلاها وبدیها با اهورامزدا شریك و دمساز شدند وما ازهر راه‌که بیاییم جزتحولات اجتماعی‌که منجر به‌کسب معروفیت ووجههٔ بیشتر برای مهروناهیدگردید ، منشاء دیگری برای‌این موضوع نمیتوانیم یافت واینکه گفته شده شاید تغییری درمذهب هخامنشیان دراین زمان پیش‌آمده است صحیح بنظرنمیرسد ، زیرا نه درمضمون‌کتیبه‌ها ونه درعلائم سمبلیك ونه‌درنوشته‌های مورخان‌کلاسیك ، به پیش‌آمدن چنین تغییری برنمیخوریم .

اما بابررسیهایی که من درشناسایی ریشهٔ دین‌هخامنشیان‌از راه هنر و سمبولیسم و ایکونوگرافی‌آنان انجام داده‌ام بالاخره باین نتیجه رسیده‌ام‌که هخامنشیان به دلایل متعدد وفراوان به «تثلیثی» ازخدایان عقیده داشته‌اندکه اهورامزدا در رأس ومهروناهید در زیردست او قرار میگرفته‌اند و همه رموز و اشارات و نوشته‌های‌کتیبه‌ها و مورخان یونانی ما را کاملاً به قبول یك چنین عقیده‌یی برای هخامنشیان راهنمایی‌میکنند.

اما بی‌گمان درطرح این نظر، برای حضار محترم این سئوال پیش خواهدآمدکه دلیل‌اینکه هخامنشیان سه‌گانه‌پرست بوده‌اند و خدایانشان محدود به اهورامزدا و میتره و اناهیته بوده وبجزآنان خدایان دیگری نداشته‌اند چیست ؟ ودرمورد تعداد معبودهای آنان ازکجا به چنین اعتقادی میتوان رسید ؟

درجواب باین سئوال باید بگوییم‌که اگر اندکی دقت

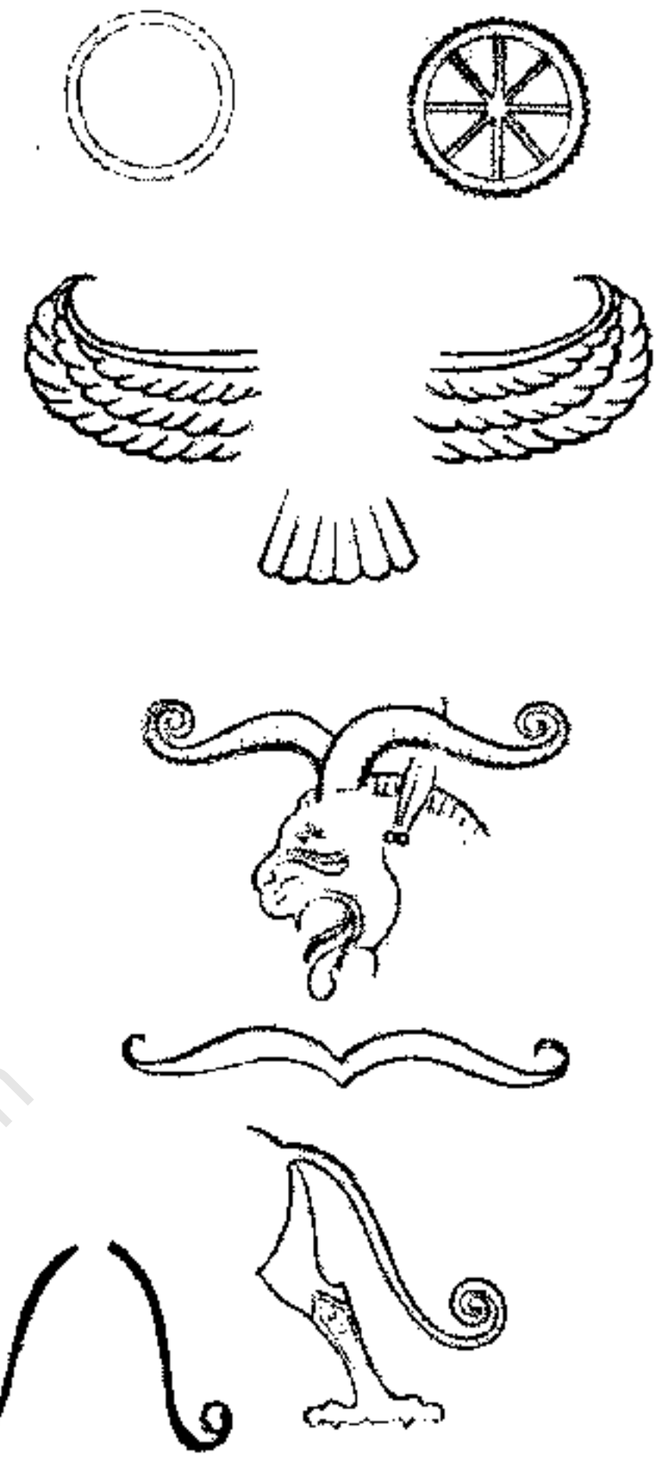

تجزیه حلقهٔ بالدار بعوامل مختلف و نمایش همانندی آنها با آثار دیگر هخامنشی

ونکته سنجی بکار بریم ، خواهیم دیدکه دلیل سه‌گانه‌پرستی هخامنشیان ازنوشته‌ها وآثار خود آنان بدست میآید واحتیاج چندانی به جستجوهای فراوان و اقامه دلایل دیگر نیست .

برای مثال ، اگر ما متن‌کتیبه‌ها را نیك بررسی‌کنیم ، دیده خواهد شدکه درهرجاکه اهورامزدا تنها نام برده شده ، اغلب به مهروناهید با عبارت «بغان» و «بغان دیگر» اشاره گردیده است ولی درجایی‌که هرسه خدا را با هم نام برده‌اند ، مطلقاً اشاره‌یی به «بغان دیگر» نشده است ، پس ازسیاق عبارت ومطرزنوشتن ونام بردن خدایان‌کاملاً معلوم میگرددکه عبارت «خدایان دیگر» درکتیبه‌های آریارمنه وداریوش وخشایارشا ودیگران منحصراً برای اشاره باین دوخدا یعنی مهروناهید است وبس، وگرنه میبایست لااقل درجایی وکتیبه‌یی عبارت «خدایان دیگر» پس ازنام این‌دو یا هرسه خدا میآمد تا بدان وسیله اشاره‌یی بوجود خدایانی جز این سه خدا ، کرده میشد.

دراینجا باید یادآوری‌کنم‌که آنچه تاریخ‌نویسان‌کلاسیك یونان ، درباره تعداد خدایان هخامنشیان ذکرکرده‌اند ، خالی از ابهام واشتباه نیست ، زیرا آنان گاهی آتش وآب وباد وخاك (عناصر) وغیره را نیز درردیف مقدسات وخدایان سه‌گانه برشمرده‌اند ، ولی اگر درعبارات آنها دقت نماییم ، دانسته خواهد شدکه ، همیشه آن مقدسها را با نام عنصربشان نامیده‌اند و هیچگاه مانند اهورامزدا و میترا و اناهیتا نام مخصوصی برای آنها ذکر نکرده‌اند زیرا عناصر چهارگانه یا بعضی‌گیاهان وموجودات دیگر، فقط مورد احترام وتقدیس آنان بوده است وهیچگاه بصورت خدا ویا بنام پروردگار مورد پرستش ونیایش قرار نمیگرفته‌اند .

گذشته ازاین دلایل ، دیده میشودکه درمیان سمبل‌های مورد استفاده هنرمندان دوره هخامنشی ، به بیش ازسه دسته سمبل‌های مشخص‌که مربوط به‌اهورامزدا ومهروناهید میباشند به سمبل‌های دیگری برنمیخوریم تا بعلت وجود آنها درآثار هخامنشی ، تعداد خدایان را بیش ازاین سه خدای معروف تصور نماییم .

بعلت‌کمی وقت من دراینجا بدون شرح وبسط زیاد ، سمبل‌های مختلف این سه خدای هخامنشی راکه با دلایل متعدد درانتساب‌آنها باین‌خدایان تردیدی‌نیست فهرست‌وار برمیشمارم واقامه دلیل درمورد آنها را به‌کتابی‌که بچاپ خواهد رسید وامیگذارم .

آسمان باآنکه بنابرمفادکتیبه‌ها ، آفریده اهورامزداست ولی گاه مکان وجامه ومظهر خود اوست . برمبنای همین عقیده است‌که هرودوت مینویسدکه زئوس و اهورامزدا نامی است‌که ایشان (ایرانیان) به فلك‌الافلاك (یا بعبارت دیگر تمامی دایره آسمان) میدهند .

گذشته ازآسمان‌که مهمترین نماد(سمبل) اهورامزداست ازستارگان ، سیّاره مشتری ، ازعناصر باد یا هوا ، ازجانوران شاهین ، ازگیاهان سرو وگل لوتوس ، ازرنگها ، رنگ آبی آسمانی وفیروزه‌یی وسبز وازفلزات سرب ، بالاخره ازصورت بشری قیافه پیرمردی‌کامل با ریش بلند ومقطع وکلاه وجامه پارسی (شبیه شاه) جزو سمبل‌های اهورامزدا شمرده میشود .

البته همانگونه‌که هرودوت اشاره‌کرده است هیچکدام ازاین اشکال و نمادها جنبه بت و صنم را نداشته و پرستیده نمیشده است بلکه وسیله‌یی بوده برای بیان مفهوم پروردگار وخالق‌کل درآثار مادی غیرازراه خط ونوشته .

میتره نام دومین خدای مورد پرستش هخامنشیان‌است... درآثارهخامنشی برای مهر نیزنمادهای چندی معمول‌بوده‌است. چون این رب‌النّوع ، خدای فـروغ جاودانی است

www.KetabFarsi.com

بنابراین بعد از « نور مطلق » کــه درکائنات موجود است بزرگترین‌منشاء نور درجهان‌که خورشیداست مظهراو محسوب میگردید ، ازاینجا نقش قرص خورشید یکی‌ازنمادهای اوست. درروی زمین آتش‌که یکی ازعناصرچهارگانه است بعلت اینکه منبع نور و روشنایی وگرما و پیك خدایان است بنام مظهر این خدا مورد تقدیس و احترام است و رنگهای سرخ و زرد ونارنجی وطلایی آن نیز از رنگهای منسوب به مهر شمرده می‌شود .

ازمیان جانوران قویترین جانور یعنی «شیر» منسوب به مهر است وازقدیمی‌ترین زمانها ارتباط نجومی بین شیرو – خورشید را میشناختند وقسمتی ازاین انتساب نیز ازآن بابت است ، گذشته ازاین‌ها، اسب نیز ازحیوانات منتسب به مهراست وبرای او مورد قربانی قرار میگرفته است .

ازمیان‌گیاهان غنچه لوتوس یا نیلوفرآبی ودرخت‌وگل ارغوان(بگفته پروفسور جاکسن) وگل آفتاب‌گردان قدیم وشاید هم درخت خرما (نخل) منسوب باین خدا وشکل آنها ازسمبل‌های این خداست .

ازمیان فلزاتی‌که هخامنشیان میشناختند ، طلا منسوب به مهر بود و اثرات این انتساب تا زمان مــا نیز در نجوم وکیمیاگری باقی است .

اما سمبل‌انسانی‌میترا ، جوان‌زیبا وخوشرو وقوی‌هیکلی است باجامه وتاج پارسی(مانند ولیعهدهای‌هخامنشی) که‌کمانی با سه چوبه تیر دردست دارد .

سومین وآخرین خدای مور پرستش هخامنشیان بموجب متن‌های متأخر هخامنشی « اناهیته » است ، ناهید ربةالنوع آبهای زمینی وآسمانی ، فراوانی ونعمت وشکوه زندگی و زاد و ولد و مربی‌گیاهان و ستوران است .

ازترکیب ومعنای نام « اناهیته » که بمعنی پاکدامن وبی‌آلایش است میتوان به اساس اعتقاد هخامنشیان درمورد این «زن‌خدا» پی برد واین‌که اورا گاهی با ایشتار ویا با ونوس و افرودیت‌که بصورت زنان‌بدکارهٔ بلهوس‌تصورمیشدند اشتباه‌کرده و مقایسه نموده‌اند ، جز هم‌جنسی و تشابه برخی وظایفشان درعالم خدایی علت دیگری تصور نمیتوان‌کرد . زیرا این خدای ایرانی با خدایان مؤنث سامی ویونانی بسیار فرق دارد وقابل قیاس نیست .

هخامنشیان برخلاف سامیها ویونانیهاکه زهره را ستاره مخصوص ایشتار و ونوس میدانستند و علامت آنان شکل این ستاره بود ، از اجرام سماوی ، ماه را بیشتر بشکل هلال وگاه بشکل بدر(ماه پر) باین خدا منسوب میداشتند .

ازعناصر چهارگانه آب منسوب به اناهیتاست ومتفرعات آن ازباران و برف و تگرگ و ژاله نیز ، همچنین ازستوران «گاو» وشاید هم قوچ یا هرحیوان شاخداری به چندین علت

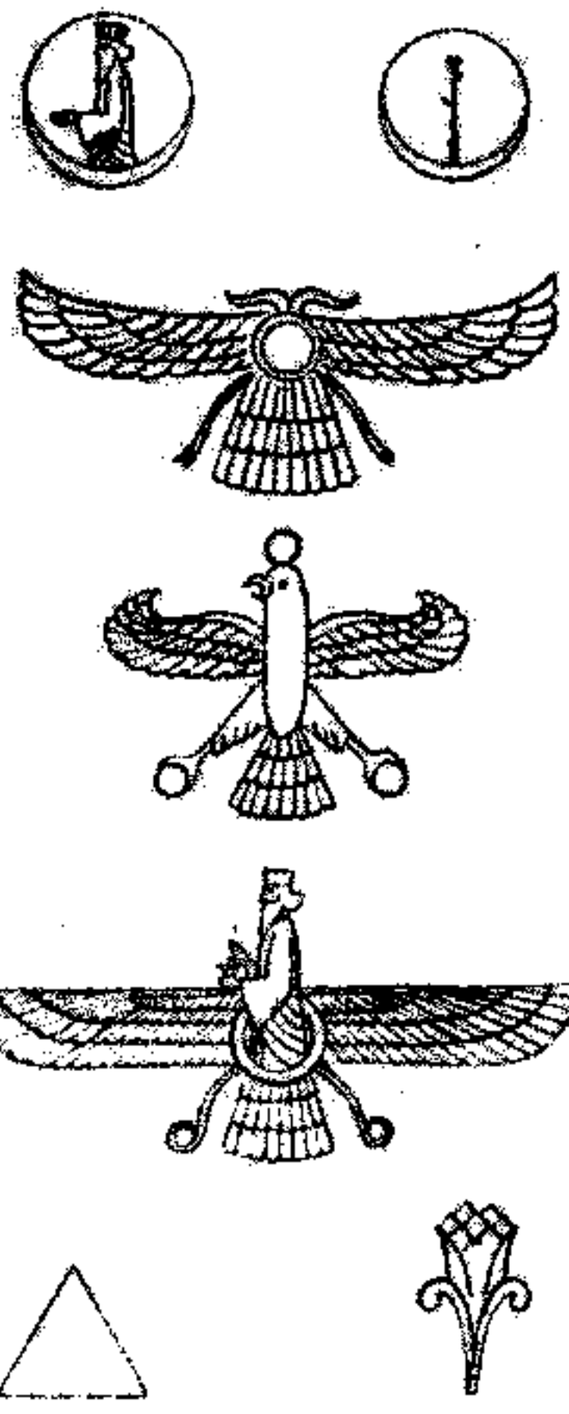

نمادهای گوناگون که بیان‌کننده (تثلیث) درآئین هخامنشیان هستند

وتناسب‌که دراینجا مجال گفتگوی‌آنها نیست سمبل‌این‌خداست.

رنگ سفید ازمیان رنگها مخصوص به بغ‌بانو ناهیدست، ازفلزات نقره منسوب باوست ، ناهید درهیکل وسمبل انسانی خود ، زنی زیبا وخوش‌اندام وبلند بالا مجسم وتصور میشده است . درآثار هخامنشی تصویر ناهید بصورت زنی زیبا با موها وگیسهای بافتهٔ بلند و سینهٔ برجسته با جامــه پارسی و تاج کنگره‌دار (بصورت ملکه‌های هخامنشی) نشان داده شده است. بهرحال گفتنی دراین موارد زیاد است وما بعلت‌کمبود وقت ازآنها صرف‌نظر میکنیم .

همانگونه‌که درمتن سنگ نبشته‌ها ولوحه‌های هخامنشی، بموضوع تثلیث ازراه یادکردن نام خدایان بوسیله خط ونوشته تصریح گردیده‌است ، هنرمندان عهد هخامنشی‌نیزسه‌گانه‌پرستی هخامنشیان را با نمایاندن انواع اشکال ونمادها ازطریق زبان رمزی و استعاری بیادگار نهاده‌اند و هنرآنان درتمام موارد درطریق نمایش این **سه‌گانه‌پرستی** بکاررفته است .

موارد ونمونه‌های بیان این تثلیث ، درآثار هخامنشی وبناهای تخت جمشید فراوان است ومن ازآن میان فقط یك علامت مشخص راکه شیوع فراوان یافته ولی اغلب درمعنی ومفهوم آن دراشتباهند ، برگزیده‌ام‌که درآخر سخنانم بآن اشاره‌یی‌کرده مطلبم را تمام میکنم .

علامت موردبحث عبارت ازیك حلقه یا دایرهٔ بالداریست که بعضی‌ها به اشتباه وبه تبعیت ازعلائم مصری آنرا «قرص بالدار» نوشته‌اند . ازاین علامت درمواردگوناگون وبفراوانی برروی مهرها و نقشها و بناها وآثار دیگر هخامنشی استفاده شده است .

بسیاری‌ازدانشمندان‌وباستان‌شناسان‌آنرا نقش«اهورامزدا» نامیده‌اندکه درآسمان‌درحال‌پروازاست‌وگروهی‌دیگربخصوص پارسیان هند و زرتشتیان ایران ، آنرا بمفهوم «فَرَوهَرْ» گرفته وباشتباه بعنوان‌یك‌علامت مخصوص‌دین زرتشتی درمیان خود رواج داده‌اند . ولی باتوجه به عرایض قبلی‌ام ، بنظرمن، هردو استنباط نادرست‌است این‌علامت‌نه‌نقش‌مطلق‌اهورامزداست ونه فروهر ، بلکه رمزی است ترکیبی ، از عوامل مختلف ، برمبنای سه‌گانه‌پرستی هخامنشیان‌که درآن هنر قرینه سازی بزیبایی وموزونی تمام جلوه‌گرست .

البته ناطق فراموش نکرده‌است‌که علائم و رموز دیگری نزدیك باین نقش درمیان مصریها و هنّی‌ها وآشوریها نیز معمول بوده‌است ولی این نقش اگرهم اقتباس وتقلیدی باشد (چنانکه اثرات این تقلید درنقش دایرهٔ بالداربیستون وچندین نقش دیگر بخوبی هویداست) کاملاً برطبق عقاید و مبانی مذهبی‌هخامنشیان بوجودآمده وبکاررفته‌است وارتباط چندانی با مفهوم نقوش ملل دیگرکه معمولاً درسمبولیسم خود برای بیان مجردات وعوالم معنوی وروح ازنقش«بال‌وپَر» استفاده میکردند ، ندارد .

ازسوی دیگر چنانکه‌گفتم این علامت هیچ ارتباطی با دین زرتشت وعقایدکنونی زرتشتیان ندارد واز اواسط قرن نوزدهم ، این علامت براثر چاپ نقش آن برروی جلد یا آغاز برخی‌کتابهای مربوط به‌ایران‌باستان باشتباه وارد فرهنگ وادبیات زرتشتی‌گردیده وخودبخود رواج‌گرفته وبالاخره یك علامت زرتشتی محسوب گردیده است ، تا آنجا که بعضی از دانشمندان این طایفه را مجبورساخته درجستجو وتحقیق ریشه ومعنا ومفهوم آن برطبق عقاید زرتشتی برآیند ومعانی بسیار سست وبی‌دلیل برمبنای حدس وگمان برای آن بتراشند .

اما بطورکلی این سمبل وعلامت ازچندین‌عامل با درنظر گرفتن اصل قرینه سازی پدید آورده شده وتنها علامت ازنوع خود هم نیست وشکلها ونقشهای دیگری نظیرآن نیز وجود داردکه عجالتاً ازذکر آنها خودداری میکنیم .

نخستین عامل دراین علامت عبارت ازیك حلقه یا چرخ توخالی است‌که دروسط نقش قرارگرفته و با توجه به سایر آثار وعقاید هخامنشیان ، آنرا به چندین معنی ومفهوم ازجمله چرخ یا فلك وآسمان ، دایرهٔ زمان ، دایرهٔ خدایان ، افق زمین ، می‌توان تعبیرکرد ، ولی من ترجیح میدهم آنرا چرخ « ارته » یا قانون‌وسلطنت خدایی‌وعدالت بنامم‌که همه خدایان حافظ و نگهبان و مجری آنند ولی در هرصورت با قرص بالدار خورشیدکه درآثار مصری علامت هوروس (رع) خدای آفتاب مصریان بوده‌است ارتباطی ندارد .

دوطرف وپایین این دایره با دوبال و دم شاهین یا همای احاطه شده وچنانکه درجدول نمادها نیز آورده شده است ، اینها بخشهایی ازنقش شاهین ، سمبل حیوانی اهورامزداست .

درنقش‌های قدیمی‌تر اگر نقش انسان در وسط حلقه نباشد ، دربالای دایره دوشاخ‌گاو ، گاهی بسیار مشخص وگاه بصورتی نیم خمیده‌که شبیهٔ به‌کمان می‌گردد قرارگرفته‌که آن نیز بخشی ازسمبل حیوانی آناهیتا یعنی گاو است .

ازدوطرف دم شاهین ، در پایین دایره ، دو دم پیچ خورده شیرکه سمبل حیوانی میتراست بیرون آمده کـه در نمونه‌های قدیمی‌تر بجای پیچ‌خوردگی جلزونی ، انتهای دم سه شقه است‌که نمونه‌های اینگونه نمایش دم شیررا درآثار دیگر هخامنشی نیزمیتوان یافت .

گاهی دراین نقش ازسمبل انسانی اهورامزدا نیز استفاده کرده آنرا چنانکه قبلاً ذکرکردیم بصورت نیم‌تنهٔ مردی‌کامل باکلاه وجامه پارسی و ریش مقطع ، شبیه بشاهنشاهان‌هخامنشی درداخل دایره قرار داده ، اهمیت جنبهٔ اهورایی آنرا مضاعف کرده‌اند ، ودست او گاه درحال برکت‌دادن است ویا شاخه‌یی گل لوتوس یا حلقهٔ قانون‌را درمیان انگشتان خودگرفته است. دربعضی ازنمونه‌های آن ازجمله درسنگ‌نگارهٔ بیستون ونقش برجسته‌های‌کاخ اردشیر درتخت جمشید هنوزگوشه‌های شاخ گاو ازپس‌وپیش نقش نماد انسانی اهورامزدا نمایانست ودر برخی نیز باعتبار اینکه شاخ درپشت نقش قرارگرفته و دیده نمیشود ، بکلی حذف‌گردیده است . بنابراین چنانکه ملاحظه میشود ، این علامت مشهور ، بیان‌کننده تثلیث هخامنشی و نمایاننده علامت مرکب خدایان سه‌گانه است نه اهورامزدای تنهاکه تصور پرواز درآسمان هم برای‌اوکرده‌اند؟!، ونه چنان که بعضی گمان برده‌اند نقش فروهر اهورامزدا یا شاهنشاه هخامنشی‌است! وبه یقین هیچ ارتباطی نیز با عالم زرتشتیگری نداشته و ندارد ، زیرا اگر غیرازاین بود اولاً در ادبیات وکتابهای دینی از اوستایی و پهلوی اشاره‌یی بآن و معانی ومفاهیم علائم مختلف‌آن میشد ودرثانی ساسانیان‌که درزرتشتی بودن آنها تردیدی نیست ، نیز ازاین نقش درمیان نمادها وعلائم مذهبی خود که نظایر و مقدارش کم نیست استفاده میکردند .

مزار سلطان محمد(ع) عابد کاخک گناباد

نمونه‌ای دیگر از نفوذ معماری ایران قبل از اسلام در بناهای اسلامی

دکتر عباس زمانی
استادیار دانشکده ادبیات وعلوم انسانی
دانشگاه تهران

کاخک در ۲۴ کیلومتری جنوب گناباد واقع است . این قصبه از نقاط ییلاقی وخوش‌آب وهوای گناباد ومحل تفرج روزهای تعطیل مردم آن شهرستان می‌باشد . کاخک در دامنهٔ کوهستانی به‌همین نام قرار دارد و قبل از زلزلهٔ نهم شهریور ۱۳۴۷ حدود پنج‌هزار نفر جمعیت داشته[1] ولی درنتیجهٔ حادثهٔ مزبور بکلی ویران وتقریباً نصف جمعیت آن فوت گردیده و باقیماندهٔ ساکنین آن در بناهای تازه سازی‌که در غرب قصبه ایجاد شده اسکان یافته‌اند .

وجه‌تسمیهٔ این‌قصبه بخوبی روشن‌نیست . بعضی می‌گویند به علت درختان فراوان خود کاخک* (کاخ‌کوچک) نامیده شده واین‌کلمه بتدریج درتلفظ محلی به‌کاخک* تبدیل گردیده است[2] . نگارنده تصور می‌کند این قصبهٔ خوش‌آب‌وهوا ، مانند قریهٔ کلات گناباد[3] ، از آبادیهای قبل از اسلام گناباد است و شاهزادگانی که در قلعهٔ فرود کلات‌گناباد ساکن بوده‌اند گاهی به‌این قصبه می‌آمده‌اند بخصوص‌که در چند کیلومتری غرب آن خرابه‌هائی بنام « اسپید دژ » یا دژ سفید به چشم می‌خورد .

قصبهٔ کاخک، علاوه‌برجنبهٔ ییلاقی‌وهوای‌مطبوع‌خود، به‌علت مدفن حضرت سلطان محمد عابد(ع) برادر حضرت رضا (ع) ، مورد توجه ساکنین شهرستان گناباد وشهرستانهای مجاور بوده و هست . برطبق بعضی نوشته‌ها ، سلطان محمد عابد بابرادرش زید وجمعی دیگرعلیه خلیفه عباسی‌قیام‌کرد ولی‌مغلوب واسیر و در مرو محبوس گردید و پس‌از ورود حضرت رضا (ع) به مرو و ولایتعهدی آن‌حضرت آزاد شد[4] .

بعدازشهادت حضرت رضا (ع) ، این امامزاده وبرادرش زید مردم را به‌گرفتن انتقام دعوت‌کردند ودرنتیجه مورد آزار مأمورین مأمون قرار گرفتند . این‌دوبرادر نخست درطرق مشهد وسپس‌درکاشمر بامأمورین‌مأمون مبارزه‌کردند وبالاخره به‌طرف کوههای گناباد رفتند . مأمورین مأمون عباسی آنان‌را تعقیب‌کردند و ، دریکی ازبرآمدگی‌های شمالی‌کوهستان‌واقع درشرق قصبهٔ کاخک ، سلطان‌محمد عابد را شهیدکردند[5].

شکل ۱ ــ نقشهٔ تقریبی مزارسلطان محمد عابدکاخک‌گناباد‌که طول آن حدود ۳۶ و عرض حدود ۲۴ متر است .

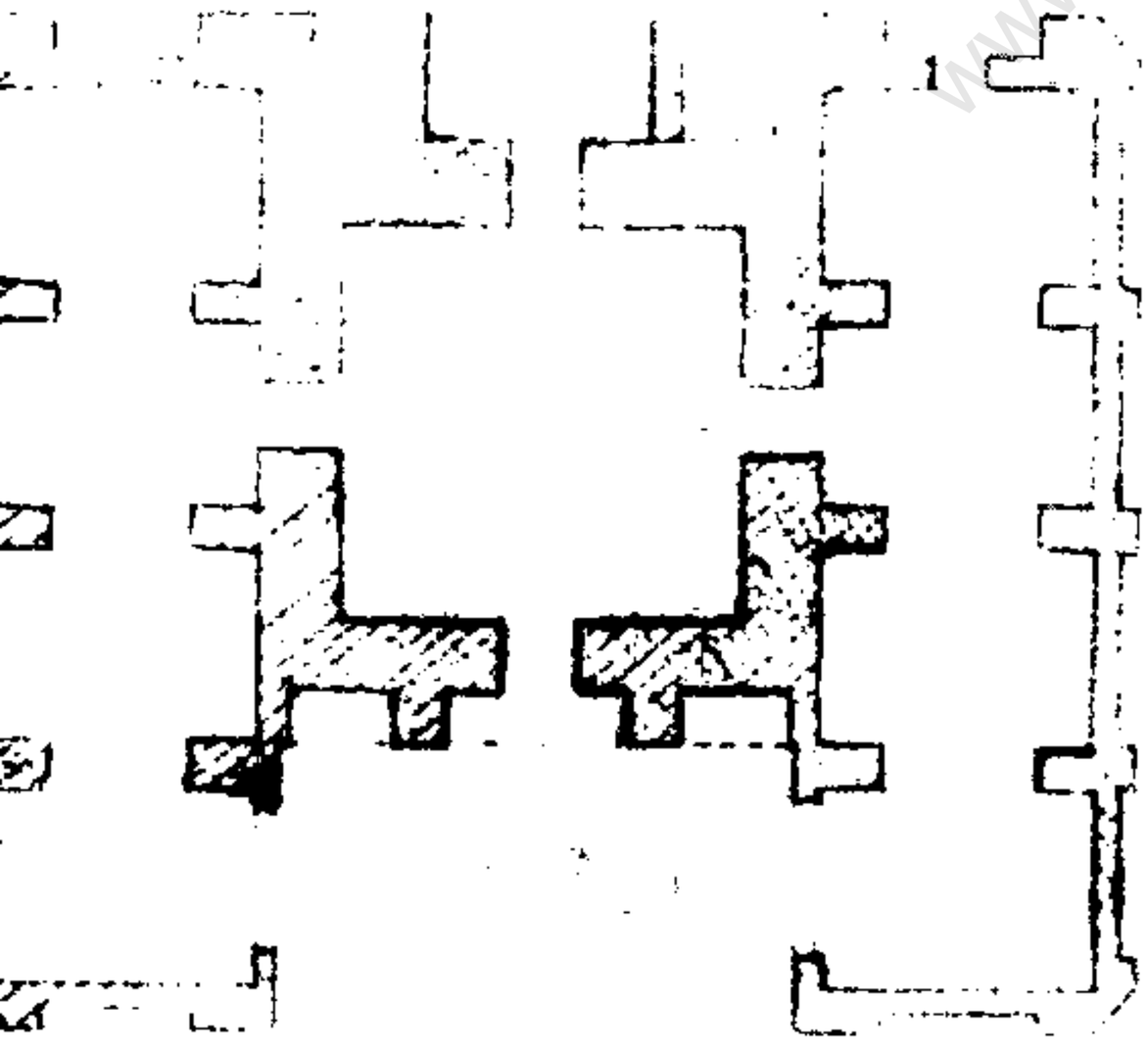

شکل ۳ ــ جبههٔ شمالی مزار سلطان محمد عابد کاخک گناباد .

تاریخ مقبره ــ میگویند این بنا توسط امیرعبدالله تونی در اواخر دورهٔ سلجوقی در روی یك سکو ساخته شده و در دوره‌های تیموری وصفوی مورد تعمیر قرارگرفته است[6]. برطبق نوشتهٔ صفحهٔ ٦٤ فهرست بناهای تاریخی واماکن باستانی ایران، این‌مقبره درسال ۹٦۰هجری وزمان سلطنت شاه‌طهماسب صفوی ساخته شده[7] وکتیبهٔ جلو ایوان شمالی آن ، که باکاشی معرق و بخط علیرضای عباسی‌است ، نیز نام شاه‌اسمعیل صفوی را دربر دارد .

« قدتمّ بامرالسلطان الاعظم والخاقان الاکرم مـالك ملوك‌العرب والعجم مجـدّد قواعدالائمة المعصومین علیهم‌السلام السلطان‌بن السلطان ابوالمظفر سلطان شاه اسماعیل بهادرخان خلدالله ملکه وسلطانه وافاض علی‌العالمین بره واحسانه بسعی العبدالمحتاج الی رحمته العلی علی‌بن عبدالواحـد الحسینی القاینی فی سنهٔ ثمانین وتسعمأة »[8] ولی‌ممکن‌است ، به قول گدار فرانسوی ، در این‌جا نیز تعمیرکننده خود را تمام‌کنندهٔ بنا به‌حساب آورده[9] و به‌عبارت دیگر مؤسس‌آن نبوده است .

این مقبره در حادثهٔ زلزلهٔ نهم شهریور ۱۳٤۷ به‌طوری صدمه دیدکه عده‌ای معتقد به‌تجدید بنای‌آن بودند ولی مرحوم حاج‌آقا حسین ملك یکی از معماران تهران بنام حاج‌ابوالقاسم جابری را مأمور تعمیرآن نمود و او این کار مشکل را بامصالح لازم بپایان رسانید[10] و نگارنده که در تابستان ۱۳۵۱ برای زیارت به کاخك رفت آن‌را بشرح ذیل مورد بررسی قرارداد .

الف ــ نقشهٔ مقبره ــ اصولا نقشهٔ این مقبره مقابرقرون اولیهٔ اسلامی و نظایر آن‌را درقبل از اسلام بخاطر می‌آورد (شکل۱) وعبارت است از :

۱ ــ یك تالار مربع بضلع ۸٫۵متر که در وسط هرضلع آن درگاهی به‌پهنای ۱٫٦۵ وعمق ۱٫۵ متر وجود دارد .

۲ ــ دو تالار مستطیل ، درشرق وغرب تالار خارجاً بطول ۲٤ وعرض ۷٫۲۵ متر . هرکدام از این تالارها مرکب ازچهارقسمت می‌باشد ومشخصات تالارشرقی، ازجنوب بشمال، به‌این ترتیب است :

قسمت اول ٤٫۷۵X٦ متر .

قسمت دوم ٤٫٦۸X٦ متر . بین این دوقسمت یك درگاه به‌پهنای ۳٫۲۰ متر و دوجرز طرفین‌آن به‌ضخامت ٦۰سانتی‌متر وجود دارد .

قسمت سوم ٤X٦ متر . بین این قسمت و قسمت دوم وهم‌چنین قسمت چهارم یك‌درگاه به‌پهنای ۳X۲۰ متر وضخامت ۸۰ سانتی‌متر وجود دارد .

قسمت چهارم ٤٫٤۰X٦ متر .

۳ ــ یك ایوان در وسط جبههٔ شمالی (شکل۲) به‌پهنای ۵ وعمق ۲٫۷۵ متر .

٤ ــ دوایوان‌چه درطرفین جبههٔ شمالی هریك به پهنای ۳٫۱۰ متر وعمق ۸۵ سانتی‌متر .

۵ ــ یك ایوان درجنوب تالارمربع (شکل۳) به‌پهنای ۳٫۷۵ وعمق ۱٫۵ متر .

٦ ــ دو ایوان چه درطرفین‌ایوان مزبور هریك‌به‌پهنای ۲٫۲۵ وعمق ۱٫۲۵ متر .

۷ ــ یك فضای بدون سقف به‌دهنهٔ ۱۱٫٤۰ متر درجلو ایوان و دو ایوان‌چهٔ مزبور .

---

۱ ــ درجلد پنجم فرهنگ آبادیهای کشور از انتشارات مرکزآمار ایران بهمن۱۳٤۷ ، ص۳٦ جمعیت کاخك ٤۳۰۵نفر آمار داده شده‌است.

۲ ــ تاریخ وجغرافی گناباد ، نگارش حاج‌سلطان حسین تابنده ، تهران ۱۳٤۸ ، ص۱۳۹ .

۳ ــ قریهٔ کلات در ۲٤ کیلومتری جنوب غربی گناباد واقع است وخرابه‌های ارگ فرود درنزدیك آن قرار دارد ؛ به شمارهٔ مخصوص مجله بررسیهای تاریخی دوهزاروپانصدمین سال بنیانگذاری شاهنشاهی ایران ، مهر ۱۳۵۰ ، ص۳۹۲ ، نوشته نگارنده مراجعه شود .

٤ و ۵ ــ بهارستان در تاریخ و تراجم رجال قاینات و قهستان ، تألیف حاج شیخ محمدحسین آیتی ، تهران ۱۳۲۷ ، ص ۵٦ ــ ٦۲ .

٦ ــ تاریخ وجغرافی‌گناباد ، نگارش حاج سلطان حسین تابنده ، تهران ۱۳٤۸ ، ص ۱٤۱ و ۱٤۷ و ۱٤۸ .

۷ ــ فهرست بناهای تاریخی واماکن باستانی ایران ، اولین نشریهٔ سازمان ملی حفاظت آثار باستانی ایران ۱۳٤۵ ، ص٦٤ .

۸ و ۱۰ ــ ایضاً تاریخ وجغرافی‌گناباد ، ص ۱٤۸ .

۹ ــ آثار ایران ، نوشته آندره گدار ، جلد دوم ــ جزوهٔ اول ، ۱۳۱۸ ، ترجمه محمدتقی مصطفوی ، ص۸٦ .

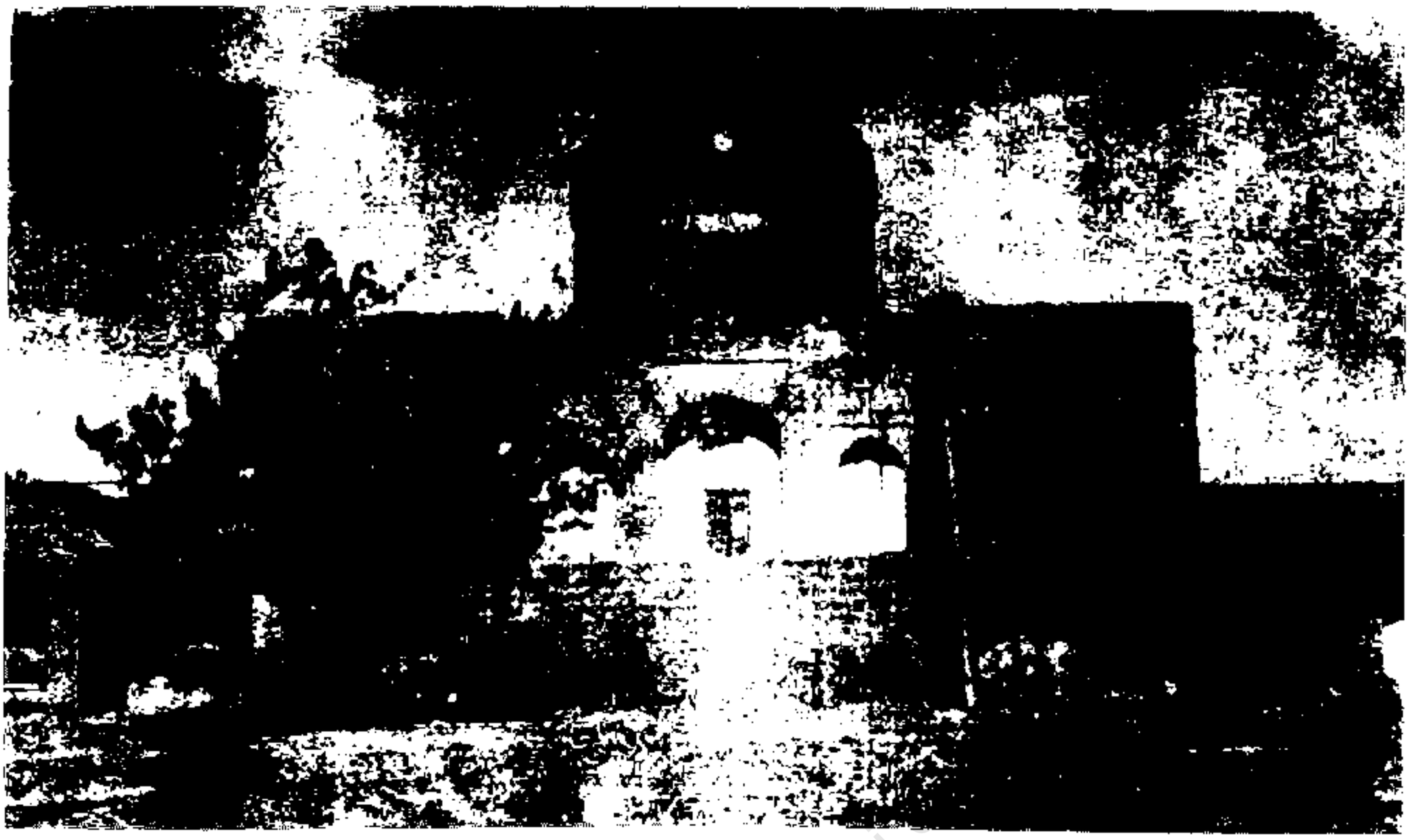

شکل ۳ ــ گنبد دوپوشی پیازی‌شکل مزار سلطان‌محمدعابد کاخک گناباد.

۸ ــ پلکان که درغرب ایوان شمالی واقع‌است .

روی‌هم‌رفته بنادریك مستطیل تقریباً بطول ۲۶ وعرض ۲۴ متر (شکل ۱) قرار دارد وفضای باز نیز چون یك ایوان بزرگ درجنوب تالار مربع واقع است .

ب ــ **فرم‌مقبره** : این‌بنا ازخارج چون یك‌مکعب‌مستطیل بنظر می‌رسدکه ارتفاع آن از ازارهٔ پائین تا لبهٔ دیوار ۹۵ رج آجر ، مجموعاً حدود شش‌متر ، است .

دربالای این مکعب مستطیل گنبد پیازی‌شکل دوپوشی مثا جلوهٔ خاصی دارد (شکل۴) . این‌گنبد در روی یك ساقهٔ استوانی به‌ارتفاع ۳٫۵ متر قرار دارد واین ساقه را یك‌منشور هشت ضلعی به‌ارتفاع یك متر تحمل می‌کند . دراین بنا خطوط افقی وعمودی و منحنی بهم‌آمیخته و در عین عظمت آرامش وتعادل را القاء می‌کند* وسقف قطعات تشکیل‌دهندهٔ دوتالار مستطیل و سقف‌گهواره‌ای جناغی ایوانها و ایوان‌چه‌های شمال وجنوب تنوعی نسبت به‌گنبد بزرگ محسوب می‌گردد واضافه برآن چهار پنجره در چهارطرف‌گنبد با یك متر دهنه ویك‌متر ضخامت دیوار خود.ساقهٔ گنبد را از یك‌نواختی درمی‌آورد .

در داخل تالار مربع ، که مدفن امامزاده می‌باشد ، این تفصیلات بچشم می‌خورد :

۱ ــ چهار دیوارکه در وسط هریك درگاهی به‌پهنای ۱٫۶۵ و ارتفاع ۲٫۲۵ متر وجود دارد واین درگاهها دارای طاق مسطح است .

۲ ــ چهارگوشوار و چهار طاق‌نما در بالای این چهار دیوار . در بالای این قسمت یك حلقهٔ منشوری به‌ارتفاع چهل سانتی‌متر هشت ضلع آن‌را بخوبی مشخص می‌کند .

۳ ــ هشت‌گوشوار و هشت‌گوشوار لچکی کوچك که منشور دیگری در بالای قسمت مزبور نشان می‌دهد .

۴ ــ سقف عرق‌چینی بالای منطقهٔ تغییرحالت (شکل۵) که ، با تزیینات اجرا شده ، شانزده ترك بنظر می‌رسد و این ترکها از یك شبه قدح ، که در زیرکلید طاق واقع است ، شعاع می‌گیرد .

در داخل هریك از تالارهای مستطیل چهار درگاه ، هریك‌به‌پهنای ۳٫۲۰ وارتفاع چهارمتر، دیده می‌شود. قوسهای این درگاهها در روی هشت جرز بشکل مکعب مستطیل قرار گرفته‌که پهنای قاعدهٔ آنها مختلف ولی درازای هریك درحدود ۱٫۴۰ متر و ارتفاع آن تا پایهٔ قوس دومتر است .

سقف دو ایوان و ایوانچه‌ها را قوسها و گهواره‌های جناغی تشکیل می‌دهد و این نوع قوس نیز مدخل تالارهای مستطیل طرفین تالارمربع نیز دیده می‌شود .

ج ــ **مصالح وتزیینات مقبره** ــ مصالح عمدهٔ بنا را آجر

شکل ٤ ــ داخل مزار سلطان محمد عابد کاخک گناباد که سقف عرق‌چینی آن شانزده ترک بنظر می‌رسد .

شکل ٥ ــ ضریح سلطان محمد عابد کاخک گناباد ــ سمت شرقی .

وگچ و ساروج تشکیل می‌داده و در تعمیر اخیرآن سیمان نیز بکار رفته است . تالارهای مستطیل طرفین تالار مربع فعلاً دارای اندودی ازگچ‌سفید است ولی باتوجه به‌قطعاتی از شیشه که در ابتدای مدخل شرقی تالار مربع مشاهده گردید احتمالاً درآینده دو تالار مزبور ، مانند داخل تالار مربع ، شیشه‌کاری خواهد شد .

تزیینات عمده و جالب‌توجه بنا اختصاص به داخل گنبد تالار مربع دارد[11] که به‌شرح ذیل بیان می‌گردد :

اول دیوارها که با کاشیهای شش‌بر بضلع پنج سانتی‌متر وکاشیهای مستطیل به‌ابعاد ۹×۱۷ ومربعات ونیم کثیرالاضلاعها و هم‌چنین شیشه‌های مثلثی و چهارگوش ومستطیل و چندبر مزین گردیده است .

دوم منطقه تغییرحالت[12] از مربع به‌کثیرالاضلاع ودایره که ، اضافه برگوشوارها[13] و طاق‌نماها که خود جنبهٔ تزیینی دارد ، با شیشه‌کاری مزین شده است . از جملهٔ این تزیینات شیشه‌ای یك حاشیهٔ چهل سانتی‌متری دربالای قسمت اول منطقهٔ تغییرحالت است که با آیینه صورت گرفته و یك منشور کوتاه هشت وجهی‌را نشان می‌دهد . هرضلع ازاین‌منشور با شش‌آیینه و هشت قطعه شیشه درست شده‌است . دربالای این منشور هشت طاق‌نما وهشت شبه طاق‌نما جلب توجه می‌کند . هشت طاق‌نما با شیشه‌های گلدار سیاه وقهوه‌ای وهشت شبه طاق‌نما باشیشه‌های شش‌ضلعی ولوزیها ولچکی‌ها مزین گردیده است .

سوم زیر سقف داخلی که چون یك عرق‌چین ۱٦ ترکی بنظر می‌رسد و این ترکها با یك‌نوار تزیینی مشخص وهمه از

---

* خطوط عمودی ، افقی ومنحنی هرکدام نوعی احساس دربیننده میانگیزد . خط عمودی نظر را ببالا می‌کشاند وخطوط افقی آرامش می‌بخشد وخطوط مورب محرك است و انحناها نرم و مطبوع می‌باشد ؛ بمجلد اول تاریخ عمومی هنرهای مصور ، تألیف علی‌نقی وزیری ، تهران ۱۳۳۷ ، ص۱۰ مراجعه شود .

۱۱ – چهار جبههٔ بنا نیز باطاق نماها وقوسهای جناغی ونعلبکی افقی آجری به‌سادگی زینت داده شده‌است .

۱۲ و ۱۳ – گوشوار یا طاق روی‌گوشه برای تسهیل ایجاد یك گنبد مدور در روی پلان مربع بکار می‌رود ومنطقهٔ بین پلان مربع و گنبد مدور را منطقهٔ تغییرحالت می‌گویند ؛ به مجلهٔ شمارهٔ ۱۰٦ هنرومردم ، ص ۲ – ۱٦ نوشتهٔ نگارنده مراجعه شود .

یك شبه قدح شیشه‌ای گلدار که زیر کلید طاق قرار دارد شعاع می‌گیرد . جلوه ودرخشندگی این سقف و دیوارهای مزین‌آن با قندیلها و چهل‌چراغهای‌آویزان یك منظرهٔ روحانی واعجاب انگیز بوجود می‌آورد .

در وسط تالارمربع ضریح سلطان‌محمد عابد(ع) صندوق زیبای قبر را دربرگرفته است (شکل ٦ و٧) . پهنای ضریح ٢٫٣٨ ، طولش ٣٫٥٦ وارتفاعش ، تا تیزی شیروانی ، ٢٫٧٢ متر می‌باشد و از پائین ببالا با یك ازاره و یك سطح مشبك و یك کتیبهٔ برنزی مزین گردیده است .

تزیینات گنبد تالار مربع شامل دوقسمت است . اول ساقهٔ آن که با یك حلقه کتیبه مزین‌گردیده است . در این‌کتیبه سورهٔ دهر از قرآن مجید با خط ثلث ، برنگ سفید ، وخط کوفی، برنگ‌فیروزه‌ای، نوشته‌بوده‌است . دوم گنبدپیازی‌شکل که با کاشیهای خوشرنگ پوشیده و اشکال لوزی وغیره القاء گردیده است(شکل٨) .

د ــ رابطه مقبره با بناهای قبل و بعد از خود ــ شیوهٔ ساختمانی این بنا با بناهای دورهٔ ساسانی وقرون اولیهٔ اسلامی وهم‌چنین بعد از دورهٔ سلجوقی تردیك‌است زیرا :

اولاً پلان تالار اصلی آن مربع و دارای چهار درگاه درچهار ضلع است . این نوع پلان درچهارطاق نیزار[14] وتالار کاخ بیشاپور[15] مربوط به دورهٔ ساسانی ، مقبره شاه اسماعیل سامانی(شکل٩) منسوب به‌اواخر قرن سوم هجری دربخارا[16]، تالار مربع جنوبی مسجد جامع اصفهان[17] مربوط به دورهٔ سلجوقی ، مقبرهٔ جغتین گیسورگناباد مربوط به دورهٔ مغول[18] و تالار جنوبی مسجد شاه اصفهان[19] مربوط به‌زمان شاه‌عباس کبیر وجود دارد .

ثانیاً ایوان بزرگ وکوچك از دوره‌های قبل‌از اسلام درایران معمول‌بوده ومی‌توان دراین‌مورد به‌کاخ آشور مربوط به دورهٔ اشکانی[20] ، کاخ سروستان[21] مربوط به دورهٔ ساسانی ، مسجد زواره مربوط به‌دورهٔ سلجوقی[22] ، مسجد ورامین‌مربوط به دورهٔ مغول[23] و مدرسهٔ چهارباغ اصفهان مربوط به دورهٔ صفوی[24] اشاره نمود .

ثالثاً تالارهای مستطیل که ، برای تسهیل ایجاد سقف ، درطول بچند قسمت‌شده از قدیم درایران معمول بوده ومی‌توان تالار ایوان کرخه مربوط به دورهٔ ساسانی[25] ، ایوان جنوبی مسجد جامع گناباد مورخ ٦٠٩ هجری[26] ونمازخانه مسجدجامع یزد مربوط بدورهٔ مغول را یادآور شد .

رابعاً ایجاد ایوان درجلوتالارمربع یك شیوهٔ قبل‌ازاسلام در معماری ایران است که در دوران اسلامی ادامه یافته است . مثالهای بارز این‌مورد قلعهٔ‌دختر فیروزآباد[27] وکاخ دامغان[28]، هردو مربوط به‌دورهٔ ساسانی ، ومسجد جامع اردبیل[29] منسوب بدورهٔ سلجوقی می‌باشد . بخصوص وقتی درفضای باز سمت

---

١٤ و ١٥ – معماری ایرانی تألیف آرثور اوپ هام‌پوپ ، ترجمهٔ غلام‌حسین صدری افشار واحمد ایرانی ، تهران ١٣٤٦ ، ص٧٣ و ٦٢ .

١٦ – A survey of Persian Art, by A.U. Pope, V. II, London, 1939, p. 947 a.

١٧ – Idem. A survey of Persian Art, p. 954, Fig. 328, No. 190.

١٨ – بررسیهای تاریخی ، سال هفتم شمارهٔ ٣ ، مرداد – شهریور ١٣٥١ ، ص٤٥ – ٦٤ ، نوشتهٔ نگارنده .

١٩ – Idem. A survey of Persian Art, p. 1187, Fig. 419.

٢٠ و ٢١ – ایضاً معماری ایرانی ، ص ٤٨ نمره ٣٤ ب و ص ٦٤ نمره ٥٣ .

٢٣ – معماری اسلامی ایران در دورهٔ ایلخانان ، تألیف دونالدن . ویلبر ، ترجمهٔ دکتر عبدالله فریار ، تهران ١٣٤٦ ، ص ١٧٠ و ١٧١ و نقشهٔ شمارهٔ ٣٧ .

٢٢ و ٢٤ – هنرایران اثر پرفسور اندره‌گدار ، ترجمهٔ دکتر بهروز حبیبی ، تهران ١٣٤٥ ، ص ٤١٧ و ٤١٩ نمره ٢٢٦ .

٢٥ – ایضاً هنرایران ، ص٣١٥ .

٢٦ – مسجد جامع گناباد ، شمارهٔ ٩٢ مجله هنرومردم ، نوشتهٔ نگارنده .

٢٧ تا ٣٠ – ایضاً هنر ایران ، ص٢٥٤ نمره ١٧٦ و ١٧٧ ، ص٢٥٨ نمرهٔ ١٨٠ ، ص ٣٧٥ نمرهٔ ٢٠٨ الف .

شکل ٦ ــ منظرهٔ دیگر از ضریح سلطان محمد عابد گاخك گناباد .

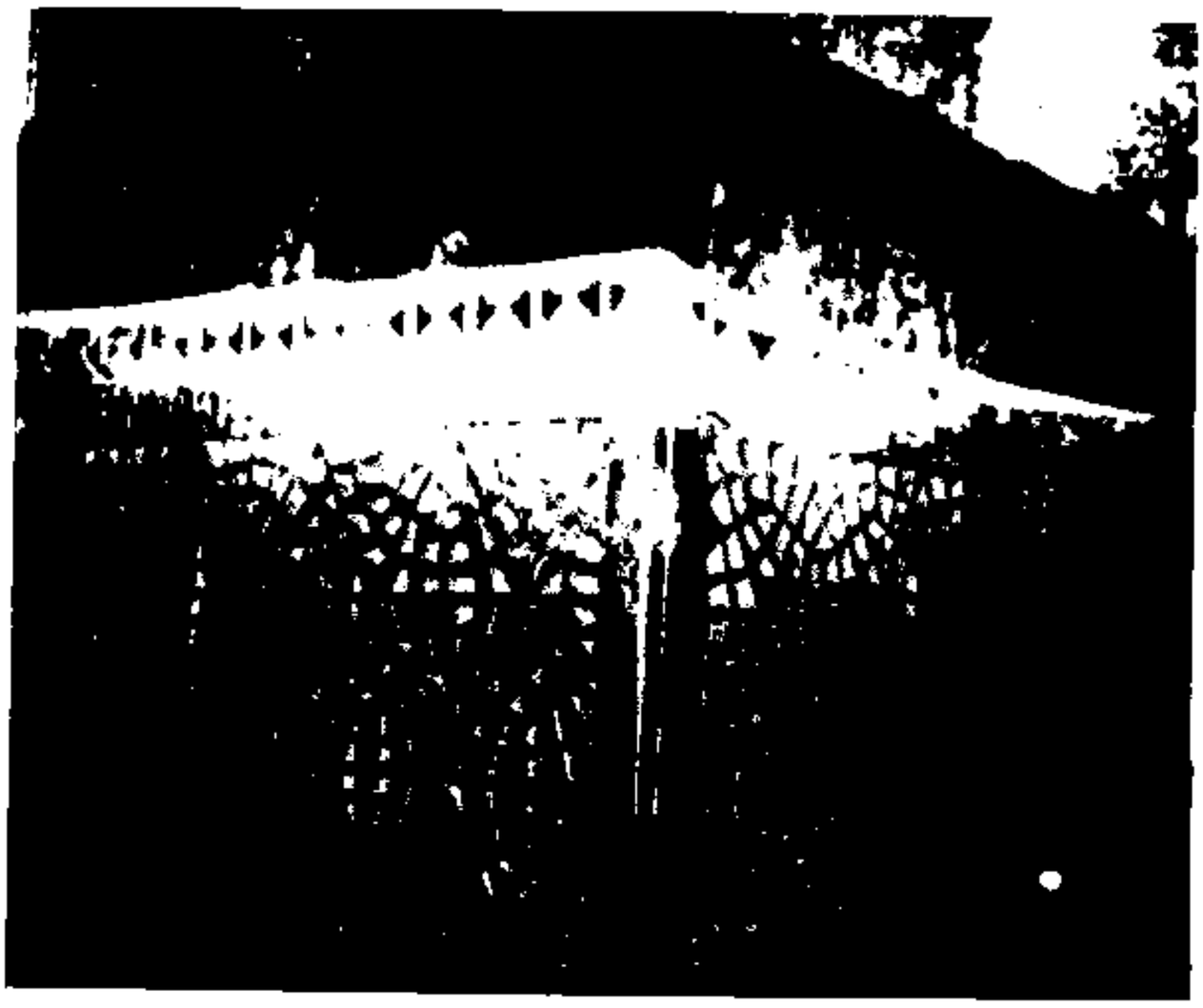

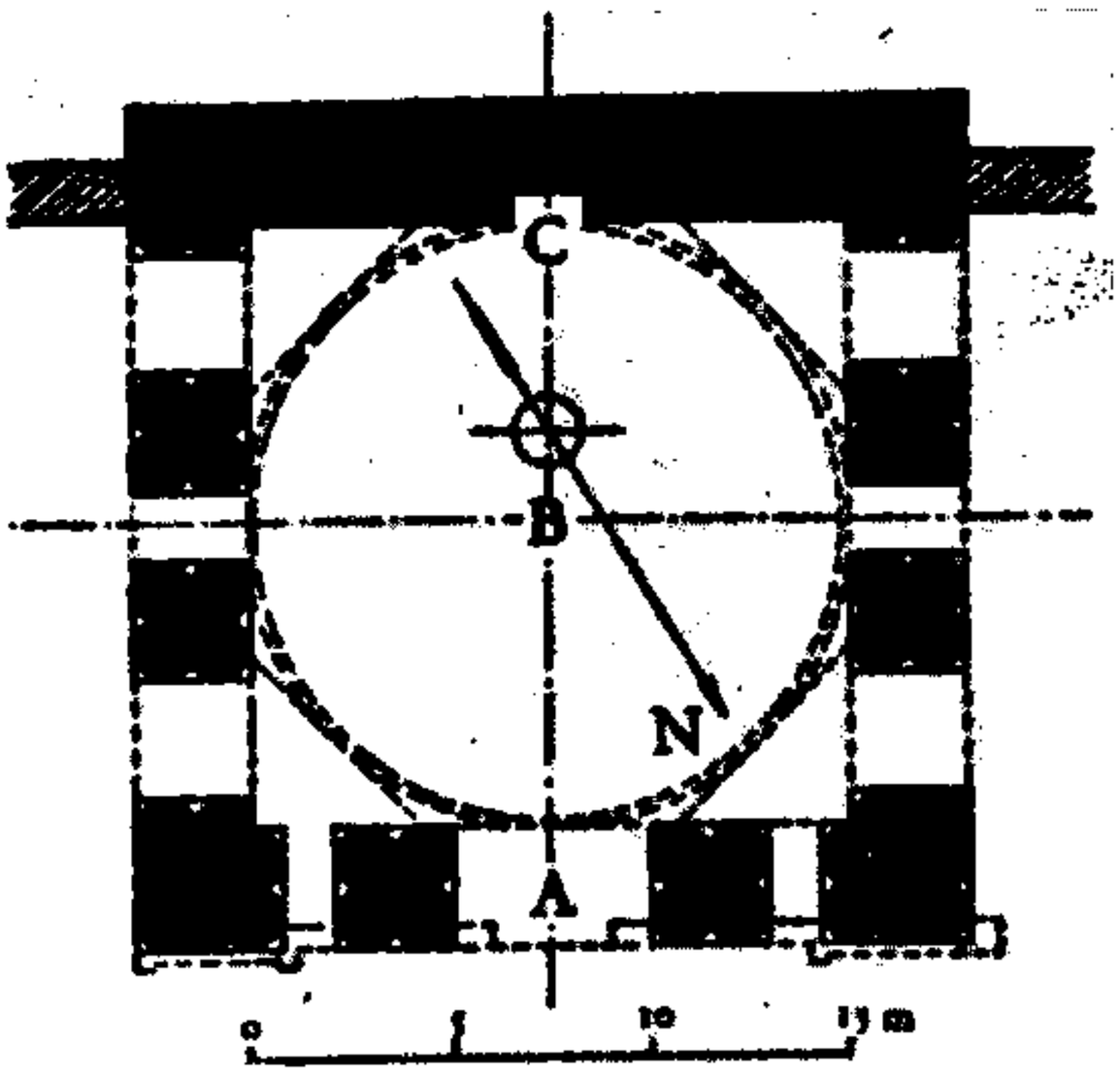

شکل ۷ ــ نقشهٔ مقبرهٔ شاه‌اسماعیل سامانی در بخارا منسوب به‌اواخر قرن سوم هجری که پلان تالاراصلی مزار سلطان‌محمد عابد کاخک‌گناباد شبیه آن است .

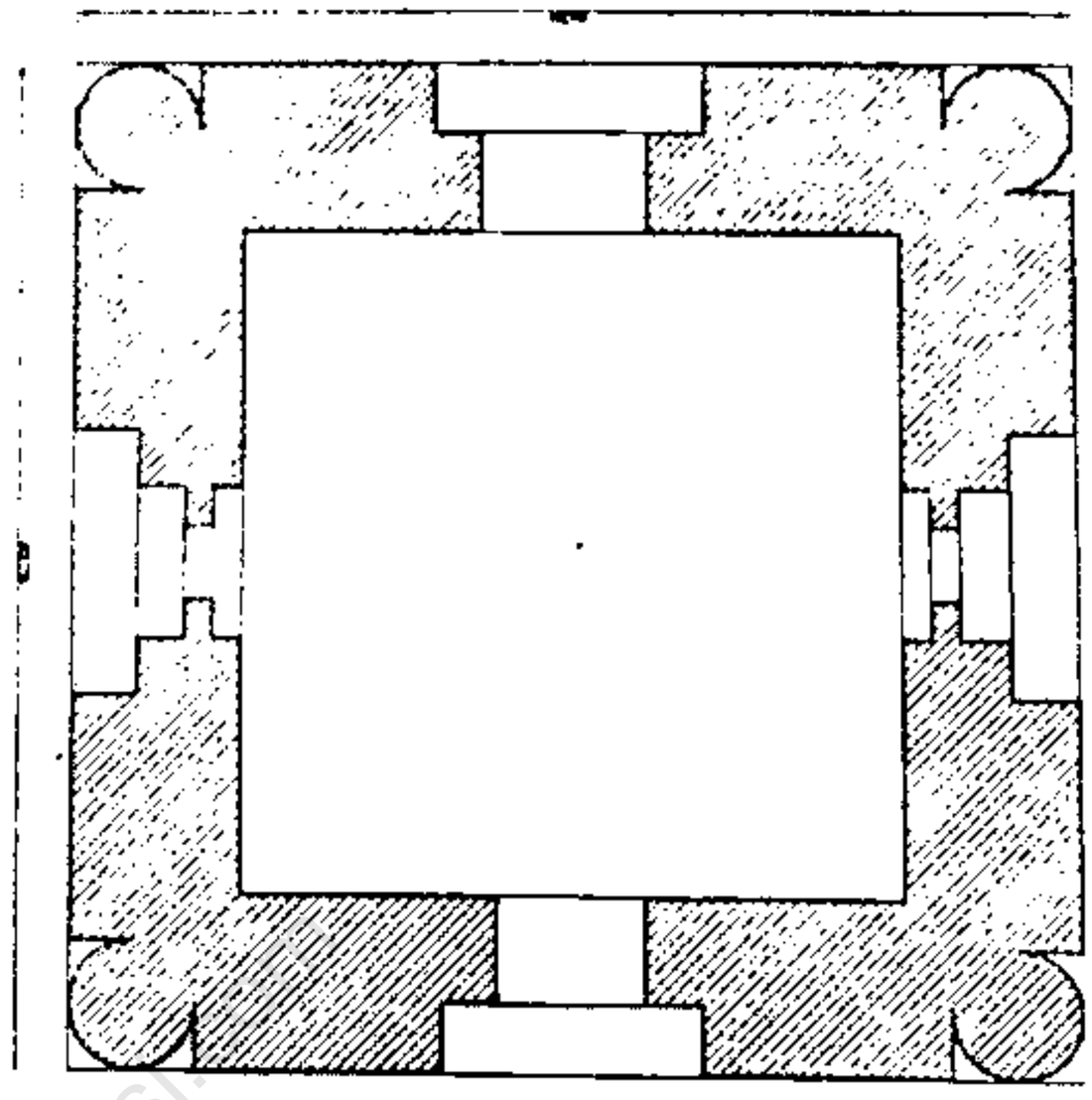

شکل ۸ ــ نقشهٔ تالارمربع جنوبی مسجد جامع اصفهان مربوط به‌دورهٔ سلجوقی که نقشهٔ تالار اصلی مزار سلطان محمد عابد کاخک گناباد شبیه آن است .

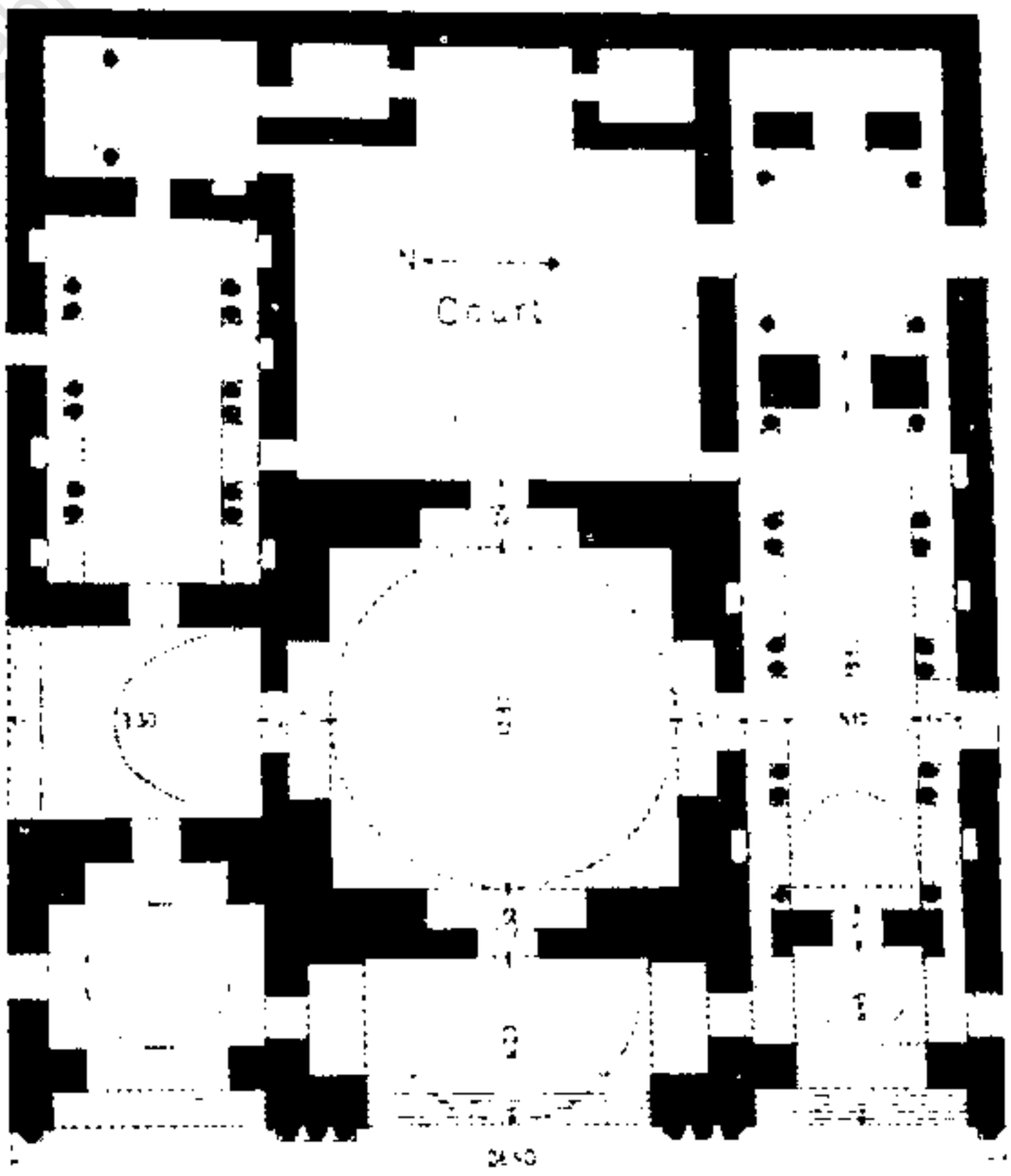

شکل۹ ــ نقشهٔ کاخ‌سروستان‌مربوط‌به‌دورهٔ‌ساسانی که نقشهٔ کلی مزارسلطان‌محمد عابدکاخک‌گناباد، با فضای باز سمت جنوب و تالارهای مستطیل طرفین تالارمربع خود، آنرا بخاطر می‌آورد.

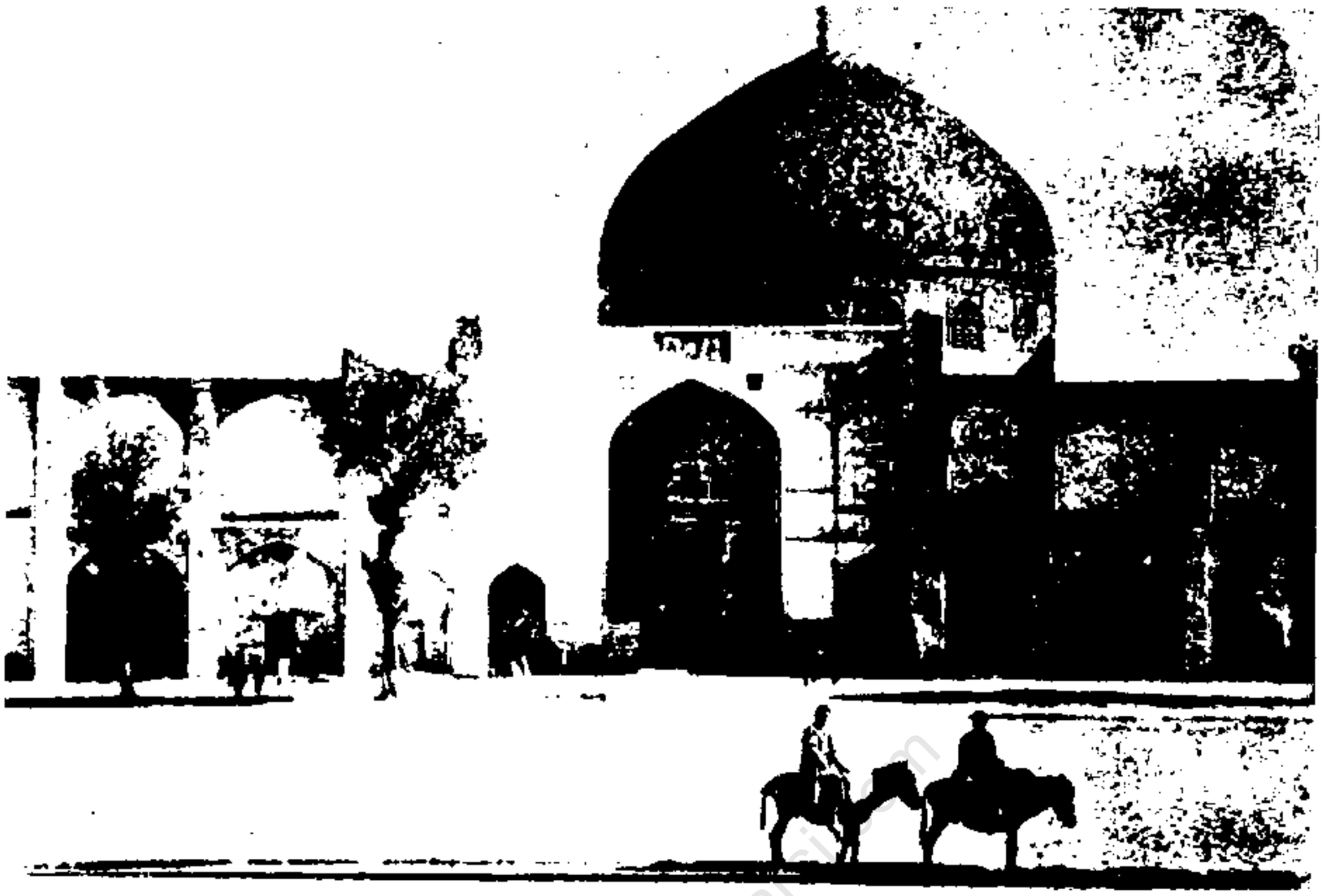

شکل ۱۰ ــ گنبد مسجد شیخ‌لطف‌الله اصفهان که گنبد مزار سلطان‌محمد عابد کاخک گناباد مانند آن در روی یك پلان مربع و به‌کمك چهار گوشوار ساخته شده است .

جنوب مقبرهٔ کاخك دقت کنیم آن‌را چون ایوان بزرگی خواهیم یافت که از یك‌طرف ، با تالارهای مستطیل طرفین‌خود ، قسمت عمومی کاخ سروستان ساسانی (شکل۱۰) و از طرف دیگر ایوان تالار جنوبی مسجد سپهسالار تهران را بخاطر می‌آورد .

خامساً ایجادگنبد در روی تالار مربع یك روش باستانی است کـه معمولاً با کمك چهار گوشوار صورت می‌گیرد و مثالهای فراوانی در قبل‌از اسلام و دوران اسلامی دارد . نمونه این نوع گنبد را درکاخ فیروزآبـاد[۳۰] مربوط بدورهٔ ساسانی ، مقبرهٔ شاه‌اسمعیل سامانی منسوب به‌اواخر قرن سوم هجری وتالارمربع مسجد شیخ لطف‌الله اصفهان مربوط به‌زمان شاه‌عباس‌کبیر (شکل۱۱) مشاهده می‌کنیم گنبدهای دوپوشی نیز درایران معمول بوده وگواینکه مثال روشنی از قبل‌ازاسلام در دسترس نیست ولی‌گنبد مقبرهٔ سلطان سنجر درمرو ، گنبد ایوان بزرگ مسجد گوهرشاد مشهد مورخ ۸۲۱ هجری[۳۱] از نمونه‌های برجستهٔ دوران اسلامی است . گنبد پیازی‌شکل این مقبره که احتمالاً به مرور زمان و درنتیجهٔ حوادث مورد صدمه وتعمیر قرارگرفته است به‌گنبدهای دوپوشی دوره‌صفوی ازجمله‌گنبد مسجد شاه اصفهان[۳۲] نزدیك است .

سادساً ایجاد بنا در روی سکو از قدیم‌الایام در معماری ایران مورد توجه بوده است و از مثالهای روشن این مورد تخت‌جمشید مربوط بدورهٔ هخامنشی (۳۳۰ ــ ۵۵۹ ق.م)[۳۳] ، قصرشیرین مربوط به دورهٔ ساسانی[۳۴] (۵۶۱ ــ ۲۲۴میلادی) ، کاخ چهل ستون اصفهان مـربوط به دورهٔ صفوی[۳۵] ، کاخ خورشید کلات خراسان مربوط به‌زمان نادرشاه افشار[۳۶] ومقبرهٔ کریم‌خان زند[۳۷] درشیراز می‌باشد .

---

۳۱ – A.U. Pope, A survey of Persian Art, V. IV, p. 430.

۳۲ – Idem. A survey of Persian Art, p. 465.

۳۳ – Idem. p. 81 B.

۳۴ – Edith Porada, Iran anclen, Paris 1963, p. 192, Fig. 102.

۳۵ – Idem. A survey of Persian Art, p. 477 A.

۳۶ – مجله باستان‌شناسی و هنر ایـران ، شمارهٔ چهارم ، پائیز وزمستان ۱۳۴۸ ، دیداری ازکلات نادری وآثار تاریخی آن ، بررسی ونوشتهٔ دکتر پرویز ورجاوند ، ص ۶۳ .

۳۷ – اقلیم پارس ، تألیف سید محمدتقی مصطفوی ، تهران ۱۳۴۳ ص ۲۴۰ ، شکل ۱۱۴ .

چای، سبز همیشگی

کاظم – سادات اشکوری
ازتحقیقات ادارهٔ فرهنگ عامه
طرح‌هـا از : روحانیهٔ زمانی

سرسبز وخاموش درگذر باد و باران نشسته است . نه بادهای موسمی ، که ازکرانه میآیند و ابرها را به دامنه‌هـا میکشانند ، خم به شاخه‌هایش میآورند ونه خورشیدکه گه‌گاه از فراز جنگل میتابد و پلی از نور می‌بندد ؛ شبنم بربرگ‌هایش می‌نشاند . اما برف‌های سنگین آن به‌که ازراه نرسد وتابستان داغ‌نیز. هوائی‌مطبوع باید تاباغ زندگی‌ازسرگیرد. توفان‌های زودگذر وگرمای کم‌دوام را میتواند تحمل‌کند اما چگونه میتواند ماهها زیربرف یا درآفتاب داغ بخوابد وخم به ابرو نیاورد ؟

* * *

نمونه‌ای از یك «خزانه»

نمونه‌ای از بوته‌هالی که دیرتر «هرس» شده‌است

از دوردست تاساحل ، برگهای تازه درباد لبخند میزنند، بهار آمده است . یك روز جنگل به زردی میگراید وبرف از قله‌ها – بآرامی – پائین میآید وهمه جا را می‌پوشاند . باغ سرسبز خواهد ماند ، اما چه فایده‌که درختان جامه ازتن برون کنند وبوته‌های چای به همان صورت باقی بمانند ؟.

بهارآمده‌است. کوچه‌باغ‌های سبز، دخترکان را به‌باغ‌ها می‌برند. پرندگان بردرختان می‌نشینند وترانه‌ها برلبان . تپه‌ها نفس می‌کشند ودشت‌ها را درپناه می‌گیرند . انگشتان دخترك روستائی برگ‌های تازه رسته را ازساقه جدا میکند . برگ‌ها در زنبیل‌کوچك – کنارهم – می‌خوابند ، تا خورشید درخار بوته‌های دوردست فرو رود .

* * *

تمام روز زیرآفتاب ایستادن‌کاری است صعب . به‌گاه ظهر اندکی خستگی باید ازتن زدود وبعد درسایه‌ی درختان تبریزی وگاه بید و « للکی Laleki » میتوان روز را به‌پایان بـرد .

غروب‌دمان ، دررطوبت خنك ، آب ازچاه‌کشیدن‌ودست وپای شستن وبعد . . . . چه مطبوع است استکانی چای‌نوشیدن درایوان خانه ، یا برتخت چوبی !

چای درسال‌های گذشته :

چای[1] که امروز ازباغ به‌کارخانه ازطریق اتومبیل یـا زنبیل منتقل می‌شود ، درگذشته چنین وضعی نداشت . درآن سال‌ها چای را پس ازچیدن درون زنبیل می‌ریختند وبه خانه می‌آوردند .

---

۱ ــ چای ، نام درخت و درختچه‌ای ، وبرگ آنهـا ، و نیز آشامیدنیی است کـه از آنها ساخته می‌شود . بوته‌ی اصلی چای (Camellia thea یا the Simensis) پیوسته سبز واصلش‌ازآسیای شرقی است ، ارتفاعش به ۱۰ متر میرسد ، ولی چون شاخ وبرگهای آنرا میبرند معمولاً بارتفاع ۱ ــ ۱٫۵ متر دیده میشود .

عمده‌ترین عمل‌آورندگـان آن ، چین ، هندوستان ، سیلان ، اندونزی ، ژاپون وفرمز است . . . .

دایرةالمعارف فارسی ــ جلد اول ــ سرپرستی غلامحسین مصاحب ــ ص ۷۹۳

. . . . درایران نهال وبذر چای اولین‌بار درسال ۱۲۷۵ شمسی درزمان سلطنت مظفرالدین شـاه قاجار بدستور دولت توسط مرحوم کاشف‌السلطنه کنسول ایران درهند ازهندوستان به‌ایران آورده شد ودرلاهیجان گیلان‌که بواسطه داشتن آب وهوای‌گرم ومرطوب برای کشت این نبات مساعد است کشت شد .

منابع طبیعی وثروتی ایران ــ تألیف : دکتر ربیع بدیعی ــ ص ۴۳

درخانه چای سبز را روی بام «پلاس» می‌دادند وچای درهوای آفتابی ۲٤ ساعت ودرهوای مه‌آلود ٤۸ ساعت برپشت بام میماند .

با فشاردادن ناخن برساقه متوجه میشدندکه برگ کاملاً نرم شده‌است ، آنگاه چای پلاسیده را در «لاوك»ی می‌ریختند وبا دست یا پا مالش می‌دادند . به هنگام مالش کف کناره‌های «لاوك» را پر می‌کرد ودست وپای مالش‌دهنده رنگی می‌شد .

پس ازمالش چای را پنج تا شش ساعت روی حصیرپهن می‌کردند ، بعد در داخل « فرم » (Ferm) قرار میدادند . « فرم » یا « فر » دارای چندکشو بود ویك کوره . درکوره زغال می‌ریختند یا هیزم آتش می‌زدند ؛ وهرچند لحظه یکبار چای ریخته درداخل کشوها را زیرورو می‌کردند تا نسوزد وبعدکشوهارا می‌بستند . همینکه رنگ چای به سیاهی‌میگرائید وعطرش خانه را برمیداشت ، ازکشوها به‌گونی انتقال داده می‌شد .

چائی‌که به این صورت به دست میآمد ، یکنواخت بود . برای تفکیك خوب از بد ، چای را با ساطور خرد می‌کردند وبعد الك می‌زدند و درجه‌بندی می‌کردند . . . وامروز این کارها را کارخانه‌ها به عهده دارند .

چگونگی احداث باغ چای :

باغ‌های چای شهرك موردمطالعه[۲] پس‌از ویرانی‌جنگل‌ها شکل گرفته‌اند . درگذشته خانه‌ها دروسط درختان جنگلی جا خوش‌کرده بودند وتا دوردست‌ها جنگل بود ، و امروز نیمی ازدامنه‌هارا باغهای چای ومرکبات پرکرده‌اند. جنگل‌به‌تدریج جایش را به باغ‌ها داده است .

* * *

برای احداث باغ چای ، نخست علف‌های هرز وبوته‌های خار راکه اصطلاحاً «بور» (bor) نامیده می‌شود با داس می‌تراشند ودرگوشه‌ای جمع میکنند وبه آتش می‌کشند . بعد درختان را از ریشه‌کنده ازباغ خارج می‌کنند . آنگاه آن قسمت ازخاك را با «گرباز» (Garbâz) شخم می‌زنند. گرباز دارای دسته‌ایست به شکل بیل وسری پهن و دراز . برای‌اینکه شخم به سرعت وبه‌آسانی صورت گیرد، چوبی‌که دارای سوراخ

---

۲ ــ شهرك مورد مطالعه « واجارگاه » vâjâr gâh نامیده می‌شود . سیزده‌کیلومتر ازجاده‌ی رودسر به رامسر راکه پشت سر نهیم ، جاده‌ای شوسه به طــرف جنگل می‌پیچد . در سه‌کیلومتری این جاده « واجارگاه » پای‌کوه افتاده است ، سرسبز و زیبا .

کارگران درحال چیدن چای

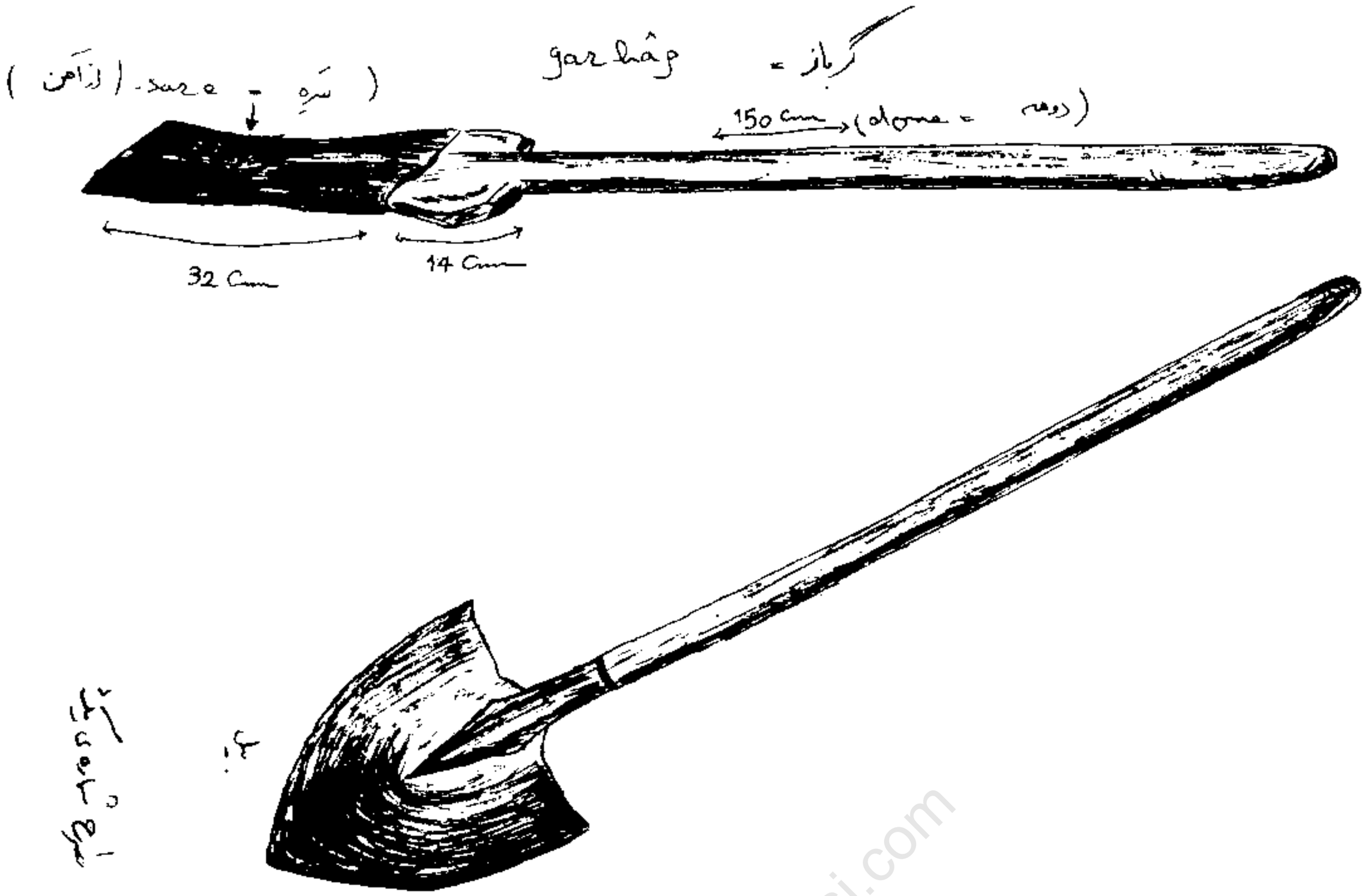

و انحنائیست به‌گردن «گرباز» می‌اندازند ، که «پا به‌دوش» نام دارد . گربازرا برخاك می‌نهند و با پا ، روی «پا به‌دوش» می‌کوبند تا عمق بیشتری را بتوانند شخم بزنند . «پا به دوش» را به هنگام شخم به‌گردن «بیل» نیز می‌اندازند . (طرح‌های یك و دو) .

درتمام مدتی‌که باغ را با «گرباز» شخم می‌زنند ، تبری هم به همراه دارندکه ریشه‌های باقی‌مانده‌ی ته خاك را با آن بیرون آورند . پس ازاین شخم ، چند روز صبر می‌کنند تا زمین خشك شود . بعد می‌روند و ریشه‌های خرد و بزرگ را ازوسط خاك بیرون میآورند و دورمیریزند. پس‌ازجمع‌آوری ریشه‌ها «چنگك» (Ceng) را برمی‌دارند و بباغ می‌روند . «چنگك» را روی خاك می‌کشند و ریشه‌ها وعلفهای بجای‌مانده را هم باآن ازخاك خارج می‌کنند . (طرح شماره ۳) پس‌از آن با « بلو » (Bolu) زمین را «کاشت» می‌کنند وپس از کاشت ، دیگرخاك برای‌کشت‌آماده‌است . (طرح شماره‌ی ۳) .

فصل احداث باغ چای پائیز است وزمستان ، وجز این دوفصل نه فرصتی هست برای اینکارها ونه فصل مناسب است .

کشت :

برای تهیه‌ی نهال ، در اسفندماه تکه‌ای اززمین را که دارای خاکی‌ست مخلوط بـا ماسه (تورته گل Torte Gel) انتخاب‌کرده شخم میزنند وکاشت می‌کنند . بعد تخم چای را ، که شبیه فندق است ، درآن خاك می‌پاشند ، بصورتی متراکم ، و رویش‌کمی خاك میریزند .

دراین تکه زمین ، که « خزانه » نامیده می‌شود ، تخم چای پس ازهفت تا هشت ماه آماده است برای انتقال به باغ . چون ساقه‌ها لطیف‌است‌وترد ، برای محافظت ازگرمای‌آفتاب، به هنگام تابستان روی «خزانه» سایبانی ازچوب وشاخ وبرگ درختان درست می‌کنند ، به‌گونه‌ای‌که بتوان درون «خزانه» رفت وعلف‌های هرز را وجین‌کرد (تصویر شماره‌ی ۱) .

نهالی راکه به این ترتیب به دست آمده است به زمین آماده شده می‌برند ومیکارند . درصورتی‌که زمین پرآب باشد (چل Cel) دروسط واطراف زمین خندق‌هائی حفرمی‌کنند تا آب اضافی باغ‌کشیده شود وگرنه احتیاجی به خندق نیست .

قبل ازکشت نهال زمین آماده را خیابان‌کشی می‌کنند : طنابی برمیدارند ودرهریك متر ازطناب نشانه‌ای می‌گذارند . این عمل را درطول وعرض زمین انجام می‌دهند . نشانه‌ها در هرجای اززمین‌که قرارگیرد، چوبی درآن جای فرومی‌کنند. پس ازخیابان‌کشی درحقیقت هرمترمربع ازخاك چهار بوته‌ی چای را دربر می‌گیرد .

به هنگام‌کشت نهال ، چوبی برمی‌دارندکه نوکش را تیز کرده‌اند . این چوب راکه « پیه » (Paye) نامیده میشود درجاهائی‌که نشانه‌گذاشته‌اند فرو می‌کنند وباصطلاح «گود» می‌زنند ، بعد نهالی برداشته درمحل‌گود شده قرار می‌دهند

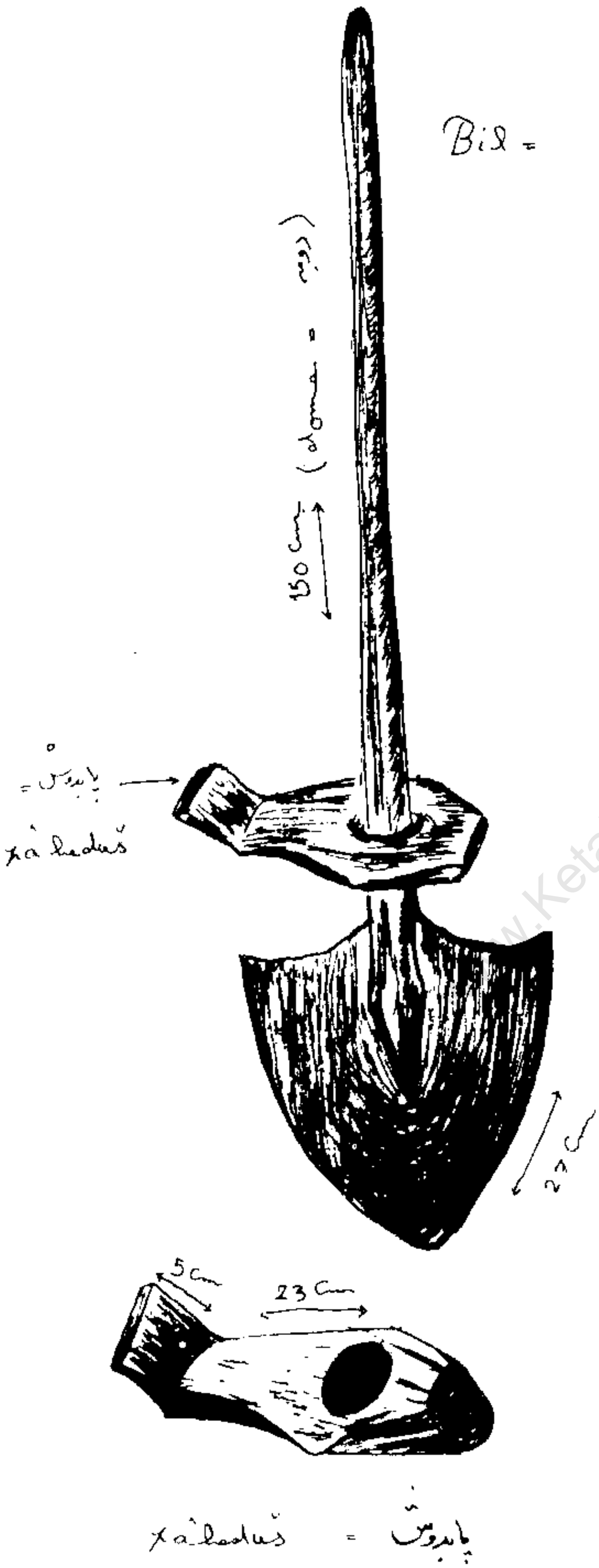

و با چوب‌کوچکی خاك اطراف را به درون چاله می‌ریزند وکنار ساقه را با چوب سفت می‌کنند . بدین ترتیب تمام زمین پر ازنهال می‌شود .

ردیف‌های چای راکه باین طریق به وجود میآید در محل«وار» (Vâr) می‌نامند . اگربوته‌ای خارج ازردیف‌های اصلی سبزشود ، یاکاشته شود « مول » (Mol) نامیده می‌شود. (تصویر شماره‌ی ۲ و ۳) .

محافظت :

باغی راکه بدین‌گونه احداث شده ، به خاطرمحکم شدن نهال‌ها ، تا دوسال شخم نمی‌زنند . درعوض دربهار وتابستان علفهای هرز را با «بلو» کاشت می‌کنند وازبین می‌برند .

سه سال‌که از احداث باغ سپری شد ، به هنگام زمستان به باغ میروند و زمین را با « بیل » شخم می‌زنند و دربهار وتابستان‌کاشت میکنند . این شخم وکاشت همواره ادامه دارد ودرسالهائی‌که باغ به ثمرمیرسد ، چهاربار درسال‌کاشت انجام میگیرد . باغهائی راکه درپائیزشخم زده‌اند ، بهارشخم دیگری میزنندکه «بیل وگاردن» (bil vegarden) نامیده می‌شود ، اما باغ‌هائی راکه درزمستان شخم زده‌اند ، دیگر دربهار شخم نمی‌زنند .

درسال چهارم احداث باغ ، اسفندماه‌که شد ، بوته‌ها را «هرس» می‌کنند. هرس‌با«داز» «Dâz» (داس) بلندی‌صورت میگیرد وبه این وسیله است‌که بوته شکل طبیعی‌اش را پیدا می‌کند واگرجزاین‌باشد بوته‌هاقد می‌کشند وجنگلی‌بی‌خاصیت ازچای به وجود میآورند (طرح شماره‌ی ۳) .

چین :

چین چای بستگی دارد به وضع هوا . اگر هوا مساعد باشد آخر فروردین‌ماه وگرنه تا دهم اردیبهشت‌ماه چین اول آغازمیشود . با توجه به وضع هوا تاپایان بهره‌برداری (اواخر مهرماه واوایل آبان‌مـاه) جمعاً چهار یا پنج چین صورت میگیرند. فاصله‌ی هرچین‌تاچین‌بعدی درحدود چهل روزاست.

درچین نخستین بهترین نوع چای به‌دست میآید و کارگران‌باغ‌درحالیکه « زبیلکه zabilke » (زنبیل‌کوچك) به دست دارند به باغ میروند وچای را پس‌ازچیدن در « زبیل zabil » (زنبیل بزرگ) خالی می‌کنند . (تصویر شماره‌ی ۵ و ٦) روی زنبیل چای پارچه‌ای قرار میدهند (سرپرده) بعد « لاخوندLaxond »ی (ریسمان) دور زنبیل می‌بندند و« کلاکوت kolakot »ی (چوب) ازلای‌ریسمان‌گره‌خورده ردکرده زنبیل را روی دوش میگذارند وبکارخانه میبرند .

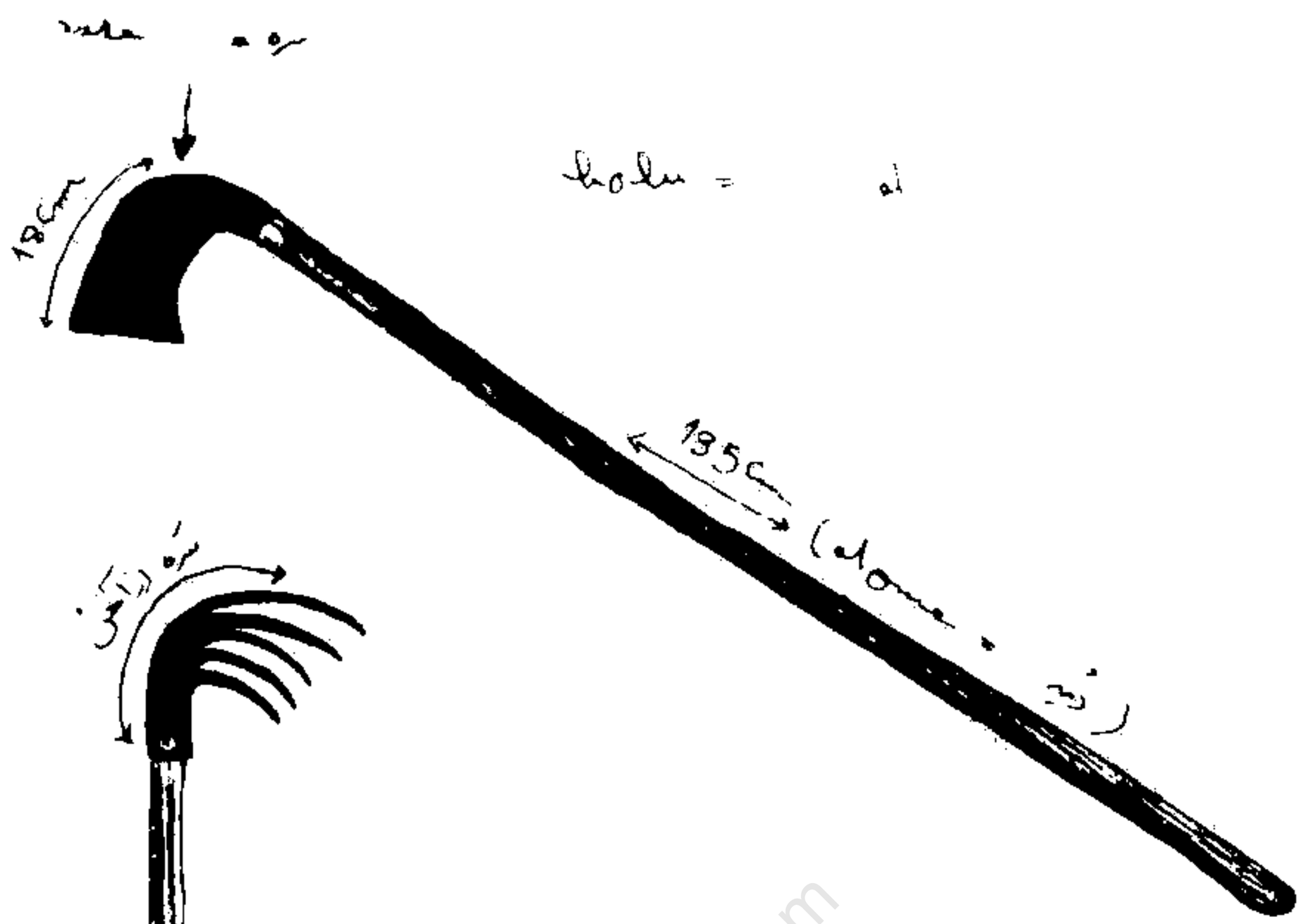

www.KetabFarsi.com

درصورتی‌که مقدار چای‌کم باشد یا فاصله‌ی باغ تا کارخانه کوتاه ، فقط «کلاکوت» را بگوشه‌های زنبیل فرو می‌کنند وچای را ازباغ بکارخانه میرسانند (تصویر شماره‌ی ۷) .

درکارخانه ، چای دوبرگ ویك‌غنچه درجه‌ی‌یك شمرده می‌شود وسه برگ ویك غنچه درجه‌ی دو . درحال حاضر کارخانه‌ها چای سبزدرجه‌ی یك راکیلوئی ۲۷ ریال ودرجه‌ی دو را کیلوئی ۲۲ ریال خریداری می‌کنند ، اما کارخانه‌ها ترجیح می‌دهند هرنوع چای را درجه‌ی دو به حساب آورند ! (طرح شماره‌ی ٤) .

باری . . . اگر کمی‌تأخیر درچین چای رخ دهد ، چای درجه‌ی یك تبدیل به درجه‌ی دو خواهد شد ، یا برگ‌ها سیاه می‌شوند و غیرقابل فروش . چای خوب آنست‌که اصطلاح « ولگازا Valgâza » (بـرگ زده است) و « بنجازا Benjâzâ » (بنج شده‌است) درباره‌اش بکار نرود .

آداب و رسوم :

به هنگام چیدن چای اگرکارگری«چای سفید» (نوعی ازچای‌که دارای برگ‌ها وغنچه‌ی سفیداست) بچیند، که البته این نوع چای بسیارکم است وگه‌گاه درباغی پیدا می‌شود ، مبلغی درحدود پنجاه ریال یا بیشتر به عنوان « شیرینی » از صاحب باغ دریافت می‌کند .

درنخستین روز چای‌چینی ، ساعت سعد ونحس را درنظر میگیرند وبعنوان « سازه‌نیك Sâze nik » کمی‌چای می‌چینند ومی‌برند نزد یکی ازافراد مورد اعتماد وازآن شخص سکه‌ای دریافت می‌کنند . آن سکه را که « سفته Softe » نامیده می‌شود ، به‌این‌جهت‌که برکت دارد « ته کیسه » نگه میدارند.

آخرین روز چای‌چینی ، صاحبان برخی ازباغها برای هرکارگر پیراهنی میخرند به عنوان « کارسری kârsari » . وجز اینها رسم دیگری ندارند .

ترانه‌هـا :

کارگران چای درراه ودرباغ ترانه‌هائی میخوانند واین ترانه‌ها دارای «ترجیع» هستند وگاه «ترجیع» را همراهان تکرار می‌کنند .

دراینجا برخی ازترانه‌ها راکه به هنگام چیدن چای یا درکوچه‌ها و راه‌کوره‌هائی‌که به باغ منتهی می‌شود ، دختران وزنان می‌خوانند ، میآوریم وسخن را به پایان می‌بریم :

۱ – جیرا جرشنی خود ره دهی ناز
تی دسا چی دره ؟ – هرس‌کنی داز
تره قسّم بدام حضرت عباس
بی وفائی نکن می دل تره خواس

Jirâ jorâ seni xodre dehi nâz
ti dasa ci dare hares koni dâz
tere qassam badâm hazrate abbâs
bi vafâ-ey nokon mi del tere xâs

پائین‌وبالا میروی ، ازخود راضی هستی
چیست دردستت ؟ داس هرس‌کنی
ترا سوگند دادم به حضرت عباس
بی‌وفائی نکن دل من ترا خواست .

۲ – بهار بمه لاکوکان چایی چینن
چیا غمچه کونن زبیل دچینن
چیه تویل دهن قناری بنگاه
گیل وچه زنه همه صده ده

bâhâr boma lakokân câey ciman
câya gomce konen zabil dacinon
câya tavil dahan gonâri bongâh
gil vaca zane hama sad-e-dah

بهار آمده است ، دخترکان چای می‌چینند
چای را دسته میکنند و درزنبیل روی‌هم می‌چینند
چای را می‌برند بکارخانهٔ قندهاری[۳] تحویل می‌دهند
پسرك‌گیلانی همه را صدی ده[٤] کسر میکند .

۳ – تی تومان آل تی پیرهن آل آبی
چیه باغه سر نشو تو زایه و ابی
چیه باغه سر نشو تره چته گیره
املش بازار نشو تره وچه گیره

ti tomân âl ti pirhan âle âbi
câya bâqe sar nosu to zâye vâbi
câya bâqe sar nosu terre cete gire
amles bâzâr nosu tere vace gire

شلوارت قرمز است وپیراهنت قرمز وآبی
سر باغ چای نرو زیبائیت را ازدست میدهی
سرباغ چای نرو مخملك میگیری
به بازار املش نرو پسرك ترا میگیرد .

---

۳ ــ کارخانهٔ قندهاری ، یکی‌ازکارخانه‌های‌چایسازی واجارگاه .

٤ ــ درکارخانه ، بابت رطوبت وساقه‌های اضافی ، غالباً بیست تا سی درصد وگاهی بیشتر از وزن چای‌کسر میکنند . اگر پسرك‌گیلانی صدی ده‌کسر میکند بخاطر علاقه‌ایست‌که به دخترك‌گیلانی‌دارد ؛ وگرنه کارخانه‌ها ازاین تخفیف‌ها به افراد نمیدهند .

٤ – شرکته کارخانه شش درچه داره
لاکه چایی چینه چی مزه داره
لاکه لاکه نیا کونه یه کارمنده
کارمند تره نبره داره چی فیده

serkate kârxone sis darce dâre
lâkoy câ-ey cine ci meze dâre
lakoy niâ kone ye kârmand-e
kârmand tere nabere dâre ci feyde

کارخانهٔ شرکت[٥] شش دریچه دارد
دخترکی که چای میچیند چقدر جالب است !
دخترك به یك کارمند مینگرد
کارمند که با تو ازدواج نمیکند چه فایده‌ای دارد .

٥ – تی کته کی بدوت هندی کوتابا
می بخته کی بزه هندی سیابا
او حرفنا بزه همه دره می‌گوش
اندی زندام مره نبو فراموش

ti kote ki bodut handi kotâbo
mi baxte ki baza handi siâbo
o harfânâ baze hame dare mi gus
andi zendâm mere nobo ferâmus

کتت را چه‌کسی دوخته که آنقدر کوتاهست
بختم را چه کسی رقم زده که اینقدر سیاهست
آن حرف‌ها که زده‌ای همه هست درگوشم
تا وقتی که زنده‌ام نمیشود فراموشم .

٦ – جیرا جرا شنی لنگر به لنگر
خودره آقا دونی مره خو نوکر
بشو یاری بگیر از مو بیته تر
تك سوزن نبوم از تو مکدر

jirâ jorâ seni langar be langar
xodre âqâ doni mere xo nokar
bosu yâri bagir az mo beytetar
toke suzan nobom az to mokkaddar

نرم نرمك پائین و بالا میروی
خودت را «آقا» می‌دانی و مرا «نوکر» ت
برو یاری بگیر ازمن خیلی بهتر
به قدر یك سرسوزن ازتو نمیشوم مکدر .

نمونهٔ برگ سبز چای

واینهم نمونه‌ای از «ترجیع» ترانه‌ها :
امان می برگه‌کاهو – همه خدا کوشه مره داغه لاکو

amân mi barge kâhu
hama Xodâ kose mere dâge lâko

امان ! برگ کاهوی من – همه را خدا میکشد مرا داغ دختر .

٥ – شرکت سهامی چای‌واجارگاه ، یکی‌ازکارخانه‌های‌چایسازی.

گنجور و برنامهٔ او

(۵)

نگاهی بوقف‌نامه‌های کتابخانه‌ها ، شرائط بامانت‌گرفتن کتاب‌ها و حقوق و مزایای کتابداران گذشته و اصول وظائف آنان

نوشته : محمدتقی دانش‌پژوه

۲۳ – وقف‌نامه رشیدی

در این وقف‌نامه از تاریخهای مهرجان ۲۰ ج ۷۱۳/۱ (ص ۳۴۲) و از آغاز ذ ح ۷۱۳ که تاریخ یك وقف است (ص۳۴۴) وشعبان ۷۱۵ وخط رشید (ص هامش ۱۶۶) یاد شده است .

تاریخ آن ۱ع ۷۰۹/۱ است (ص۱۸ دیباچه و ص۲۹۲ متن) ویك تسجیل آن در ۷۰۹ ویکی در ۷۱۰ شده است . چندین تسجیل دیگر از دانشمندان و قضات درآن آمده که برخی از آنها پس‌ازین تاریخها است چنانکه «تسجیل وقفیهٔ خط واقف و مشرف صدر آن» در ۸۰۹ وتسجیل ۸۰۱ و۸۱۰ را درآن می‌بینیم . مسعودبن فضل‌الله عُبیدی آنرا پیش ازاین در ۸ رمضان ۷۸۵ گواهی وتسجیل کرده است با تسجیلی پیش ازآن در ۷۵۰ (ص ۳۰و۳۳و۳۴ و۴۶) .

همچنین درآن آمده است :

« سمعا جمیع ما احتوت علیه «الوقفیة والرشیدیة بخط الواقف فی بیان شرایط امورالوقف والمصارف» «التی نقلت خمس نسخ منها وقوبلت بها وهی‌المؤسسة علی‌المصدق قواعدها ومبانیها الناطقة بالحق الفاظها ومعانیها ودلت علیه فحاویها» (ص۳۱ متن وص ۱۶ دیباچه) .

پس از اینجا برمیآیدکه پنج نسخه ازین وقف‌نامه نوشته ومقابله کرده‌اند .

نام «الوقفیة الرشیدیة بخط الواقف فی بیان شرایط امور الوقف والمصارف» درجاهای دیگرآن هم آمده است (ص۴۷ و ۵۱ و ۳۴۵) .

واین جز «رساله خیرات جاریه رشیدکه مفصل نوشته» (۵۱) است میباشد وآن گویا رساله‌ایست از رشید همدانی دربارهٔ وقف وصدقات . متولی ومشرف وناظر این وقف خود رشید است و پس‌از او مانند تولیت آن وابواب‌البرربع رشیدی و اوقاف قدیم به‌فرزندان او به‌تفصیلی که در آن آمده است واگذار شده‌است (ص ۱۴۹) ومتولی باید همواره این وقفیه را مطالعه‌کند (ص۱۵۹) وآنرا به تسجیل هریك از قضات و داوران شرعی که به‌کار داوری گمارده میشوند وگواهی محضر او برساند ومعزول خواهد بود همچنانکه دروقفیه ابواب البرشنب تبریز که غازان خان بنیادگذارده بوده است شرط شده است‌که آنرا قاضیان مجدد تسجیل وحکم واشهادکنند(۲۹۱) در ابواب البر ربع رشیدی وبقاع الخیر داخل‌آن گذشته از مسجد جامع رشیدی که درکوی شش‌کیله بوده است ، مسجد دارالحفاظ بوده است وخانقاه بامجلس برگزاری سماع صوفیان و دارالمصاحف و کتب‌الحدیث و بیت‌التعلیم و دارالضیافة ودارالمساکین ودارالشفاء وآب‌گیر وگرمابه با دستوررسیدگی به‌کار غلامان وجشنها ونان‌دادن به مردم شهر .

گذشته ازاین او در جاهای دیگر شهر تبریز و در یزد و همدان نیز ابواب‌البر ساخته است و با وقفیهٔ شرعی مسجل و وقف‌نامه جداگانه که گویا نشانی از آنها نباشد و روی‌هم وقف او درهفت شهر بزرگ بوده است .

او بر فرزندان خود هم وقف نموده است .

در بسطام بقعهٔ تدریس مصنفات رشید بوده بابیت الادویة با وقفیهٔ جداگانه که در ذیل وثیقهٔ وقفیات جامع المبرات وفهرست الخیرات رشیدیه نوشته شده‌است .

او دراین وقفیه دستور میدهد که آثار او را که نه پاره است درهفت قسم و درجدولی نهاده است هرساله بر«کاغذی بسیار نیکو به قطع حال بزرگ بغدادی به خطی پاك درست مذهب» بنویسند وبا «مجلدی ادیم» نگاه بدارند[1] .

در الوقفیة الرشیدیة (ص ۵۴ و ۵۵ و ۵۷ و ۵۸ و ۱۶۶

---

۱ – وقف‌نامه رشیدی ص۴۷ و ۵۱ و ۵۴ و ۲۹۳ تا ۲۹۶ و ۳۲۵ و ۳۲۷ و ۳۴۲ و ۳۴۴ و ۳۴۵ و ۳۴۷ و ۳۶۷ .

و ۱۸۹ و ۲۰۲ و ۲۳۹ و ۲۴۷ و ۲۴۸ و ۲۵۱ و ۳۰۹ و ۳۵۰)
چنین آمده است :

دارالمصاحف وکتب‌الحدیث که جوار مسجد شتوی است و این مسجد گنبدی متصل به صفحه صدر روضه بیت‌الکتب که در سرای متولی است واین سرای متصل روضه است و درآن متصل است به ابواب البرربع رشیدی وآن سرایی وحجره‌ای است متصل بهم ودارالکتب ومخزن هم درآنجا است .

فصل سوم در تقبل و ترتیب امور دارالمصاحف وکتب الحدیث که در جوار مسجد شتوی روضه است و شروطی که بدان تعلق دارد واین بقعه سرهم ابواب روضه است ودرآن هم درآنجا مفتوح است .

شرط کرده شد که متولی هرسال دونسخت تمام ساخته گرداند :

یکی جامع قرآن درسی‌مجلد به‌خطی نیکو تمامت معرب ومعجم به‌اعراب وعجمی درست چنانکه مفید یك قرائت باشد از مراآت سبعه وآن به‌قطع حال بزرگ بغدادی باشد ومذهب بروجهی که مبنی باشد از اعسار واخماس ورؤس آیات ومجلد از ادیم یا سختیان ادیم کار .

ودوم کتاب جامع‌الاصول فی احادیث الرسول به‌خطی نیکو به چهار جلد یا بیشتر به قطعی که مناسب دانند .

و گفتیم تا متولی هست کتابت این نسخه از حاصل موقوفات ، دونساخ حاذق را به‌اجارت گیرد تا یکی از ایشان درین بقعهٔ شریف به‌کتب مصحف مجید مشغول باشد، ودیگری به‌کتب جامع‌الاصول برکاغذی نیکو تا بقای آن بسیار باشد به مداد سیاه به غایت نیکو . وازحاصل این یك نیمه از اوقات مسجد جلدهای این دونسخه وتذهیب مصحف و صندوق آن با حلی مذهب بدهد ساختن .

وچون این دونسخه تمام شده باشد برصفهٔ بزرگ روضه هردونسخه را حاضر کنند درمیان منبر ومحراب برهرقلی نهند واز برای واقف این دعا بخوانند . . .

و درآخر هرنسخه از مصاحف وجامع‌الاصول این کلمات بنویسند : «اما بعد حمدالله علی ایادله . . . یقول العبد . . . . فضل‌الدین‌ابی‌الخیربن غالی‌الهمدانی‌المشتهر برشیدالطبیب ... استکتبت هذا المصحف من‌حاصل ما وقفته من املاکی حسن ماعیّن وفصّل فی‌الوقفیته المکتوبة لذلك لیتخذ من‌حاصلها کل سنته جامع مصحف مکتوبا فی‌مجلد مذهبا مصححا محررا موضوعا فی‌صندوق متکلف محلی بحلّی حدیدیة مذهّبه لیکون وقفا علی‌المسلمین من‌اهالی بلدکذا» .

ومتولی نیز برظهر ورقی که این کلمات براین نوشته ، نوشته باشند بنویسد که :

این مصحف یا این جامع‌الاصول ازبرای اهالی فلان‌شهر نوشته آمد در ایام تولیت فلان تا وقف باشد برایشان و بعد از ایشان برعموم مسلمانان که آنجا باشند .

وهرمتولی که‌باشد شنب خودرا تا واقف پدربرپدر بنویسد تا واقف را در دعا فراموش نکنند .

بعد ازآن، هرسال حال این‌دونسخه را عرض کنند برقضات تبریز تا صورت حال را درمکتوبی ثبت کنند و به توقیع خود مشرف گردانند وآن مکتوب را به متولی تسلیم کنند و پیش هرقاضیی از قضات تبریز بدان موجب مکتوبی باشدکه خط متولی ومشرف یا ناظرکه مانند نایب متولی است یا نایب ایشان برآنجا باشد تا سال به سال این کارمضبوط باشد ودرآن‌وقفه‌ای وخللی نیاید .

شرط دوم آنستکه بعدازاین‌متولی این‌اوقاف این‌دونسخه را به شهری فرستند از شهرهای اسلام و ابتداء به عظیم‌ترین بر وفق مقتضی رأی‌او تا وقف باشد بر اهالی آن شهر ودرجامع آن شهر بنهند وبه وقت احتیاج بدان انتفاع گیرند .

وچون به‌تمامت شهرهای عظیم فرستاده باشند باز از سر گیرند و به‌همان ترتیب که به‌اول فرستاده باشند می‌فرستند .

وبه‌وقت فرستادن نوبتی درصفهٔ‌بزرگ میان منبرومحراب بر مرقعی نهند و به‌قاعده دعاء مذکور بخوانند و بعد از آن بفرستند .

واگردرغیرجامع آن‌شهر که آن مصحف وجامع‌الاصول آنجا برده باشند به‌خواندن این دونسخه احتیاج افتد به‌جایی دیگرکه هم درآن شهر باشد نقل‌کردن هم مجوز داشته است تا باشد که به صالح دعاء اهل آن مجلس نیز درآید ان‌شاءالله تعالی .

ومایحتاج یك نسخه از مصحف وجامع‌الاصول به‌حسب حال این زمان قیاس‌کرده ــ یا اجرت‌کتابت بهم در مصارف اجمالی معین‌خواهد شدن . اکنون می‌گویم که اگر چیزی زیادت ازآن باید در زمانی دیگر متولی زیادت ازآن بدهد . و اگر چیزی زیادت آید متولی آن‌را به دیگر مصارف خیر صرف کند .

فصل دهم در شرایط امور بیت‌الکتب که در سرای متولی بسنی وکتب که درآنجا نهاده وتفصیل‌آن پیش متولی محفوظ و مضبوط و مرعلم به‌کمیت وکیفیت مجموع و افراد آن حاصل است .

شرط‌کرده آمد جهت مذکورین بدین‌وجه : خازن‌کتب که درین بیت‌الکتب باشد :

هرسال به مشاهره نقد رایج تبریز سی‌دینار .
وهرروز به میاومه نان‌گندمین سه‌من .
مناول این‌کتب درین [بیت‌الکتب] یك‌نفر .
سرسال به‌مشاهره نقد رایج تبریز سی‌دینار .
وهرروز به میاومه گندمین دومن .

اما شرایط که کتب وقف‌کرده آمد آن‌کتب مشارالیه مر طلاب علم تا ایشان بدان انتفاع گیرند به مطالعه و استنساخ و غیرآن .

وشرط کردکه این‌کتب را از کتاب‌خانه بیرون نبرند الا به رهنی وثیق‌که قیمت آن مثل قیمت آن‌کتاب باشد اگر در ربع رشید برند .

واگر بیرون از ربع رشید برند رهنی بنهند که قیمت‌آن ضعیف قیمت‌کتاب باشد . واصلاً از تبریز وحوالی آن به‌جایی دیگر نبرند .

واما اگر انتفاع هم درکتاب‌خانه گیرند برابر خازن یا مناول بی‌رهن مجال دهند . واین کتب موقوفه معروف‌انـد ومشهور نزد واقف وجهالت ازآن به‌کلی مرتفع .

خازن بیت‌الکتب هرروز سه من درسالی باشد یك‌هزارو هشتاد من .

مناول هرروز دومن درسالی باشد هفتصدوبیست من .

بواب دارالمتولی که خزانه نیز وکتاب‌خانه نیز درآنجا باشد وشروط کار ایشان به‌موجبی‌که جهت دیگر بوابان ذکر رفته (که معتمد و مشفق ومتدین وامین باشد و از مسکرات اجتناب نماید وشب وروز ملازم باشد واحتیاط‌کندکه باکسان مجهول ودزد را در اندرون نگذارد وبداند وبپرسد که هرکس که در اندرون آید کیستند وکسانی‌که بیرون روند هم احتیاط کند تا چیزی دزدیده بیرون نبرند و هرکس‌که مانند چنین چیزها که ذکر رفت وهم وگمان برد درحال با متولی یانایب متولی بگوید تا تدارك نماید وپشت در ببندد وکلید برگیرد وگشودن در به‌وجهی باشدکه متولی احتیاط‌کرده با او گفته باشد وشرح داده وهرچندکه فراشان معین‌اندکه چراغ وقندیل می‌نهند لکن روشنایی که نزدیك او باشد او نیز مدد کنـد ونگاه دارد ومی‌رود ومی‌نهد.) .

ومسکن اوآنچه درربع رشیدی می‌دهیم تا مجرد درآنجا باشد هم‌آنجا که پس دراست ــ جایی‌که مناسب باشد حجرهٔ کوچك بسازند تا درآنجا ساکن ومجاور باشد .

اما اگر متأهل باشد جهت اهل وعیال خود در محلهٔ صالحیه (شهرستان رشیدی) خانه بسازد و اجرت معین آن به‌موجب مقرر به‌دیوان وقف میرسانند .

دارالمصاحف وکتب‌الحدیث جهت آنست تا دوکاتب خوش‌نویس درآنجا بنشینند ومصحف سی‌پاره و جامع‌الاصول درحدیث می‌نویسند به موجبی‌که شروط آن در دارالمصاحف وکتب‌الحدیث آمده .

ودرهرسال یك سی‌پاره و یك جامع‌الاصول که شرط رفته در دارالمصاحف‌بنویسند ووقف مسجد هرشهری‌ازشهرهای اسلام‌کنند به موجبی‌که معین شده .

[موضع] جهت خزانهٔ کتب دو درکتاب‌خانه از یمین ویسارکنند ساخته شده وترتیب آن چنان است‌که مادام کـه ممکن باشد مصاحف‌که زیادت ازآن‌باشدکه درگنبد نهند وکتب منقولات‌ومصنفات خاصه درکتابخانه ایمن‌نهند وکتب معقولات درکتابخانه ایسر . و اگر میسر نگردد بعضی‌که ازجانبی زاید آید و در دیگرجانب گنجد علی‌حده بنهند .

وشرط چنانست‌که این‌کتابخانه‌ها را یك خازن باشد ویك مناول . هریك عاقل وکافی ومتورع نویسنده وصاحب معرفت کتب ، وکلید به‌دست خازن باشد ومتولی ومشرف وناظر هرسه مهر می‌کنند . وپیش هریك ازین جماعت نسختی از فهرست کتب‌باشد مقابل ومفتح ویك نسخت‌ازآن‌فهرست درهرکتابخانه درخریطه‌ای به مهر ایشان زده باشد .

وشرط آنست‌که هرکس‌که خواهدکه کتابی از آنجا بیرون آورد چندان کتاب‌که ضعف قیمت آن ارزد . . . هس درکتابخانه . . . بدهند . وچون شرط مذکور بدو . . . زیادت از یك ماه . . . نگذارند وبعد از ماهی البته بازگیرند و باجای خود نهند وقطعاً . . .

. . . نیست‌که از تبریز وحومهٔ آن بیرون برند .

واگر خلاف این شروط کنند . . . باری تعالی باشند وغرم آن بکشند . . .

. . . وباید که مهری‌که ما ساخته‌ایم . . . به‌چند موضع بزنند تا ازخیانت دور باشد .

درمکاتبات رشیدی ازدارالضیافة و دارالشفاء ربع‌رشیدی و دارالمرضاء سلطانیه و بیت‌الادویهٔ همدان یاد شده‌است و از دوبیت‌الکتب جوارگنبد خود او ازچپ وراست‌که هزارمصحف در آنجا نهاده شده و وقف ربع رشیدی است و چهارصد نسخه ازآنها به‌حُلل طلا نوشته شده و ده نسخه به‌خط یاقوت وده‌نسخه به‌خط ابن‌مقله وبیست نسخه به‌خط احمد سهروردی و بیست نسخه به‌خط بزرگان وپانصدوچهل‌وهشت نسخه به‌خط روشن خوب با شصت‌هزار مجلد کتاب درعلوم وتاریخ وشعر وحکایت ومثل وجز اینها که از ایران وتوران ومصر و مغرب و روم وچین وهند فراهم‌آمده و وقف شده‌است . همچنین از ده‌کتابی که دانشمندان مغرب بنام او نوشته‌اند و از بخششی‌که او دربارهٔ این دانشمندان کرده است . نیز درآنجا آمده است‌که در ربع رشیدی بیست‌وچهار کاروان‌سرای بزرگ بلند وهزاروپانصد دکان وسی‌هزار خانه دلکش وچندین‌گرمابهٔ خوش وحانوتها وطاحونه‌ها وکارخانه‌های شعر بافی وکاغذسازی ورنگ‌رزخانه و دارالضرب است و از هرشهری و هرمرزی گروهی را آورده و درآنجا نشانده است از حافظ که در دارالقران تلاوت قرآن کند و از عالم و فقیه ومحدث و طالب علم وپزشك وکحال و جراح ومجبر وهنرمند وپیشه‌ور و از مردم خوارزم وتبریز وهندوچین و مصر وشام وانطاکیه وسوس وطرسوس وقبرس

و جاهای دیگر که درآنجا هریك به کار خویش بپردازند[۲]

۳٤ ــ وقفهای پس از رشید

۱ ــ وقف‌نامه سه دیه بیدگل و هراسکان ومختص‌آباد مورخ ۱۵ رمضان ۷۰۳ که خواجه رشید آن‌را گواهی نوشته است (فرهنگ ایران‌زمین مجلد ٤) .

۲ ــ در وقف‌نامهٔ ابوالمفاخر یحیی باخرزی مورخ ۱ رمضان ۷۲٦ (ص ۱۰۰ و ۱۰۷) دوبار از اوراد الاحباب وخصوص‌الآداب باخرزی یاد شده ودرآن‌آمده‌است که هرکسی می‌تواند در فتح‌آباد و بخارا ونزدیك آنجا از روی آن برای خود نسخه‌ای بنویسد یا بنویساند ومتولی وخادمان خانقاه باید از درآمد وقف کاغذ وساهی وقلم بآنها بدهند .

قاضی عارف شرف‌الدین ابوالحمد محمدبن شرف‌الدین ابوالفضل محمد بخاری سجلی براین وقفیه نوشته و در ۳ رمضان ۷۲٦ آن را درست دانسته است (ص۹۱۰ و۱۹٤) .

خود واقف درمحرم ۷۳٤ دراین‌باره سند دیگری نوشته است (ص۱۹٦) .

خطیب فتح‌آباد حاج میرمقصود ده‌بیدی در ۱۲۹٦ آن‌را تعمیر ومرمت‌کرده است (ص ۲۱۱) .

۳ ــ مرتضی اعظم قاضی امیر سید رکن‌الدین ابوالمکارم محمدبن قوام‌الدین محمدبن نظام حسینی یزدی وزیر سلطان ابوسعید و درگذشته ۷۳۲ در یزد و پسرش امیر شمس‌الدین ابوعبدالله محمد درگذشته ۷۳۳ در تبریز وقفیه‌ای دارند به‌نام جامع‌الخیرات مورخ ۷۳۳ تا ۷٤۸ .

درآن از ابواب‌الخیر آن‌دو از مساجد وجوامع مدارس و خانقاه و رباط و دارالسیاده و دارالحدیث و بیت‌الادویه و دارالشفاء و دارالکتب ومصالح‌الرصد ومضیعه یادگشته است و رویهم اینها ٤۵ درمیشده است در بیرون شهر یزد سرکوچه بهروك واهرستان .

همچنین درآن مانند وقف‌نامهٔ باخرزی دربارهٔ غلامان و جواری یا بردگان وکنیزان سفارشی شده‌است(ص۱۰۹) .

دارالکتب آن درون مدرسه بوده و خازن‌کتب موقوفه بایستی امین‌محافظ مدخل ومخرج‌باشد وبه‌آیندگان وروندگان بنگرد و نسخه‌ها را نگاه‌داری‌کند ونباید بگذارد که کتابها را از شهر وپیرامون آن بیرون برند وباید ازکسانی‌که بخواهند برای خواندن یا نوشتن از روی آنها نسخه‌ای را به‌امانت ببرند به‌اندازه بهای آنها پولی بگیرند واگر این‌کار را کرده است هرساله پانصد من غله به‌او داده خواهد شد .

درجای‌دیگرآمده‌که سالانه هفتصدوبیست‌من‌غله‌به‌خازن‌داده میشده‌است واین شغل‌را واقف‌به‌آزادکردهٔ خویش‌امیرفخرالدین مبارك شاه وسپس به‌فرزندان او نسل‌به‌نسل داده بوده‌است .

برای مرمت‌کتابها و تجلید آنها هرساله پنجاه دینار داده میشده است . واقف مدرسه‌ای درکوی بازار خواجه محمود در اصفهان ساخته بود به‌نام مدرسه عصمتیه که درآن بقعه‌ای بود دارای دارالحدیث ، بیت‌الادویة یا دارالادویة ودارالکتب وازآن هم دراین وقفیه یاد شده‌است[۳] .

٤ ــ خواجه شیخ محمد کججی درشهرهای تبریزوبغداد و شام و جز آنها مسجدها و مدرسه و خانقاه‌ها ساخته و وقفها و صدقه‌ها براینها کرده و صریح‌الملك دارد . طومار وقفیهٔ ابواب‌البر او در تبریز را فضل‌الله‌بن عبدالرحیم‌بن عبدالرحمن عبیدی تبریزی در۸۱۰ سطر در۳۸ شقه درنیمه‌های ع ۷۸۲/۱ نوشته و فرزندان اویس ایلکانی مانند حسین و احمد و بایزید برآن در۷۸٤ گواهی نوشته‌اند . با سجل چندین‌دانشمند دیگر. رونویسی از این طومارکه در روزگار صفوی اندکی پس‌از ۱۱۰۸ و ۱۱۱۲ نوشته‌اند درکتابخانه ملی است‌که آغازش‌افتاده و از روی اصل فرسوده‌ای نوشته شده‌است .

این طومار درباره ابواب البر اوست در تبریز ازمسجد ومدرسه ودارالحدیث وبیت‌التعلیم وخانقاه وزاویه ومانند اینها (روضات‌الجنان‌کربلایی ۲ : ٤ و ۵۳۷) .

۵ ــ اسناد آستانه درویش‌تاج‌الدین حسن ولی درنیاك لاریجان آمل از ۸۳۲ به‌بعد که نگارنده از آنهـا در نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه (ج٤) وصف‌کرده‌ام روی‌هم رفته در آنهـا از یك جنبش اجتماعی ، مذهبی حکایت میشود و نمونه‌ایست ازکارهای خیر در یك‌روستای ایران (هنرومردم ۱۰۵ : ۵٦) .

٦ ــ سلطان احمدشاه بهمنی پادشاه دکن (۸۲۵ ــ ۸۳۸) و پسرش علاءالدوله احمد بهمنی گنبد وبارگاه مزار ومرقد شاه نعمةالله ولی‌کرمانی (۷۳۱ ــ ۸۳٤) را در ماهان‌کرمان که خود درآنجا مدرسه و باغ وکاخی داشته است ساخته‌اند و آن در محرم ۸٤۰ بپایان رسیده بوده‌است .

شاه‌عباس دارالحفاظ وصحن‌پیش‌رو وحسینیه را درآنجا ساخته وبکتاش‌خان پسر ولی‌خان افشار دارالحفاظ را به پایان برده است .

محمد شاه قاجار برای آیندگان وروندگان آن آستان دوتکیه بنیاد نهاده است .

وکیل‌الملك محمداسماعیل خان نوری در ۱۲۸۷ صحن پشت سر وکاروان‌سرای و آب‌انبار وگرمابه درآنجا ساخته و فرشها و قالیها درآن گسترده است . در این صحن‌نو دریاچه و عمارت و باغچه بوده است . نسخه‌های قرآن برآنجا وقف کرده‌اند که ازآنها است سی پاره‌ای که بی‌بی‌خاتون دختر عمادالدین محمد در ۸۳۹ وقف کرده وآن به‌ثلث است .

موقوفات منقول آنجا را مانند کتاب و ظرف و غلیان و افزارهای قهوه‌خانه وآش‌پزخانه وچراغ وفرش وجز اینها

را میگویند که آقا سیدصالح متولی ربوده و دربهره غیرمنقول هم دست‌برد میکرده است[4] .

۷ ــ در جزو چهارم «وقف لر درجه‌سی» چاپ ۱۹۵۸ آنکارا وقفیه مرادخان‌بن محمدبن بایزید عثمانی درگذشته ۸۵۵ ــ ۸۵۰ دیده میشود .

همچنین: وقفیه زغنوس‌پاشا درآغاز ج۱/۸٦٦ وهمسرش نفیسه خاتون در ۸۹۷ . و وقف شمس‌الدین سید بخاری در ۱۵ رجب ۸۷٤ و وقفیهٔ مورخ ۸۷۸ با سجل مولانا علی‌بن یوسف فناری قاضی‌عسکر برای جامع محمود پاشا .

و وقفیه اسحاق پاشا در نیمه‌های ج ۱/۸۹۲ .

۸ ــ **وقف‌نامهٔ مسجد** میرعماد از عمادالدوله والدین محمود شیروانی مورخ ۲۲ رجب ۸۷۷ و ۱۲ رمضان همین‌سال (فرهنگ ایران‌زمین مجلد ۵) .

۹ ــ وقفیه یا دیباچه موقوفات از امیر علی‌شیر نوایی (۸٤٤ ــ ۹۰٦) درباره وقفهای مدرسه اخلاصیه هرات که در ۸۹٦ کرده است وصف آن درفهرست عربی وترکی کتابخانهٔ ملك (ص٦۲۵) آمده‌است .

او مسجد و مدرسه‌ای بنام اخلاصیه ساخته باگنبدی بنام دارالحفظه که درآن قاریان خوش‌آوازقرآن‌بخوانند وخانقاهی که درآن هرروزبه‌تهی‌دستان خوردنی‌دهند وسالانه‌به‌نیازمندان کمك‌کنند . او حقوق‌کارکنان این مدرسه را از هرگروهی که باشند و راتبه‌های جشنهای مذهبی را تعیین‌کرده است .

متولی بایستی سرهر سی سالی وقفیه را ازسرنو نویساند و پس‌از مقابله با سجلات قضات بیارآید تا باگذشت روزگار پوسیده نگردد .

۱۰ ــ ابوالفتح محمد شیبانی خان (۹۰۵ ــ ۹۱٦) مدرسه‌ای سر چهارسوی کوی باباخدای‌داد شهر سمرقند ساخته وخود درآنجا به خاك خفته است . پسرش ابوالغازی محمد تیمور بهادرخان آن‌را به‌پایان برده و خود در دشت‌کولاك ختلان درگذشته وهم دراین مدرسه خفته است . پس از این دومهر سلطان خانم دختر برندق‌خان و همسر آن دومی آن مدرسه را بیاراست ومدرسهٔ دیگری هم پهلوی‌آن ساخته است. او علما را به‌تدریس در این دومدرسه واداشت و «نفایس‌کتب مشتمل براصول وفروع ومحتوی برمعقول ومشروع درصناديق پرداخته ومعد ومهیا ساخته است.» .

در وقف‌نامهٔ این دومدرسه که به‌نام وقف‌نامه شیبانی‌خان با ترجمه وشرح روسی در تاشکند در ۱۹٦٦ چاپ شده است آمده است (ص ۲۰۵ و ۲۲۳) که باید در سر ده‌سالی این‌وقفیه را نزد حاکم و شیخ‌الاسلام و قاضی‌القضاة ببرند و وقفیه جدیدیه‌ای ازروی این‌اصل بی‌فزونی‌وکاستی‌بنویسند وگواهان تازه‌ای برآن برگیرند و به‌توقیع ومهر همه آنان برسانند . بهای‌کاغذ ومزد نوشتن‌آن ازبهرهٔ این‌وقف بپردازند وبه‌کسانی که در این مجلس هستند مهمانی بدهند . متولی این وقفیه را بر فرمانروایان و اولی‌الامر وحاکم شهر سمرقند درهرعصری نشان دهد تا از شرطهای آن آگاه باشند .

۱۱ ــ میرزا سید حسنا پسر میرزا ابوالقاسم جامی وقفی برآستان رضوی‌کرده است در ٤ ذق ۱۱۰۷ با تولیت خودش وسپس با میرزا نورالدین محمد جبل‌عاملی ، در وقف‌نامه آن از وقف بیست‌وهفت جلدکتاب یاد شده با فهرست آنها و درآن گفته شده‌که می‌توان نسخه‌ها را برای سه ماه با اجازه و با دادن قبض‌به‌امانت برد ودوباره هم این امانت‌را با اجازه دیگرتجدید کرد(ش ٤۷ ص ۳۸۹ وقف‌نامه‌های آستان‌قدس ش ۲۹۸۷) .

۱۲ ــ شاه سلطان‌حسین صفوی نسخه‌ای از «دعاء صباح و مساء» را (ش۲۱۳ ، ۱۳۵۹۸ سنا) وقف‌کرده است وقف‌نامه آن را جمال‌الدین محمدبن حسین خوانساری درشوال ۱۱۱۲ نوشته و مهر کرده است درآن آمده است‌که کتاب‌دار سرکار خاصه باید این نسخه را با دیگرکتابهای وقفی درجای معینی بگذارد وسررشته جدا برای‌آن نگاه بدارد وآن‌را میان‌کتابهای دیگر ننهند وتنها بااجازه خود پادشاه و یا دانشمندان میتواند به‌امانت بدهد .

۱۳ ــ عبدالمجیدخان برای صحافی ونگاه‌داری‌کتابهای کتابخانه آستان رضوی وقفی‌کرده و دو دهم حق‌التولیة را به ملامحمد کتاب‌دار آنجا و پس‌از او به کتاب‌داران دیگر اختصاص داده است . تاریخ آن ۱۲ محرم ۱۲۱۲ است (وقف‌نامه‌های آستان رضوی ش ۵۰ ص ۳۹۹ نسخه شمارهٔ ۲۹۸۷ دانشگاه) .

۱٤ــ شاه‌زاده محمد ولی میرزا پسر فتحعلی شاه و فرمانروای یزد در ۱۲٤۰ مدرسه‌ای در چهارسوی بازار شاه یزد ساخته ودویست جلدکتاب ازهرعلمی برآن وقف‌کرده‌است (کتابچه موقوفات یزد عبدالوهاب طراز یزدی در فرهنگ ایران‌زمین ۱۰ : ۳٤) .

۱۵ ــ کربلایی‌صفرعلی ساروی دروقف‌نامه ساری مورخ دههٔ سوم رمضان ۱۲۸۱ سیچقان‌ئیل یك دهم از درآمد وقف خود را نوشته است که کتابهای علمی برای دانشمندان شیعی امامی بخرند (معارف اسلامی ۸ : ٦۸) .

---

۲ – ص ۲۳٦ و ۲٤۸ و ۳۱۷ – در دستورالکاتب نخجوانی (۱ : ۱۳۰) هم از ده کتاب که ارمغان فرستاده شده یاد گشته است . آیا میان این دوکتاب ارتباطی نیست ؟

۳ – همین وقفیه چاپ نگارنده ص ۵ – ٦ – ۱۳ – ۲۳ – ۳۹ – ٦۰ – ۸۵ – ۹۳ – ۱۰۸ – ۱۰۹ – ۱۹۱ – ۱۹۳ .

٤ – سرگذشت شاه نعمةالله ولی چاپ اوبن ص ۱۰۸ و ۲۸۸ – طرایق‌الحقایق ۳ : ۱۵ – تاریخ کرمان قیط و۲۵٤ .

۵ – مجالس‌النفاس دیباچه و ص۱۱٤ و ۲۸٦ – درتذکرهٔ دولتشاه آمده است که اوقاف مدارس ومساجد ورباطات وبقاع خیر ودارالشفاء او نزدیك پانصد تومان کپکی است (ص۵۷۱) .

نگاهی کهن‌ترین پل اصفهان

نوشته : دکتر علاءالدین آذری دمیرچی
استادیار دانشگاه اصفهان

دیدی تو اصفهان را آن شهر خلد پیکر
آن سدره مقدس وان عدن حور پرور
آن بارگـــاه ملت وان تختگاه دولت
آن روی هفت‌عالم وان‌چشم هفت‌کشور[1]

مشاهده عکس زیبائی ازکهن‌ترین پل اصفهان ، درکتاب دنیای اسلام نوشته ونسان مونتی[2] انگیزه تهیه این مقاله گردید. نگارنده باتفاق یکی ازهمکاران دانشگاهی برای چندمین‌بار ازپل شهرستان بازدید بعمل آورد و این‌بار تصمیم گرفت‌که درباره مشخصات پل مذکور و ویژگی‌های آن تحقیق بیشتری نماید . . . .

نویسندگان تاریخ اصفهان جملگی برآنندکه این پل در عصرساسانیان ایجاد شده ودر زمان دیلمیان وسلجوقیان تعمیر ومرمت گردیده است ، البته درخود پل‌کتیبه واثر ونشانه‌ای‌که مؤید این نظر باشد موجود نیست فقط از نظر سبك معماری ومشابهت‌آن با پلهای دوره ساسانی ویا منسوب بآن‌که دربعضی ازنقاط ایران هنوز پابرجاست این عقیده ابراز شده‌است .

پل شهرستان‌که ازآن بعنوان‌کهنترین پل‌اصفهان یاد شد درروستائی بهمین نام درمشرق پل خواجو واقع شده ، درباره این قریه‌که سابقاً جی نام داشت واسم اولیه آنرا گابه نوشته‌اند مطالب بسیاری درکتب وسفرنامه‌های مربوط باصفهان مذکور است .

شاردن درباره این قریه‌که زمانی یکی ازبخشهای بزرگ وپرجمعیت و اعیان‌نشین اصفهان بوده و امروز هم آثارعظمت دیرین آن‌کم وبیش موجود است نوشته است : «قریه شهرستان یکی ازبزرگترین دهکده‌هائی‌است‌که مانندآن درهیچ‌کشوری دردنیا نیست ، طول آن قریب یکفرسخ وباغهای میوه زیادی دارد ، این ده درمشرق شهر وکنار رودخانه است‌که پل بلند وتنگی برروی آن قرار دارد ونزدیك این محل است (پل شهرستان) که خرابه‌های بسیاری از ابنیه بزرگ وجود دارد وچنانکه در تواریخ مسطور است سابقاً شهـــر بزرگی بوده است . . . .»[3]

درسفرنامه مادام دیولافوا بطور اجمال ازمحله شهرستان وپل مشهورآن سخن‌بمیان‌آمده‌است: «آخرین‌گردش وسیاحت ما در شهرستان صورت گرفت ، شهرستان قدیمترین محلات اصفهان است‌که درمحل جی قدیم واقع شده وامروز ازشهر اصفهان باندازه دوفرسنگ فاصله دارد[4]. برای رفتن بشهرستان باید درساحل‌زاینده‌رود راه پیمود وازمحلهٔ موسوم به‌عباس‌آباد عبور نمود ، این محله هم مانند جلفا ازمحلات خارج شهر اصفهان محسوب میشود و پرآب و اشجار است . . . .» آنگاه درباره پل شهرستان‌گوید: «طاقهای چهارمین پل‌که دوساحل رودخانه را بهم اتصال میدهد مشاهده میشوند ، ستونهای این پل بامصالح سنگی خشنی بنا شده وقسمت فوقانی‌وطاق‌آن مدتی بعد ازشالوده اولیه پایه‌ها باآجرساخته شده است ، نظر باینکه حالیه بیشتر عبورومرور از روی پلهای حسن‌بگ(خواجو) و الله‌وردیخان صورت میگیرد این پل متروك مانده است ،

---

۱ ــ دوبیت ازقصیده شرف‌الدین شفروه ازکتاب محاسن اصفهان ازعربی بفارسی بقلم حسین‌بن محمد ابی‌الرضا آوی درسال ۷۲۹ هـ . باهتمام عباس اقبال آشتیانی ــ اصل عربی‌کتاب درسال ٤۲۱ تألیف شده است .

۲ ــ Le Monde Musulman - Par, Vincent Monteil

۳ ــ ر . ك به‌سفرنامه شوالیه شاردن فرانسوی (قسمت شهر اصفهان) ، ترجمه حسین عریضی ، ص ۱۳٦ .

٤ ــ اکنون بشهر پیوسته است .

پل شهرستان ــ اصفهان ــ کپیه ازکتاب دنیای اسلام (Le Monde Musulman) تالیف ونسان مونتی

بعلاوه خود محله شهرستان هم خالی ازسکنه شده‌است بطوریکه درموقع ورود بآنجا بیش ازبیست نفر تماشاچی دراطراف ما دیده نشد ، تنها چند خانه با منار و امامزاده و یك مسجد خرابه وپل مذکور محل جی قدیم را نشان میدهند . . . .»[۵]
(تصویری ازپل شهرستان درکتاب دیولافوا موجود است که با وضع وشکل امروزی آن تفاوت چندانی ندارد) .

درکتاب نصف جهان فی تعریف‌الاصفهان که در اواخر سلطنت ناصرالدین‌شاه تألیف یافته اشارتی مختصر باین پل شده است : «اما پل نهم ، طرف شرق شهراست وآبادی اصفهان دراواخر صفویه ازدوطرف زاینده‌رود تا سرآن پل رسیده ومتصل‌بآن بوده‌است ، واین پل را پل شهرستان مینامند زیرا که نزدیك قریه‌ای‌است باین‌اسم واین پل مشتمل برچشمه‌هاست و روی آن خیابان و ممرعابرین است و بکمال استحکام ساخته شده و بانی آن معلوم نگشته است . . . .»[۶]

فرد ریچاردز انگلیسی اطلاعات بیشتری درباره این پل بما داده است ، نامبرده ازاین پل بعنوان پلی جنگی ونظامی یادکرده است ، وی تصویر جالبی ازاین پل را شخصاً درهوای گرم ونامساعد پس ازچندین ساعت صرف وقت‌کشیده است ،

---

۵ ــ رك . به‌سفرنامه مادام دیولافوا – ترجمه فره‌وشی ، ص ۳۲۱ و ۳۲۲ .

۶ ــ نصف جهان فی‌تعریف‌الاصفهان تألیف محمدمهدی‌بن‌محمدرضا الاصفهانی بتصحیح وتحشیه دکتر منوچهر ستوده .

اصفهان ، پل شهرستان .

پل شهرستان ــ اصفهان ــ کپیه ازکتاب (سفرنامه فردریچاردز) مربوط به کهن‌ترین پــل اصفهان

مختصری ازیادداشتهای اورا برای آگاهی خوانندگان ارجمند دراینجا درج مینمائیم : « ازپنج پل اصفهان ، دوپل دیگر زاینده‌رود را دربرمیگیرد یکی دربالاکه بعد از سی‌وسه پل قرارگرفته ودیگری درجنوب پل خواجو واقع شده‌است ، این پل دوم براثرعدم مراقبت خراب وویران شده بطوریکه هنگام شب عبور ازآن خطرناك میباشد ، در روز شتروالاغ واشخاص پیاده میتوانند با احتیاط ازآن بگذرند ، درمرکزجاده ، مقابل دروازه قدیمی حفره بزرگی است‌که ازآنجا میتوان دید آیا درزیر پل آب موجود است یا نه بدون اینکه مجبور باشید برای این منظور به اطراف پل بروید ، شترهــا با نظری تحقیرآمیز باین حفره مینگرند ، این منظره برمغز وافکار یك پل ساز غربی چنان فشار می‌آوردکه ممکن است با انداختن خود درآن حفره انتحار نماید ، ازطرف دیگر اگر وجدان یا روحی برای او باقی مانده باشد تنها برای مشاهده عبور کاروان ازروی آنهم شده به تجدید ساختمان آن مبادرت میورزد . . . این‌پل‌قدیمی‌نوعی‌ازپلهای جنگی ویا دروازه‌های مستحکم دوران قبل‌ازاختراع بمب‌است‌که ساختمان‌وحفظ پلها جنبه شاعرانه نداشت، طاقهای پل مزبورمانند آب رودی‌که از زیرآنها میگذرد نااستوار وبی‌تناسب است . . . دراستحکامات سد قدیمی‌این‌پل‌که موسوم به‌پل شهرستان‌است چیزی‌که حاکی ازمقاومت‌آن درروزگارگذشته باشد نمیتوان مشاهده‌کرد ولی هنوزخیلی‌جالب‌توجه است ، قصبه شهرستان‌که دردوران‌عظمت

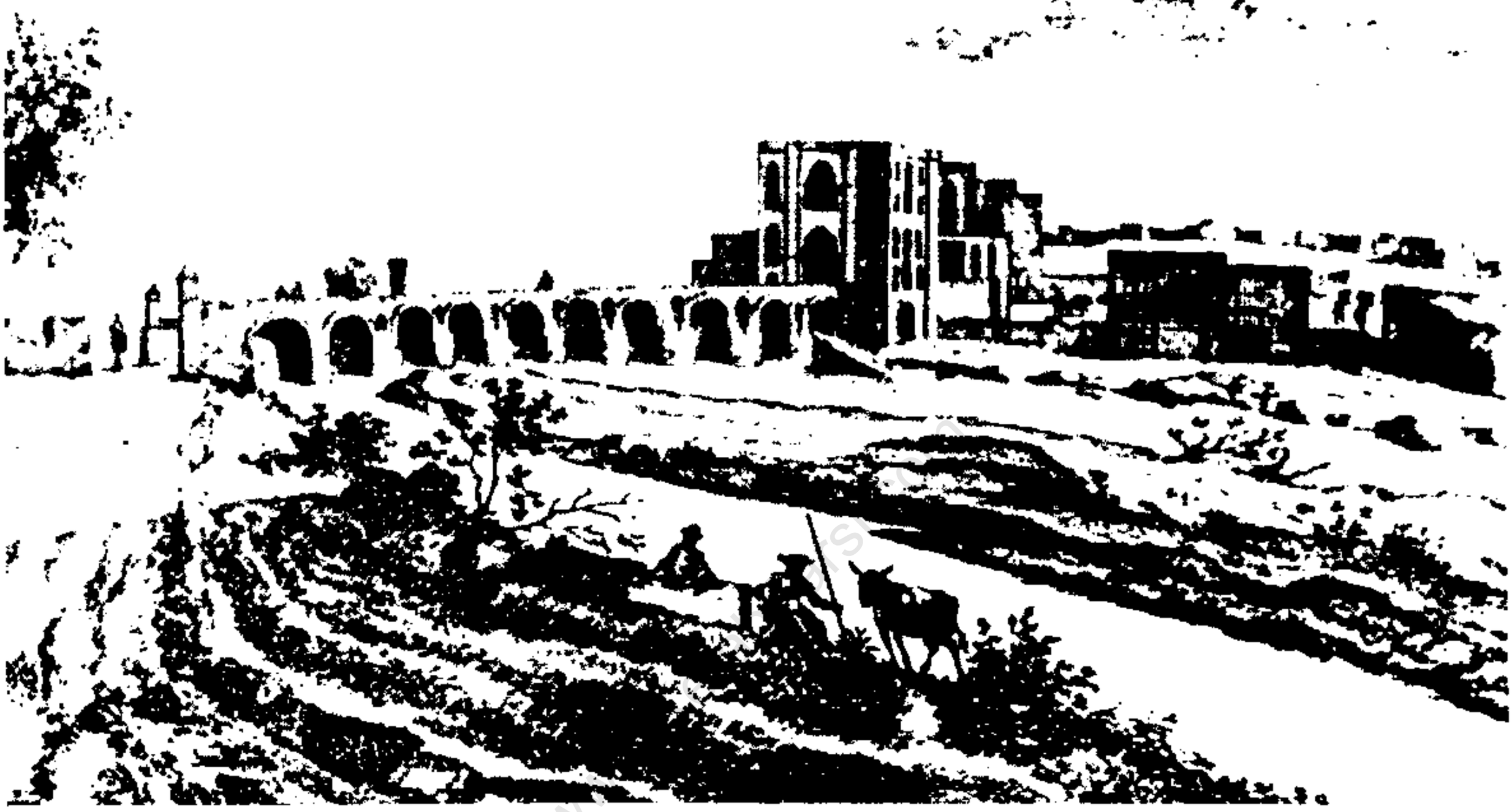

پل شهرستان - اصفهان ــ کپیه ازکتاب اسناد عصور اروپائیان درایران (ازیکی ازسفرنامه‌های قدیمی) تألیف غلامعلی‌همایون

اصفهان زمانی محل سکونت اغنیا بوده است اکنون قصبه‌ایست که خانه‌های آنرا کلبه‌های گلی تشکیل میدهند. روزی‌که تصویر قلمی پل شهرستان تهیه میشد هوا بسیارگرم بود، در این موقع سال (ماه اوت) دراطراف پل حتی یك برگ سبز که سایه‌افکن باشد وجود ندارد[۷]. پل مذکور تنها نمونه‌ای ازپلهای جنگی قدیم بودکه دراین مسافرت میتوانستم آنرا مشاهده نمایم . . . »[۸]

درسالهای اخیر نیز محققان ایرانی وبیگانه درباره این پل کهنه اظهارنظرهائی کرده‌اند. «درکتاب گنجینه آثارتاریخی اصفهان آمده است‌که در دوره دیلمیان وسلجوقیان تنها پل مهم زاینده‌رود درداخل شهر اصفهان همین پل شهرستان بوده ویقیناً در دوره‌های مزبور تعمیراتی ازآن بعمل‌آمده وآثاری برآن افزوده شده‌است ، درایران پلهای دیگری‌که ازنظرقدمت ومشابهت ساختمان با این پل برابری میکند پلهای دزفول وشوشتر است‌که بعقیده باستانشناسان دوپل مزبور دارای‌اساس وبنیاد ساسانی است . . . . . »[۹]

درکتاب فهرست بناهای تاریخی واماکن باستانی ایران

---

۷ ــ اکنون اطراف پل ومخصوصاً ضلع جنوبی آن مشجر است ودرختان بید سایبان مطبوعی ایجادکرده است .

۸ ــ ر . ك به سفرنامه فرد ریچاردز ، ترجمه مهین‌دخت صبا ، ص ٦٦ و ٦٧ و ٦٨ .

۹ ــ تألیف دکتر لطف‌الله هنرفر ، چاپ دوم ، ص ۸ و ۹ .

عکس کنونی پل شهرستان ـ صخره‌های سر رودخانه در این عکس بخوبی هویدا است

پس ازذکراین‌مطلب که درزمان دیلمیان وسلجوقیان پل مزبور تعمیر گشته یادآورشده‌است که پایه‌های این‌پل برروی سنگهای طبیعی کف رودخانه استوارگردیده است . . . . [10]

اکنون درباره مشخصات و وضعیت فعلی پل شهرستان مطالبی ذکرمینمائیم : طول پل مزبور ازستون مدور آجری تا انتهای سنگفرش قدیمی درحدود ۱۰۰ متروعرض‌آن ۴٫۶۰ متر و ۴٫۶۸ میباشد . جهت پل شمالی جنوبی باکمی انحراف است ، انحراف‌آن ازفاصله چهل متری ازسمت جنوب آغاز میگردد ، کف پل هموار نیست بلکه ازمرکز پل دردو سمت دارای شیب ملایمی است ، پل شهرستان دارای ۱۱ چشمه و دوازده پایه سنگی عظیم است .

روی پایه سوم ازسمت جنوب تا پایه نهم ازسمت شمال طاقنماهائی مشاهده میشود ، ارتفاع پل زیاد است ، برای جلوگیری ازعبور وسائط نقلیه موتوری دردوطرف پل‌پایه‌های آهنی نصب کرده‌اند ولی‌تعداد آن‌کافی نیست واگروضع براین منوال بماند ممکن‌است بقایای این بنا هم درآینده نابودگردد .

دراینجا لازم است درمورد بنای خشتی وکاهگلی سمت شمال پل توضیحاتی داده شود . این بنا درمدخل شمالی پل واقع شده وبصورت نیمه ویران درآمده است ، حواشی درونی آن‌کچکاری شده ودرهرطرف (ضلع شرقی وغربی ، شمال پل) دارای دواطاق تودرتوی‌کوچك با دوطاقنمای بزرگ بعرض ۱٫۱۶ و ارتفاع ۹۳ سانتیمترمیباشدکه سقف بخش عمده آن ویران شده وفقط قسمت‌کوچکی ازطاق آن هنوز پابرجاست بنای سمت مشرق نسبت بمشابه آن درسمت مغرب سالمتر مانده است ولی درانتهای آن آثار ویرانه قسمتی ازبنا . درسنوات گذشته بوضوح مشاهده میشود .

درکتاب اسناد مصور اروپائیان درایران ، تصویری از شهرستان(کپیه ازیکی ازسفرنامه‌های قدیمی) موجود است‌که درآن بنای فوقانی پل بصورت ساختمان چند اشکوبه مشاهده میشود و امکان دارد که در دوران گذشته ساختمان مزبور استراحتگاه مفرحی برای مردم اصفهان بوده باشد ، چون همانطوریکه میدانیم درکشور ما پلهارا فقط جهت عبورومرور ازرودخانه نمیساختند بلکه همواره استفاده‌های تفریحی وسایر مصارف آنرا در مد نظر داشتند. در همان کتاب اسناد مصور اروپائیان ، دراین خصوص مطالبی ذکر شده‌است :

« پلها در ایران دارای مشخصات ترکیبی است ، یعنی انواع بناها ازقبیل سد ، برج پاویون وکاروانسرا درساختمان یك پل نیز بکار برده میشد ودرعین حال صورت واحد خودرا بمنزله یك پل ازدست نمیداد ، این پلها چنان ساخته میشدکه بنظرکاروانها هنگام عبور ازآن چنان می‌آمدکه آنها ازیك ساختمانی با قلاعی عظیم میگذرند[11]. درزیرساختمان‌فوق‌الذکر فقط یك راه آب یا چشمه وجود داردکه عرض دهانه چهارمتر است ، رودخانه زاینده‌رود(زنده‌رود ، زرین‌رود ، زرینه‌رود) دراین سمت جریان بسیار آرامی دارد و قسمتی از بستر آن مخصوصاً درسمت جنوب صخره‌ای است . »

---

۱۰ ــ ص ۱۵ .

۱۱ ــ تألیف دکتر غلامعلی همایون ج ۲ ص ۶۵ .

سیمای راستین خیّام

(۳)

خیّام و برخی از فیلسوفان هند

فردین شیروانی – حسن شایگان

اگر تمامی فیلسوفان بدبین جهان‌را ازظلمت‌کدهٔ تاریخ ، بیرون‌آوریم سه تن ازآنان بدبین‌ترمی‌نمایند: بودا از بنارس ، ابوالعلاء از معرّه و شوپنهاور از فرانکفورت[1] . اجازه بدهید خیل عظیم بدبینان دیگر را چه در فلسفه و چه در شعروادب وموسیقی وهنر که خیام ما نیز درجرگهٔ آنان است درصف دوم وبعد قرار دهیم که هم درمیان این‌گروه میتوان به نمونه‌های بارز و سرشناسی چون «لوکرسیوس» شاعر یونانی که کارش به جنون‌وانتحارکشید ازاعصارقدیم و «بودلر وبایرون وشلی» درشعـر و «شوپن و شومان و شوبرت» در عالم موسیقی و «لرمانتوف و داستایوسکی و اشپینگلر» اشاره‌کرد .

اگر این سئوال به ذهن خواننده متبادر شودکه چرا عمر خیام را با بودا مقایسه می‌کنیم ویا بعداً اورا دربرابرشوپنهاور و ابوالعلای معرّی قرار خواهیم داد ؟ پاسخ اینستکه ما خیام را شاعری درسطح جهانی می‌دانیم کسی که کتاب رباعیات او درغرب بعد از انجیل پرفروش‌ترین آثار بوده است ، کاملاً بحق وشایسته چنین مقایسه‌ای تواند بود .

* * *

نخستین مسأله‌ای که ذهن بودا را بخود مشغول داشت ، مسأله بیماری ، پیری و مرگ بود . او میخواست بداند که چرا تمامی عناصر مادی طبیعی محکوم به زوال و انحطاط و باژگونگی است . پدر بودا که پادشاه اقلیمی ازهند بود ، دستوری صادرکرده بود مبنی براینکه همه آدمیان وجانوران بیمار و سالخورده و فرسوده را که ممکن بود درگردشهای روزانهٔ پسرش (بودا) درمنظر او قرارگیرد ، از درون کاخ وحول وحوش آن دور بدارند . لیکن روزی بودا مرزها را می‌شکند وبه بیرون‌کاخ راه می‌یابد وبناگاه بیماری جذامی وپیری سالخورده را می‌بیند، وآنسوتر با جسد بوییناك مرده‌ای که درخلاب اوفتاده مواجه می‌شود . آنچه پدر تا آن لحظه ازدیدگاه او پنهان‌داشته‌بود وتصویرزیبای کاذبی که دراندرون وتالارهای پرشکوه‌کاخ برای او تدارك دیده بود ، با این مشاهدات یکباره درنظر او تیره شد وبدنبال آن «گوتاما» که بعدها بودا (روشن شده . بیدارشده) نام‌گرفت زن وفرزند را وداع‌گفت وبه درون جنگل پناه برد . نخست اندیشه‌کردکه تنها ره رستگاری ریاضت است ومقدمهٔ ریاضت چشم پوشیدن ازتمامی عزیزان وکسان وتجملات وغیره است . پس آغاز آن کردکه مرتاض شود . تا آنکه روزی که گرسنگی سخت بر او چیره شده بود ، بزیر درخت انجیری نشست وبناگاه روشن شد (بودا شاد) آن لحظه دانست که ریاضت ره رستگاری نیست . این مرتاض بزرگ سرانجام دریافت که زندگی شرّ است اما شرّی که ازآن می‌توان اجتناب‌کرد . زندگی‌درد است وجهان قلمروی رنج . اما انسان آزادانه می‌تواند براین رنج چیره

---

۱ ــ نه بنارس زادگـاه بوداست و نه فرانکفورت مستقرالرأس شوپنهاور . لیکن بعدازآنکه اینان به بلوغ وشکوفائی‌اندیشگی رسیدند، نشوونما و بیشترین روزهای زندگیشان دراین دو محل به ثمر رسید وحلقات ومجالس تدریس آنها نیز درهمین دوشهر تشکیل میشد .

شود ، اگر بداندکه این رنج چسان ریشه‌کن شدنی است ، وریشهٔ این درد ورنج درامیال ونفس نهفته است ؛ نفسی‌که کورانه میخواهد ومی‌طلبد ، وهرآرزو آرزوی دیگری‌به‌دنبال دارد . بودا درجنگل ، درآن عرصهٔ تنازع بقاء ،دانست‌که جسم محکوم به فنا و زوال است ، وانگیزهٔ رنج خواستن وخواستن است ، خواستنی‌که بی‌فرجام و سیری‌ناپذیر و بیکران است . مادام‌که میخواهیم رنج می‌کشیم و چون نخواهیم از رنج فارغیم . طنین همین‌کلمات یأس‌انگیزرا درصفحات‌کتاب عظیم «جهان به مثابه اراده وتصور» آرتور شوپنهاور پس از ۲۵ قرن می‌شنویم . شوپنهاور آن بودای عصرنوین‌که بزرگترین بدبین تمامی تاریخ فلسفه است .

بودا می‌گفت اشکهائی‌که تاکنون ازدیدهٔ آدمی جاری شده ، با آب تمامی اقیانوسها برابر است ، ونه درزمین ونه درآسمان ونه درهیچ دخمه ودهلیز وغاری درجهان نمی‌توان جائی یافت‌که بتوان ازمرگ وفرسودگی وزوال رهائی یافت . اگرقول افلاطون را بپذیریم‌که فلسفه نوعی‌اندیشه‌گری وتفکر دربارهٔ نیستی‌است ، باید بگوئیم‌که هم‌بودا وهم خیام فیلسوفان مرگ‌اندیش بوده‌اند ، وگوئی هردو به نوعی «عقدهٔ مرگ» دچار بوده‌اند ، ودرنتیجه به نوعی سرگشتگی ویأس ودلهره وتعلیق‌گرفتار آمده بودند ، اما بازتاب آنان دربرابر این سرگشتگی یکسان نیست . بودا آن زمان‌که دانست حیات ، رنج‌است به « نیروانا » آویخت‌که این « نیروانا » شاید همان نیستی وخاموشی وسکون جاودانه است‌که عرفای ما آنرا «فناء فی‌الله» نامیده‌اند .

بودا مرگ را تسریع می‌کرد ، وآخرین ملجاء وپناهگاه او نیستی بود . وقتی قبول‌کنیم زندگی شرّ است ، پس هرچه زودتر به نیستی پیوندیم ، رستگارتر هستیم . آیا «نیروانا»ی بودا همان نیستی نیست ؟ همین نقطه عطف وجدائی بودا وخیام ازیکدیگرست . خیام ستایشگر حیات بود .

بودا درسرزمینی زندگی میکردکه درآنجا فلسفه‌های مادی‌خریداری‌نداشت وفقط ایده‌آلیسم محض‌حکومت می‌کرد، اما سرزمین‌آباد وشکوهمندکه شهرهایش پرازکالاهاوکاروانها وکاروانسراها وامکانات مادی غنی بود ونیشابوری‌که سکنه آن از میلیون متجاوز بود و خراسانی‌که فیلسوف و عارف وطبیب وتاجررا درکنارهم‌داشت‌وامپراطوری‌عظیم (سلجوقی) که عرصهٔ تاخت‌وتاز واقتدارش از انطاکیه تا جیحون‌گسترده بود ، می‌بایستی مردانی‌چون‌خیام راکه با تمام بدبینی ستایشگر حیات بود در دامان خود بپرورد . مردی‌که هرگز چون بودا نمی‌انگاشت‌که زندگی شرّ است . شاعری‌که ازیکسو چشم به ستارگان داشت وازسوی‌دیگرنگاهش برخطوط واشکال هندسه اقلیدس دوخته شده بود .

ازسوی دیگر تمدن هند مداری بسته بودکه فقط‌گذرگاه فاتحین بود . وکاست هندی هیچگاه ازآبشخور تمدنی عظیم چون یونان سیراب نشد . درحالیکه ستایش وتقدیسی‌که خیام برای‌مردان‌جاودانهٔ علم چون‌اقلیدس، جالینوس، آپولونیوس، وبویژه ارسطو قائل‌بود واحترامی‌که به فیلسوفان مشّائی چون ابن‌سینا و رازی می‌نهاد ، قابل توجه است .

لیکن آنجاکه خیام دراثر یأس فلسفی به نوعی نیهلیسم میرسد ، واندیشهٔ او دراطراف هیچ بودن حیات دور می‌زند ، تشابه اندیشهٔ اورا با « شانکارا » بزرگترین فیلسوف هند ، برأی‌العین میتوان یافت . «شانکارا» میگوید: جهان « مایا – Maya » است‌که اگربخواهیم این واژهٔ فلسفی‌را تفسیرکنیم ، می‌توان آنرا به نوعی پرده ، وهم ، خیال یا جهل جهانی ونوعی‌توهّم جهانی تعبیرکنیم ؛ یعنی به زعم شانکارا همیشه غیرواقعیت ، ضمیمهٔ واقعیت می‌شود واین زائیدهٔ نادانی بشر است . شانکارا می‌گفت : طنابی‌راکه درگوشه‌ای افتاده ، ماری می‌پنداریم‌که چنبره زده است ، وحتی ممکن است به دیدن آن ترس برما چیره‌گردد . اما این مار نمودن فقط یك توهّم است ؛ آهسته جلو میرویم ، وبعد غیرواقعیت را از واقعیت ، تفکیك می‌کنیم ؛ آنچه‌که آنجا افتاده طنابی بیش نیست .

این وهم ذهنی زائیدهٔ نوعی جهل است ، که چون وسیلهٔ یك عمل ذهنی دریده شد ، واقعیت تجلی می‌کند .

آیا دراینجا شبح «کانت» دربرابر چشمان ما مجسم نمی‌شود ؟ چراکه نبوغ فلسفی‌کانت نیز این مسأله را شکافت که میان «فنومن» و «نومن» یا «نمود» و «بود» فرق وتمایز اساسی‌قائل‌گردید. خلاصه اگربگوئیم‌که شانکارا اعتقاد داشت، جهان سراب است وخواب وخیالی بیش نیست ، درخواهیم یافت‌که خیام نیز همین اندیشه را دریك رباعی بدین‌گونه بیان وگنجانده است :

شادی بطلب‌که حاصل عمر ، دمی است
هرذره ز خاك کیقبادی و جمی است

احوال جهان‌و اصل این عمر چه هست؟
خوابی و خیالی و فریبی و دمی است

این رباعی به صورت دیگر نیز نقل شده‌که با مصراع : شادی مطلب . . . آغازمی‌گردد وهدایت در «ترانه‌های خیام» معتقد است صوفی‌نماها و دشمنان خیام ترکیب شادی بطلب را به عمد به مطلب تغییر داده‌اند . اما نوع دیگری‌که نقل شده عبارت است از :

شادی مطلب‌که حاصل عمر، دمی است
هرذّره ز خاك کیقبادی و جمی است

احوال جهان و اصل این عمرکه هست
خوابی و خیالی و فریبی و دمی است

اما آنچه‌که خیام را ازشانکارا متمایز می‌کند ودرفلسفهٔ « لا ادریّه » به مشرب ومکتب‌کانت نزدیك می‌سازد ، اینستکه شانکارا معتقدبودکه می‌توان واقعیت را ازغیرواقعیت بادریدن پردهٔ جهل ونادانی بازشناخت وبازیافت . فکرعرفانی اوموجب می‌شد تا بینگارد ، واقعیت شناختنی‌است و بُرد فکر انسانی قادر به شناخت است . لیکن خیام چون‌کانت معتقد است‌که حوزهٔ عقل وشناخت آدمی محدود ومحصور است . حتی در رباعی زیر خیام واژهٔ پرده را بکار برده‌که شباهت زیادی به « مایا »ی شانکارا دارد :

اسرار ازل را نه تو دانـی و نه من
وین حرف معمّا ، نه تو خوانی و نه من

هست از پس پرده گفتگوی من و تو
چون پرده بر افتد ، نه تو مانی و نه من

دراینجا فکر خیام درمورد اسرار ازل‌که همان مسائل متافیزیك یا مابعدالطبیعه است به نوعی « لاادری — نمیدانم » کامل ورسیدن به بن‌بست فلسفی منجرمی‌گردد . گوئی‌دراینجا خیام وغزالی ناگهان وناخودآگاه ازدو راه بهم میرسند ودست یکدیگررا می‌فشارند !

* * *

ازآنجاکه بودا مصلح ونماینده وپیامبر تمامی فلسفه‌های رواقی وتارك دنیائی است ، وحاوی بدبینی ژرف درنگرش به حیات وهستی است ، می‌توانیم اورا درنقطهٔ مقابل خیام قرار دهیم کـه متفکری دنیادوست بود . کافی است کتاب «نوروزنامه» اورا بازکنیم تا ببینیم‌که خیام چگونه باآن سبك نگارش و نثر ساده و زیبا ، از تمامی تجلیات حیات ، تجلیل می‌نماید . نوروز و سنن نیاکان خودرا چسان با عظمت یاد می‌کند ، درهمین سطور وصفحات است‌که چهرهٔ یك ایرانی‌نژاده وآریائی‌منش را دربرابر خود مجسم می‌بینیم . بی‌ترس ازتعصّبات مذهبی ، شراب ارغوانی‌را می‌ستاید وفصلی‌ازکتاب را به می اختصاص میدهد ، چرا که : «فضیلت شراب بسیار است .» زیباترین افسانه و اسطوره را دربارهٔ پدیدآمدن شراب که چگونه وکجا آنرا ساخته‌اند ، یاد می‌کند . از انگور هرات سخن‌می‌گویدکه به صدرنگ جلوه دارد ، وبه‌صراحت می‌گوید بهترین انگور جهان ، درهرات‌است . اینجا سیمای بشّاش یك طبیعی‌دان‌که عاشق آفتاب وگل وشراب ومظاهرزیبای زندگی است نمایان می‌گردد . اما بودا بهشت پدر را رها کرد ، از شراب وگل و لعبتان‌گسست وگذشت ، و برای رستگاری از «نیروانا» ونیستی محض نهراسید . او بدنبال بهشت‌گمگشته ، سودا زده و آسیمه سر ، رفت . وحال آنکه خیام بهشت را درهمین جهان می‌جست :

ای دل تو به اسرار معمّا نرسی
در نکتهٔ زیرکـان دانا نرسی
اینجا به می لعل بهشتی می ساز
کانجاکه بهشت‌است، رسی‌یانرسی؟!

او فصلی را در نوروزنامه به زیبائی وجمال وروی‌خوب اختصاص میدهد ، همان زیبائی‌که درترانه‌های او نیزچشمگیر است . آنجاکه با ترکیب چند واژه ، طبیعت را با زیباترین بیان برایمان ترسیم می‌کند :

ابر آمد و باز برسر سبزه گریست
بی بادهٔ گلرنگ نمی‌باید زیست
این سبزه که امروز تماشاگه ماست
تا سبزهٔ خاك ما تماشاگه کیست !

اگربودا باآغوش باز به‌استقبال نیروانا ونیستی میرود ، و رستگاری را درفناشدن می‌بیند و ازجهان می‌گسلد ، خیام نه‌تنها زندگی را نفرین نمی‌کند ، بلکه آن حیاتی راکه بقول «برگسون» درصدها گلبرگ وشکوفه معطر ، درتبسم طفل ، در رنگین‌کمان آسمان و در رمهٔ سینهٔ کوه تجلی می‌کند ، عاشقانه مهر می‌ورزد وبهترین ستایش‌ها را ازآن می‌کند ، اما افسوس‌که مرگ وتباهی درکمین است ، وویرانی ، باغ جهان را تهدید می‌نماید ، ازهمین روست‌که درنوروزنامه ، مدام دم ازآبادانی میزند وپادشاه وقت را به دادگری وآبادان ساختن ایران تشویق وترغیب می‌کند . حتی ازسلطان میخواهدکه ساختمان رصدخانه ناتمام را به پایان برد .

اما آیا خوشبینی خیام با یأسی تلخ درنیامیخته است ؟ او مارا به مجلس شراب وطرب می‌برد ، ساقی برایمان از سبو ، می درساغر می‌اندازد ، مجلس عشرت ازگل ومُل ، فضا را عطرآگین وسکرآور می‌کند ، لیکن وقتی شراب خیّامی را نوشیدیم ومست شدیم وبه چشمان سیاه ساقی‌خیره‌گشتیم ، ناگاه اشارهٔ انگشت خیام به تابوتی‌که درکنار بزم پرده از رویش برداشته شده ، مستی از سرما می‌پراند . می‌گوید خوش باش ، اما درهمان‌لحظه با اشارت وکنایت ، گورستان ، کفن ، تابوت را دربرابرمان مجسم می‌سازد . این سخنان ازدهانهٔ تنگ‌کوزهٔ شراب بیرون می‌آید :

لب برلب کوزه بردم از غایت آز
تا زو طلبم واسطهٔ عمر دراز
لب‌برلب من‌نهاد و می‌گفت به راز
می خورکه بدین‌جهان‌نمی‌آئی باز

*

حتی مرگ خودرا شکوهمند وصف و وصیت می‌کند :

ای هم‌نفسان مرا ز می قوت‌کنید
وین چهرهٔ کهرباء چویاقوت‌کنید

چون درگذرم به می بشوئید مرا
وز چوب رَزم تختهٔ تابوت کنید

این رباعی که حتماً درسنین کهولت سروده شده ، وبحق ازبهترین رباعیات خیام است ، نشان میدهدکه شاعرزیباپرست، با تمامی ترسی که ازمرگ دارد ، میخواهدکه پیکرش را بـا شراب بشویند وتابوتش را ازچوب تاك بسازند وبرگورش گل بیفشانند . این نشان میدهدکه او حتی بعدازمرگ نیزمیخواهد دوستدار زیبائی وشکوهمندی باشد . آیا بدینسان فلسفهٔ خیام ، حکمت بودا را محکوم ومردود نمی‌شناسد ؟

اندیشهٔ خیام ، مدام درحول‌وحوش نیستی دور می‌زند ، گوئی شبح مرگ ، دائماً درمحراب شعر او درکمین است . «فروغی» که درشعروادب وفلسفه ، به یقین درزمرهٔ چیرگان وخبرگان بشمار است ، وشوپنهاوررا همانقدرخوب می‌شناخت که سعدی را درتدلیل و تعلیل این مسأله ، عقیده دارد که عمرخیام حتماً عزیزانی‌را ازدست داده ونیمی ازنومیدی‌وتلخی زبان او زائیدهٔ سوگ او دریادکسان ازدست شده ، بوده‌است . به‌گمان ما این پندار وحدس فروغی تاحدی می‌تواند راهنمای نگرش ما باشد. چراکه خیام عمری‌دراز کرده (بقول «بایرون» خوشبخت کسانیکه جوان میمیرند و مجبور نیستند مرگ دوستی ، عشق ، زیبائی و عزیزان را شاهد باشند . چنانکه خودش نیز جوان مُرد) وقریب یکقرن زیست ، ودراین زمان دراز ، مرگ بسیارکسان را نظاره‌کرد . با این همه میدانیم کسان بسیار بوده‌اندکه مرگ بسیارکسان دیده‌اند ، و با اینهمه دربند نومیدی نیفتاده‌اند . پس‌آیا برای توجیه و تبیین بدبینی ومرگ‌اندیشی او ، نباید به دنبال کشف علل ودلائل قاطع‌تر وقانع‌کننده‌تر باشیم ؟

* * *

سخن از بودا بود وتصمیم راسخ او مبنی‌بر بازنگشتن به خانهٔ پدری . او هنگامیکه ازجنگل به بنارس رفت هنوز تنش آغشته به عطرگلهای وحشی جنگل بود . آنقدر آرام وسبکبارگام برمی‌داشت که‌گوئی به زمین زیرپایش نیز شفقت می‌ورزید . او به‌همان آرامش جاودانه‌که آرزوی فیلسوفان رواقی و اپیکوری است ، رسیده‌بود . خوب‌بگوئیم : رستگار شده بود . بودا یك اندیشه‌گر بی‌خداست . او اعتقاد داشت‌که نه درآسمان ونه درزمین هیچکس فریادرس نیست . آدمی را فقط خویشتن می‌تواند رهائی بخشد ، نه ازبالا ونه ازپائین ، کسی دستی نمی‌گیرد . به عبارتی دیگر : آسمان تهی است . اینجا دو اندیشهٔ بودا و خیام ازیك دوراهی بهم می‌رسند . اما تقاطع وتوافق ایندو موقت وگذراست ، زیرا بی‌درنگ ازهم جدا شده ، هریك سرخویش می‌گیرد وبراه خود میرود. خیام شاید به‌پیروی ازارسطو وابن‌سینا به مطالعهٔ فلسفهٔ مابعدالطبیعه گرایش‌داشته لیکن درشعرش که آفریدهٔ حساس‌ترین‌لحظه‌های تفکر اوست به مابعدالطبیعه پشت میکند :

آنانکه محیط فضل و آداب شدند
درجمع‌کمال شمع اصحاب شدند
ره زین شب تاریك نبردند برون
گفتند فسانه‌ای و درخواب شدند

بنابراین با دو سیمای متفاوت ازخیام روبرو هستیم . آنجاکه خیام با خطوط و اشکال هندسهٔ اقلیدسی و چشمك ستاره‌ها سروکار دارد ، سیمایش سخت خاضع ، متین وعالمانه است . اما درعرصهٔ شعر ، آنجاکه میخواهد با یك تفکر غالی ، مسائل ومعماهای حیات بشری را درچهارمصراع ، خلاصه وفشرده‌کند ، سیمای دیگری بخود میگیرد . فیلسوف نیشابور به نظام‌ها ودستگاههای فلسفی ما انسانها ، لبخند می‌زند ، تو گوئی‌تبسم او ، یادآورلبخند بوداست. آنچه بافته‌اندوگفته‌اند، ازدیدگاه او افسانه‌ای بیش نیست چراکه عقل ، آنجا که میخواهد ازحصارها ومحدوده‌های خود بیرون تازد وتاری را که بدورش‌تنیده شده بگسلد وبه اسرارآنسوی ماده ومحسوس، دست یازد ، از سرجهل وقصور ، به افسانه‌گوئی وقصه‌پردازی توسل می‌جوید . بجای‌آنکه بگوید نمیدانم ازسرغرورمی‌گوید می‌دانم . اما تمامی مذاهب وفلسفه‌ها ، کفرودین ، شك‌ویقین ، همه بی‌جواب می‌مانند . خیام سئوالات بزرگ طرح می‌کند ، لیکن پاسخی ندارند . بقول حافظ : . . . . . که‌کس نگشود ونگشاید به حکمت این معما را .

شگفتی‌آور اینکه با شاعر فیلسوفی روبرو هستیم کـه آفریده‌های فلسفی ، مذهبی ما هرگز به حیرتش نمی‌آورد . گوئی همه را قصه می‌انگارد وچنین ریشخند میکند :

قومی متفکّرند در مذهب و دین
قومی متحیّرند در شك و یقین
ناگاه منادی‌یی درآید زکمین
کای‌بیخبران، راه نه‌آنست‌و نه‌این

اگرعصرخیام را درپیش چشم مجسم‌کنیم که علم‌کلام در نظرمتکلمین، بهترین خادم دین بود، و درزیر رواق هرمسجد، اشعری ، معتزلی ، شیعی ، سنّی ، باطنی ، قرمطی و فِـرق دیگر ، ساعاتی طولانی به مجادلات لفظی و مناقشات کلامی می‌گذراندند ، و هـرکس به تهمت الحاد و ارتداد ، متهم می‌شد ، به خواری تکفیرمی‌گردید ، وحتی‌غزالی ، بزرگترین عالم عصر ناگزیرشد برای اجتناب ازخطرتکفیر ، بحث‌وجدل را به «طفلان عراق . . .» واگذارد وبغداد را ترك‌گوید . می‌بینیم که خیام هوشمندانه درچهارمصراع ، چگونه همه را پوزخند می‌زند ودرمیان قیل‌وقال حکماء صدای منادی مرگ راکه درکمین است به‌گوش می‌رساند : ای بیخبران ، راه نه آنست و نه این .

علاقه‌بندی

علی‌اکبر علائی

«ماشین» برای بشرهم سازنده وهم ویرانگر بود . تمدن ماشینی درحالیکه ارمغانهای بسیاری با خود همراه داشت ، بسیاری‌ازآفرینش‌ها وپدیده‌های گذشته را نیزمنسوخ یا ویران کرد . هنر «علاقه‌بندی» یکی ازاین پدیده‌هاست که زیرضربات مداوم ماشین درحال احتضار است .

«علاقه‌بندی» را درزمره صنایع مستظرفه نام میبرند ، اما درحقیقت این صنعتی است که بیشتر به هنر نزدیك است وهنری است که بخاطرخصلت فنی‌اش با صنایع دستی قرابت می‌یابد . درحقیقت «علاقه‌بندی» دارای ماهیتی هنری است که ازسرچشمه ذوق وقریحه سیراب میشود ، اما قالب وپرداخت فنی‌اش مستلزم مهارت ونوعی تکنیك بدوی وبهره‌گیری از وسایل صنعتی‌است ، گیرم که این وسایل ابتدائی و دستی‌باشد.

موجبی که «علاقه‌بندی» را دربرابر ماشین ضعیف کرد وبه ماشین امکان داد تا برآن فایق آید ودگرگونش کند ، بیش ازهرچیز مقتضیات اقتصادی است ، چراکه کاری راکه یك علاقه‌بند درطی یکماه با وسایل ساده دستی انجام میدهد ، ماشین ظرف چند ساعت به پایان میرساند . ظهور ماشین در عرصه هنر علاقه‌بندی نخست درکیفیت این هنر تغییراتی را باعث شد وبتدریج این تغییر به تبدیل انجامید وهرچه دخالت ماشین در بافتن علاقه‌بندی فزونی گرفت آنـرا از اصالت هنری‌اش دورکرد و بشکل یك مصنوع ماشینی درآورد . با اینحال هنوز نیمی از وسایل علاقه‌بندی دستی است وبهمان نسبت ظرافت ذوقی آن برجاست . . .

* * *

علاقه‌بندی یك هنـر یا فن تزئینی است . این ویژگی علاقه‌بندی را ازنخست بصورت یك هنرکاخ‌نشین و اشرافی درآورد . خواستاران علاقه‌بندی درگذشته بیشترطبقات متمکن بودند ، اما ماشین همچنانکه هویت فنی این پدیده را بیشتر کرده انحصار آنرا نیز ازمیان برد وآنرا به میان مردم آورد .

اشرافی‌بودن علاقه‌بندی درگذشته بیشتربخاطرآن بودکه وقت وکارزیادی صرف بافتن آن میشد وناگزیر بهای آن بالا میرفت وازدسترس طبقات‌کم درآمد دورمیشد . کاخ سلاطین ورجال و شخصیت‌های ممتاز روزگاران کهن بهترین عرصه هنرنمائی وابراز ذوق علاقه‌بندان‌بود وپاره‌ای‌ازیادگارهای‌نادر وگرانقدر این دوران اینك درموزه‌ها ودرکنار بازمانده‌های پربهای‌گذشته‌هاست . درباره زمان پیدایش وسیر دقیق تکامل علاقه‌بندی آگاهی بسیاری نیست ، اما دراین‌باره شواهد زیادی دردست است که حکایت از تکامل و تنوع تدریجی اشکال علاقه‌بندی میکند. فی‌المثل عصرصفوی ، دوره اوج وپیشرفت وتکامل این حرفه درایران بوده است . دوران صفویه دوران آفرینش‌های هنری وشکوفائی ورونق بیسابقه صنایع وهنرهای دستی بود ، ودراین میان «علاقه‌بندی» جای خاصی داشت . این‌نکته را ظهورعلاقبندان نامداری‌درعصرصفوی‌ویادگارهای نادر علاقه‌بندی آن دوره تصریح میکند .

مراجعه بفرهنگهای معتبرفارسی‌وتحقیق وبررسی درباره واژه علاقه‌بندی می‌تواند درروشن شدن طرزکار وکم‌وکیف علاقه‌بندی در دورانهای‌گذشته مارا یاری دهد . برای این منظور ناگزیر باید روشی را انتخاب‌کنیم که دربررسی هرواژه مرکب بکار میرود ، بدین معنی‌که درباره معانی ریشه اصلی‌آن واژه وهم‌چنین معانی لغات مشتقه ، کاوش وتحقیق‌کنیم . باین ترتیب مطالعه معانی‌لغات علاق ، علاقه ، تعلق ، علائق‌وسرانجام «علاقه‌بند» در درك واضح‌کلمه علاقبندی ونمایاندن بخشی از تاریخ‌گذشته این هنروطرزتلقی‌مردم ازآن ، تنها ومطمئن‌ترین شیوه به نظرمیآید .

۱ ــ علاق :

علاق : گسحاب(عربی) آنچه بدان روزگذرانند ازعلف وقوت ونیز به معنی راه‌که ازآن چرخ چاه آویزند ــ رسن دلو ــ علاق‌کقطام امراست ازتعلق یعنی درآویز وچنگ درزن (آنندراج)

علاق : دوستی ــ نظر ونگاه ــ رسن دلوکه ازچرخ چاه

www.KetabFarsi.com

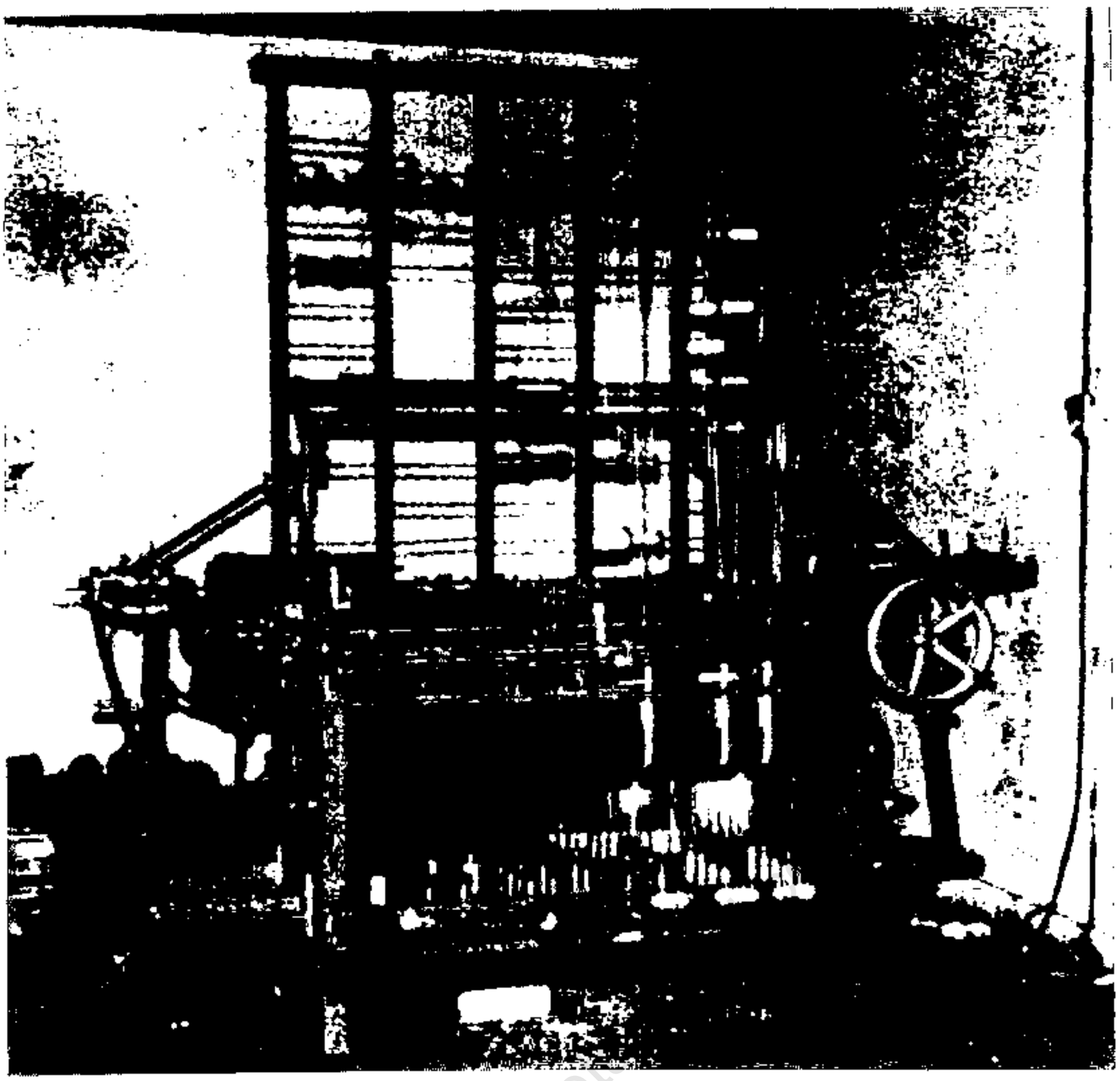

ماشین مخصوص کارهای علاقبندی

آویزند ــ رسن آویخته (منتهی‌الادب) .

علاق : دردستور زبان عرب اسم فعل است – بمعنی فعل امر یعنی بیاویز وچنگ بزن (قطرالمحیط) .

علاق : بفتح اول یکنوع گیاه است (اقر – الموارد) .

۴ ــ علاقه :

علاقه : آویزش‌دل – مناسبت میان‌دوچیز– رابطه معنوی باکسی داشتن مثل دوستی ودشمنی – آنچه معیشت بدان توان کرد – بکسر اول جسم ظاهری‌که بسته وآویزان باشد بچیزی مثل دوال وتازیانه وشمشیر– علاقه بمعنی زیوروپالکی‌وغیرآن (غیاث‌اللغات) .

علاقه : بفتح «ع» علف وخورش روزگذار – راه – آنچه بران چرخ چاه آویزند – چرخ چاه – رسن دلو – دلو بزرگ – ونیز چرخ دلو یا رسن آویخته دربکره – خواست – بهترین وقیمتی‌ترین مال وشترکه جهت خواربار همراه قوم فرستند – دوستی لازم قلبی وخصومت از اضداد است .

بکسر (ع) آنچه جهت زندگانی‌کافی وبسنده باشد – مهروکابین‌که برذمهٔ ناکح لازم نمایند .

علایق جمع است وعقبای آویزش – آنچه بدان روز گذرانند ونیز علاقه جسم ظاهری‌که بستد وآویزان باشد مثل دوال و تازیانه و شمشیر– زیور و پالکی و غیرآن – بریدن وگسستن مستعمل – فارسیان بمعنی طره دستار استعمال‌کنند (آنندراج) .

علاقه : بدل دوست داشتن است (اقر– الموارد) .

علاقه : بکسر «ع» آنچه از میوه بدرختان آویزند – دوستی داشتن و خواهش‌نمودن (منتهی‌الادب) .

اما درادبیات فارسی چنانکه مؤلف آنندراج نیز اشاره کرده است علاقه بیشتر بمعنی طره دستار استعمال شده است . ابیات زیر درتأیید این نظر است :

به سایه علم مصطفی درآن عرصه
کز آفتاب شود خم علاقــه دستار

« عوفی »

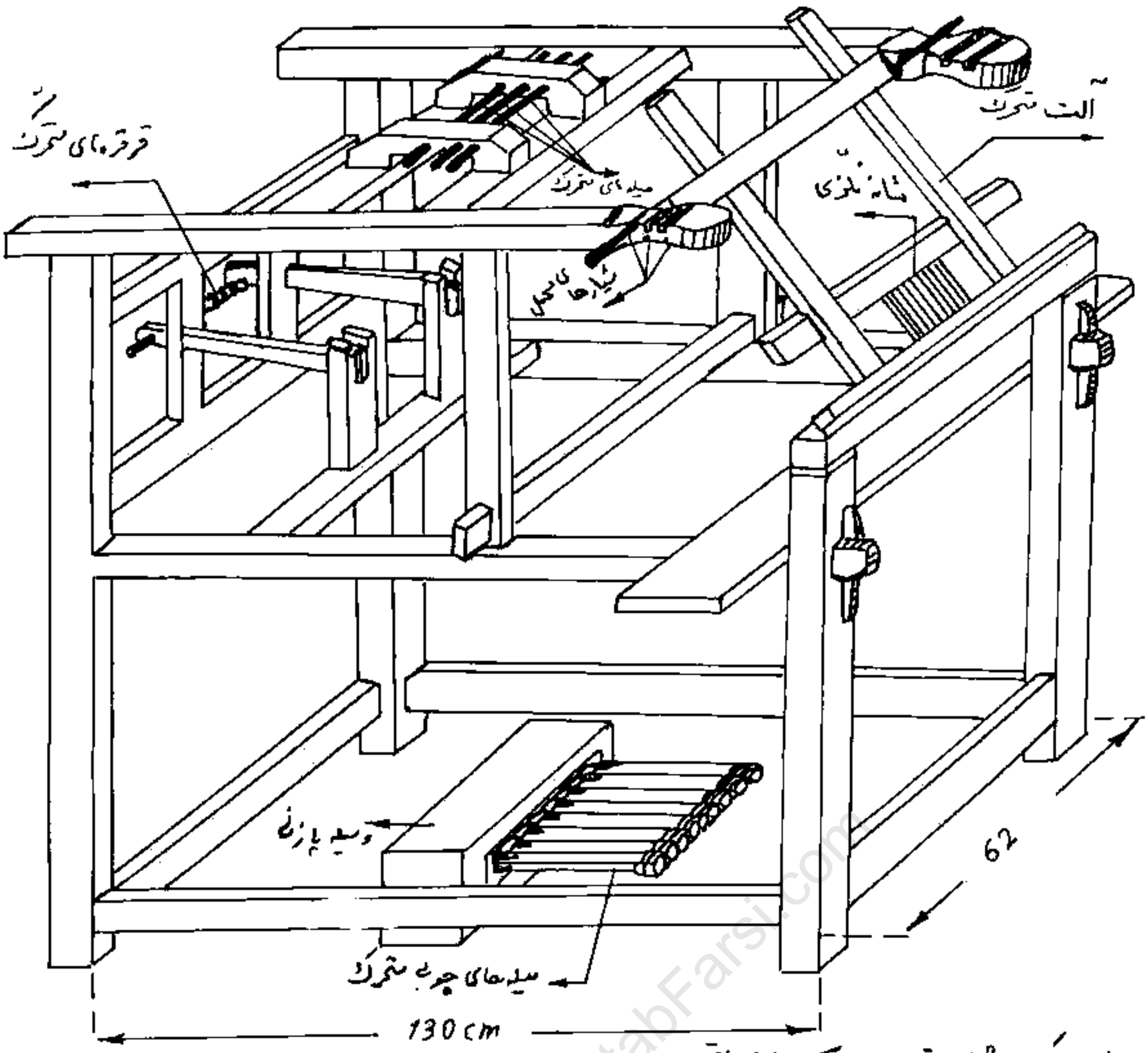

شکل ۲ طرحی از یک ماشین دستی کارگاه آقای حسن یراقچی

طرحی از یک ماشین دستی کارگاه آقای حسن یراقچی

www.KetabFarsi.com

تذروبال گشاید ز ذوق برسر سرو
چنانکه برسر خوبان علاقه دستار
« سلیم »

در ابیات زیر علاقه بمعنای دلبستگی وعلاقه باطنی‌وقلبی بکار رفته است :

زمین شورکند تلخ آب شیرین را
ببر علاقه وپیوند زود ازاین مردم
« صائب »

درسر برای تاج نداردکنون ، که داشت
در کوچکی علاقــه بدستار طره دار
« میرزا عبدالغنی قبول »

علاقه‌ام ز تو بگسست و ازحیات بریده
تو پا مکش ز سرم گرطبیب دست‌کشیده
« ابوطالب کلیم »

۳ ــ علاقه بند

علاقه بند : فارسی ، آنکه ابریشم بافد ــ رشته وغیره از ابریشم سازد ومهبندی بطوه‌گویند (آنندراج) .

علاقه بند : سازنده نوار وقیطان ــ کسیکه ابریشم تابیده ونوار وقیطان فروشد (منتهی‌الادب) .

واژه علاقه بند درادبیات فارسی بکسی اطلاق می‌شدکه حرفه او ساختن وفروش قیطان ونوارهای ابریشمی باشد .

سراج‌المحققین دربیت زیر درمصرع اول علاقه را بمعنای دلبستگی ودرمصراع دوم بمعنای رشته ویا بند بکار برده است:

از بس بود بزلف بتانم علاقه‌ای
چشمم بود تمام دکان علاقه‌بند

وحید قزوینی قطعه‌ای تحت‌عنوان «علاقبندان» داردکه ذکرآن بی‌مناسبت نیست :

در راسته علاقه بنـدان دام نگهی کشیده الوان
استاد نشسته پا کشیده اطفال بگرد او تنیده
خسبیده‌ودست‌جمله‌برکار مانند دو عنکبوت برتار
کس را آزادگی پسندند این قوم همه علاقه بندند
سوراخ‌بود دلم چو انبان از قیطانهای موش دندان

چنانکه ازمفهوم شعر برمیآید علاقبند درکارگاه خود بخاطر تراکم وظرافت‌کار وصرف زمان زیاد برای بافتن علاقه‌بندی مانند کارگاههای فرشبافی ازکارگران خردسال استفاده میکرد .

سیر ومرور در فرهنگهای معتبر فارسی نمایای این نکته است‌که درگذشته علاقه‌بند به‌کسانی اطلاق می‌شدکه سازنده وفروشنده نوار وقیطان ابریشمین‌بودند . اما این حرفه‌کوچك که درابتدا منحصر به ساختن وفروختن چند نوع نوار وقیطان بود بتدریج به‌گونه دیگر حرفه‌ها وصنایع دستی موارد استفاده متعدد پیداکرد ودرنتیجه رشته‌های متنوعی دراین صنعت ایجاد شدکه بذکر آنها خواهیم پرداخت . متأسفانه درحال حاضر هنر علاقبندی دربسیاری شهرهای ایران رواج دیرینه را از دست داده است ، تنها درشهرهای اصفهان وکاشان ویزد وقم هنوز علاقه‌بندی ازرونقی نسبی برخوردار است . دراصفهان حتی بازاری باین نام وجود دارد . درتهران بازار علاقبندان ازبین رفته وفعالیتهای مربوط باین هنر درچند کارگاه خیلی کوچك ، محدود شده‌است . وسیعترین‌ومجهزترین کارگاههای علاقه‌بندی فعلی تهران متعلق به‌آقای حسن یراقچی فرزند مرحوم حاج محمدعلی یراقچی است‌که خود ازعلاقبندان بنام بوده است .

علاقبندان نامی گذشته

تواریخ گذشته کمتر ازعلاقه‌بندی‌وعلاقه‌بندان‌چیره‌وهنرور دیرین یاد کرده‌اند . دربخشها و فصولی‌که مورخین به هنر وهنرمندان اختصاص داده‌اند اغلب ازنام علاقه‌بندان نشانه‌ای نیست، فقط گاه وبیگاه درگوشه وکنار به‌انگیزه‌های‌گونه‌گون ازعلاقه‌بندان یاد شده‌است .

استاد یحیی ذکاء‌که با دقت وحوصله‌ای‌که تنها درروح محققین وشیفتگان‌کشف وآگاهی است ، دراعماق تاریخ ودر لابلای‌اسنادومدارك گذشته ، چهره‌های‌برجسته حرفه علاقه‌بندی را یافته‌اند وحاصل‌این‌کاوش دراین‌بخش‌ازمقاله «علاقه‌بندی» مورد بهره‌گیری بسیارما بوده‌است . ازآنجاکه اکثرعلاقه‌بندان گذشته ذوق وطبع شاعری داشتند درمتون تحقیقی آقای ذکاء از اینان گاه بنام « موزون » و « موزونان » نیز یاد شده‌است وبرخی ازاین متون ازعلاقبندان با عنوان « شعربافان » یاد کرده‌اند . « شعرباف » دراینجا بمعنی سراینده و شعرآفرین نیست چراکه نوعی بافندگـی با مو یا ابریشم را درگذشته «شعربافی» میخواندند[1] .

دمشکی همدانی: ازمردم زادگان همدان وپسرحسن‌بیگ لنگ درودآبادی بود ، او درفن علاقه‌بندی سرآمد اقران و امثال مینمود ولی بینهایت لوند و ولگرد و بی‌باك و بدنفس بود وازاین‌رو درتبریزعسس‌باشی شد . ص۱۹۷ مجمع‌الخواص وتکمله ٤ صفحه ۱۸۳ آئین اکبری .

شراری همدانی : آدمیزاده وبرادر مولانا رشکی است . او نیز درفن علاقبندی بدیل است وموزون نیز هست ص ۱۹٤ مجمع‌الخواص .

حاج مظفر : ولد علیرضا بیك تبریزی ساکن عباس‌آباد اصفهان است . مدتی بعلاقه‌بندی‌که حرفت‌آبائی او بود مشغول شده بعدها به سلك شعرا درآمده به هندوستان رفت . ص ۳٤۸ دانشمندان آذربایجان (مرحوم تربیت) .

درصفحه ٤۲٦ صبح گلشن نیز بمطلب فوق‌اشاره رفته‌است.

آقا نبی شیرازی : بزرگ‌منش وخوش اوقات بود . طبع درویشانه داشت وبرای‌کسب معاش‌بعلاقه‌بندی همت می‌گماشت، ص ۱۹۸ طبع گلشن .

فردی : تبریزی ، در اول بکسب علاقه‌بندی مشغول بود وازمعمّا ودیگرفنون شعرخالی نبود ، تحفه سامی ص ۱٤۲ .

آمینای رشتی : علاقه‌بند بی‌بدیل بود درنهایت خوش – خلقی ، چیزی نخوانده بود وسواد نداشت وازتتبع بسیار شعر می‌گفت ، نصرآبادی صفحه ۳۸۰ .

میرصنعی : ازاهالی‌نیشابوراست. درویش‌منش وریاضت‌کش‌است ودرفن شعر ازراهنمایان اینجانب (صادقی‌بیگ‌افشار) وحقیر اکثر رسائل ضروری شعـری را در حضور ایشان گذرانیده‌ام . درمدتی متجاوز ازسه سال ندیدم‌که سر ببالین استراحت بگذارد ، درصورتیکه تقریباً نود سال داشت .

لطافت وتراکت طبعش بیشتر ازآن است‌که وصف توان کرد . درفن علاقه‌بندی چنان مهارت داشت‌که با کاشتن گل و دورنگ نوشته بود . بطوریکه ازاسلوب وصافی خارج نشده بود . مصراع این است : «بنگر صنع خدا را بنگر» ازرنگ وافشان وکاغذ وهمچنین ازسرنج وسفیدآب ولاجوردشوئی‌نیز اطلاع داشت . اوصاف حمیده‌اش چندان است‌که شرح آن دراین رساله نگنجد ، مجمع‌الخواص صفحه ٦۸ .

قضائی یزدی : آقا محمدصادق شعرباف و شوقش بشعر– گوئی ، ص ٤۲۵ مجمع‌الفصحاء ، جلد ۱ .

محمدطاهر اصفهانی شعرباف بود . به مجله‌ای درکوشك سکنی داشت . چند سال قبل ازاین بهند رفت و فوت شد . تذکره نصرآبادی صفحه ٤۲۳ .

کسوتی : دریزد بامرشعربافی مشغول بود – تذکره آذر.

خلیف نبرك : پسر حیات است و درجهات حرفیه صاحب وقوف است ، بلکه صاحب اختراع . ازجمله درشعربافی درزیر فلك اطلس نظیر ندارد ، وتا نقش‌پرداز فلك نیلوفری واستاد

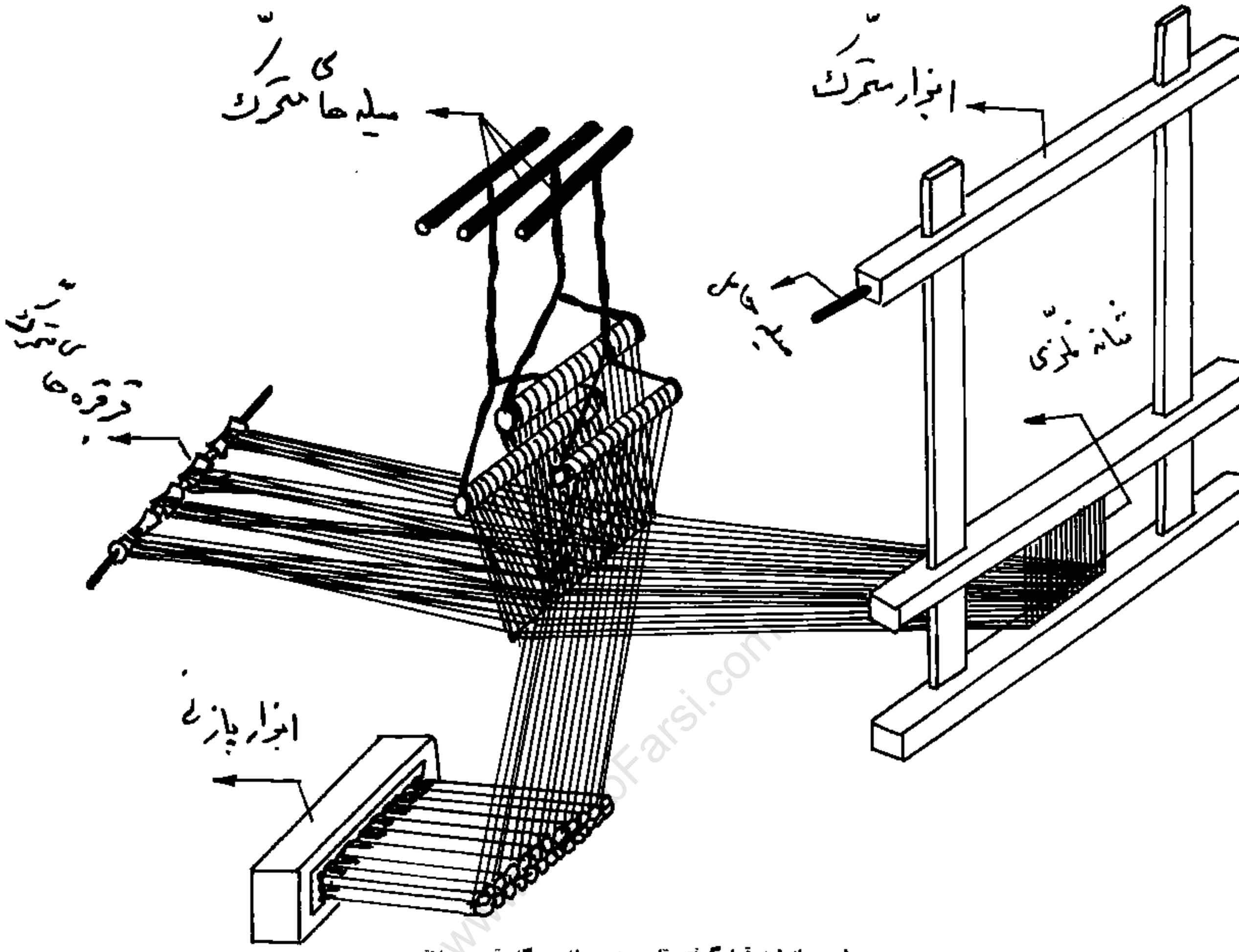

طرحی ازطرز قرارگرفتن تاروپود در یك دستگاه قدیمی علاقه‌بندی

کارخانه معصفری تاروپود لیل‌ونهار برکارگاه روزگارکشیده مثل اوئی ندیدم . تحفه سامی صفحه ۷۸ .

جلالای کاشی‌درکمال‌درویشی ودردمندی‌است. مدتهاست که دراصفهان درفن شعربافی صاحب تصرف بود . اما ذوق شعربافی‌ازآن کسب‌اورا محروم ساخت «یقینی» تخلص‌می‌کرد. تذکره نصرآبادی صفحه ۳۳۶ .

حاج شاه باقر : از اهالی کاشان است . چند دستگاه شعربافی داشت وازآن ثمرهٔ آنچه بهم میرسیده صرف موزونان و دردمندان میکرد . آب‌انباری در محله پشت مشهد کاشان ساخت . نصرآبادی صفحه ۱۳۸ .

* * *

درمیان علاقبندان معاصر افراد مبتکر وچیره‌دستی چون مرحوم حاج حیدرعلی علاقه‌بند استاد مرحوم حاج‌علی‌یراقچی پدر آقای حسن یراقچی را میتوان نام بـرد . مرحوم حاج محمدعلی‌یراقچی‌که تا دوسال‌قبل درقید حیات‌بود ازعلاقبندان

---

۱ – شَعْر : بفتح « شین » و سکون عین بمعنای موی انسان ویا حیوان است وشعار وشعور جمع (فرهنگ عمید) .

شعر : مأخوذ ازتازی موی آدمی – نوعی جامهٔ ابریشمین اعلا و نازك (فرهنگ نفیسی) .

شعرباف : موتاب : مویتاب . شالنگی کسی‌که پارچه ازموی یـا ابریشم بافد (فرهنگ عمید) .

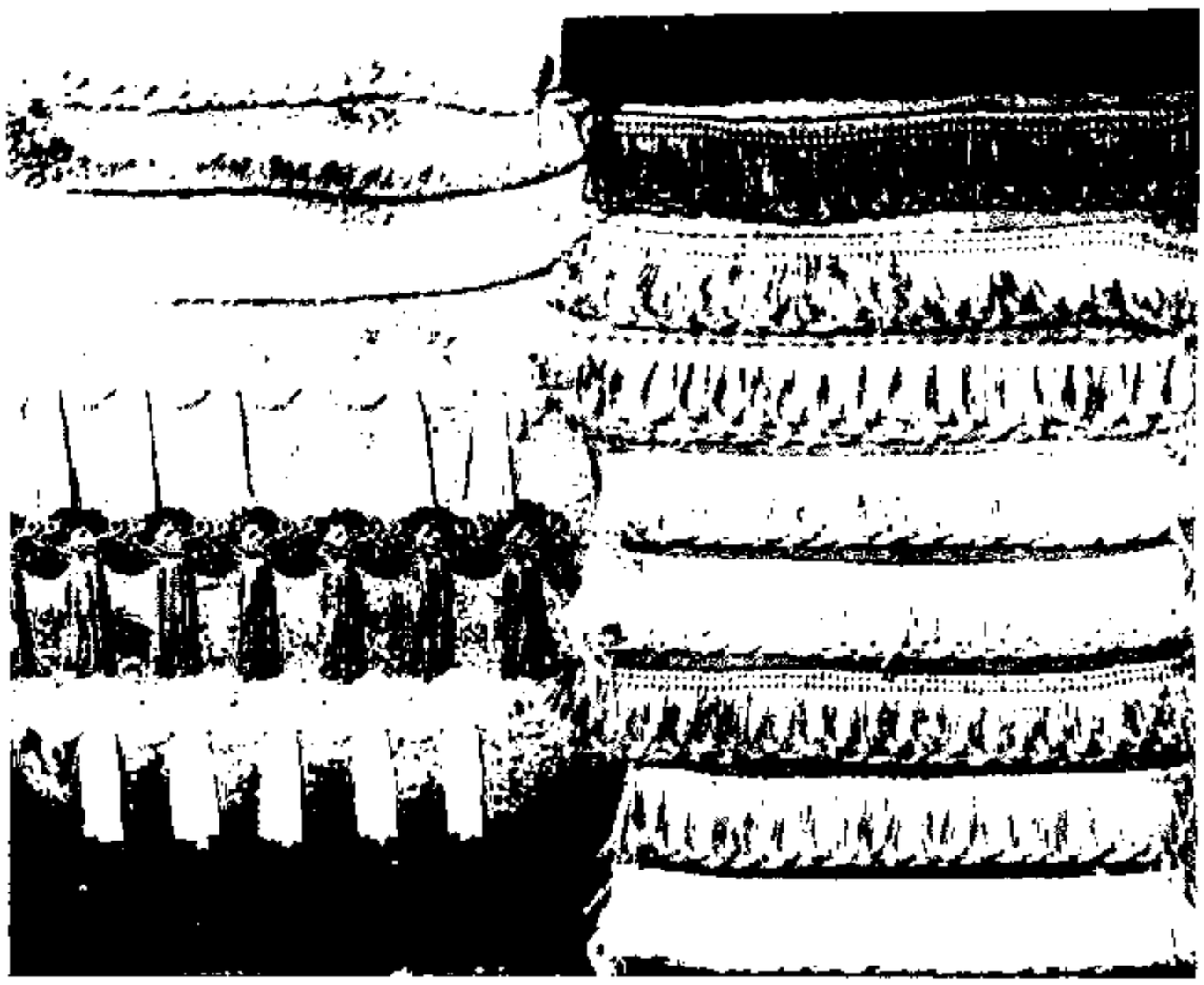

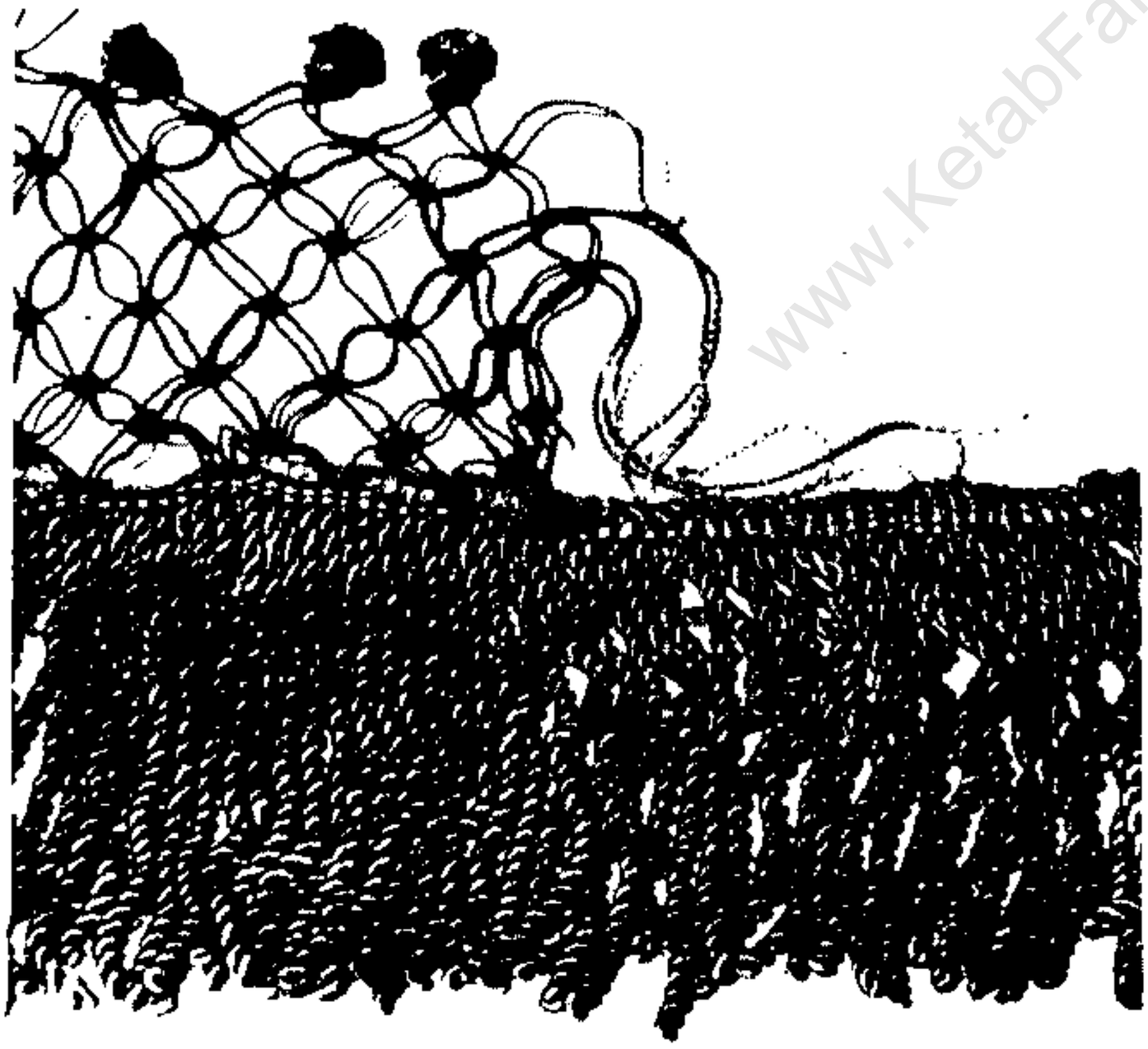

نمونه‌ای ازکلاه که درکردستان تهیه میشود

سمت راست عکس ریشه‌زری سمت چپ عکس سه ردیف

ریشه منگوله‌دار

ریشه مشبك ازکارهای آقای حسن یراقچی

www.KetabFarsi.com

برجسته تهران بود وبه‌گواهی همکارانش زحمات بسیاری در پیشبرد این حرفه متحمل شد. او ابتکارات زیادی بخرج داد وضمناً قسمتی‌ازتزئین در کاخهای سلطنتی را ازدوران قاجاریه تا چند سال پیشتر بعهده داشت . ازدیگر علاقه‌بندان معروف محمدحسین‌یراقچی وآقامیرزا احمد یراق‌باف وحاج‌غلامحسین یراقچی را میتوان نام برد .

* * *

نخ ورنگ عناصر اصلی علاقبندی است‌که بافنده ذوق ومهارت خودرا درچگونگی‌کاربرد آنها نشان میدهد . کار علاقبندی حیطه وسیعی داردکه درمحدوده آن با رشته‌های گوناگون ظریفی رودررو میشویم :

نقده دوزی، ده یك دوزی ، ملیله دوزی، منجوق‌دوزی، مرواریددوزی ، پولك‌دوزی ، سجاف‌دوزی ، مغزی‌دوزی ، فتیله دوزی (آجیده) ، قلاب‌دوزی، یقه دوزی (سلسله دوزی) ، لمسه‌دوزی ، سوزن‌دوزی ، شماره‌دوزی (مریشکا) ، پیله‌دوزی، آئینه‌دوزی ، تکه‌دوزی ، ابریشم‌دوزی ، گلدوزی ، زردوزی، سیم‌بافی ، زرکشی . و با اینکه رشته‌های فوق هریك مستقل‌اند وتبحر ومهارت متمایزی را می‌طلبند ، اکثر علاقبندان دراین زمینه‌ها نیز دستی بلند داشته‌اند وحتی درپیشبرد این رشته‌ها وتنوع وتکامل آن نقشی مؤثر ایفا کرده‌اند .

تأثیر علاقبندان دررشته‌های یاد شده گاه تا حد ابتکار وخلق وسایلی بوده‌است‌که موجب جهش‌وتغییری‌کیفی دررشته مزبورگردیده است .

بدینسان علاقبندی جایگاه ویژه‌ای‌درمیان‌صنایع‌مستظرفه بخود اختصاص میدهد :

علاقه‌بند با تهیه یراق در پیشبرد زنجیره دوزی مؤثر می‌افتد و یا با تهیه گلابتون و ملیله در پیشبرد ملیله دوزی وگلابتون‌دوزی نقش می‌یابد ودردیگر رشته‌ها نیز به نحوی تأثیر می‌بخشد . . . اینك چگونگی علاقه‌بندی وترکیب عناصر آنرا مرورکنیم :

الف – تهیه نخ : که ازوسایل اولیه و اصلی‌کارعلاقه‌بند است ابریشمین‌است . درگذشته نخ موردنیازعلاقبند به‌شیوه‌های ابتدائی ودستی تهیه می‌شد ، ولی اینك به یاری ماشین‌های مدرن ومجهز تهیه میگردد . علاقبندان پیشین نخهائی ازبعضی فلزات مانند طلا ونقره ومس تهیه می‌کردندکه اکنون این نخ‌ها نیز وسیله ماشین فراهم میشود . بزرگترین صادرکننده این‌گونه نخ‌ها دردنیا درحال حاضر فرانسه وسوئد اند .

ب – رنگ‌آمیزی : رنگ‌آمیزی مهمترین رکن کار علاقبندی است وبیشترین مهارت وذوق درجریان رنگ‌آمیزی بکار می‌آید . جنبه هنرکار علاقبندی بیشتر مرهون ترکیب وتهیه رنگ ، وکاربرد آنست .

علاقه‌بند باید با گذشت زمان مهارت‌کافی‌دررنگ‌آمیزی بدست آورد تا بتواند رنگ نخ‌های سفید ، نوارها ومنگوله‌ها وحاشیه‌های بافته شده را هماهنگ وهمسان با رنگ پارچه‌ای کندکه این نوارها وحاشیه‌ها به‌آن متصل خواهد شد . و با این‌گزینش باید به زبان رنگها راه یابد و جلوه و رخشندگی هررنگ را دررنگ همزادش دریابد .

ج – بافندگی : بافندگی درعلاقبندی یك‌کار شالوده‌ای است. درگذشته وسایل‌اولیه ودستگاههای‌کوچك دستی‌وچوبی قسمتهائی ازکارهای بافندگی را انجام میدادند ، ولی اینك ماشین قسمتی ازکار بافندگی را بعهده‌گرفته است . (ش ۱ و ۲ دو وسیله مدرن و اولیه ماشینهای بافندگی‌را نشان میدهد) .

بخاطر اهمیت اساسی‌کار بافندگی درعلاقه‌بندی ضروری بنظر می‌آیدکه‌کارهای مربوط ببافندگی را تقسیم‌بندی‌کنیم وتا حد امکان بشرح هریك از اجزاء آن بپردازیم : بافندگی شامل ریشه بافی ، یراق‌بافی ، قیطان‌بافی ، طناب‌بافی‌ونواربافی است .

ریشه بافی : قسمت‌اعظم بافت ریشه ، وسیله ماشین انجام می‌گیرد . ریشه‌ها ، همه ابریشمی هستند ودرترئین حاشیه شالها و روسری‌ها (علاقه دستار)، بقچه وسوزنی ، روتختی ورومیزی بکار میروند. نیز استفاده ازآن درحاشیه سایه‌بانها ، جایگاهها ، پرچمها ، مبل‌ها ، لباسها ، دامنه ویالان پرده‌ها بمنظور جلوه‌دادن وزیبائی بخشیدن مرسوم است .

سه نوع اصلی آن با این نامها ومشخصات پیدا میشود :

ریشه مبلی به سه شکل ساده ومنگوله‌وار وشبکه‌دار دیده میشود (ش ٤ و ش ٥) .

ریشه پرده‌ای : به صورتهای ساده ، تك‌تك ومنگوله‌دار تهیه میگردد .

ریشه‌های لباسی : ساده است .

پهنای ریشه‌ها بین ۲ تا ۷ سانتی‌متر تغییر می‌یابد . با پهنای ۲ تا ٦ سانتی‌متر درحاشیه پرده‌ها مصرف میشود . با عرض‌های ٦ تا ۳۰ سانتی‌متر ، درمبل بکار میرود . درلباس انواع ٦ تا ۷۰ سانتی‌متری آن مورد استفاده است .

منگوله‌بافی : قسمتهائی‌ازبافت منگوله بادست وقسمتهایی ازآن با ماشین انجام می‌گیرد . ازمنگوله بیشتر برای ترئین حاشیه پرده‌ها وچادرها استفاده می‌کنند ، هرچندکه موارد مصرف آن با ذوق وسلیقه تهیه‌کننده ومصرف‌کننده ، رابطه مستقیم دارد . (ش ٦ – کلاه منگوله‌ای کردستان ، موزه مردم‌شناسی ویترین‌کلاه‌ها–) .

درمیان منگوله‌های مختلف نوعی‌که بکلاههای مخصوص تشریفاتی گاردهای تشریفات نصب میشود (ش ۷) منگوله تشریفات نام دارد. نوعی‌ازآن‌که به‌بندهای پرده‌های‌کرکره‌ای متصل است ، منگوله‌کشش خوانده میشود .

آپولیت نیز منگوله‌ای شرابه مانند است‌که درلباسهای

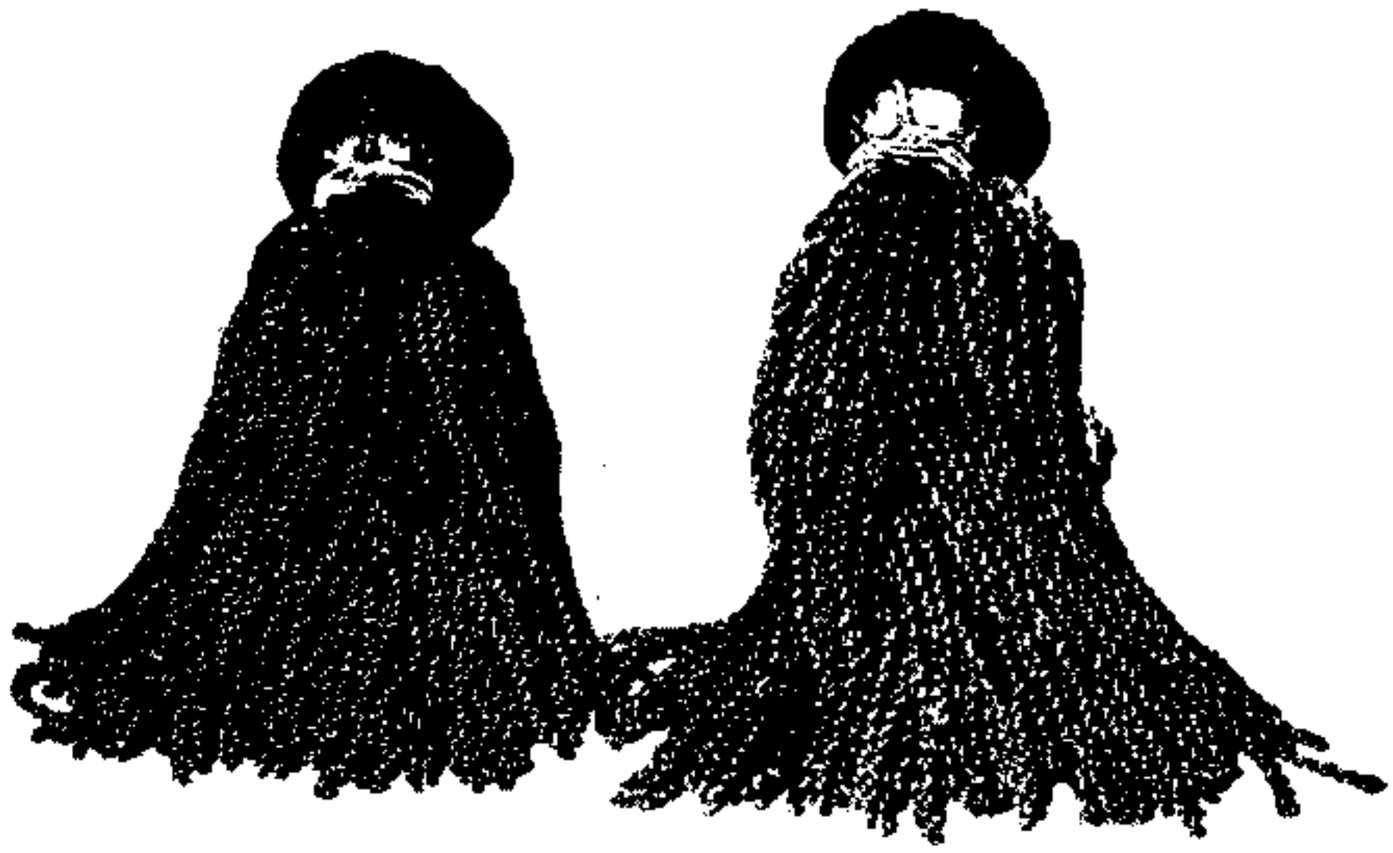

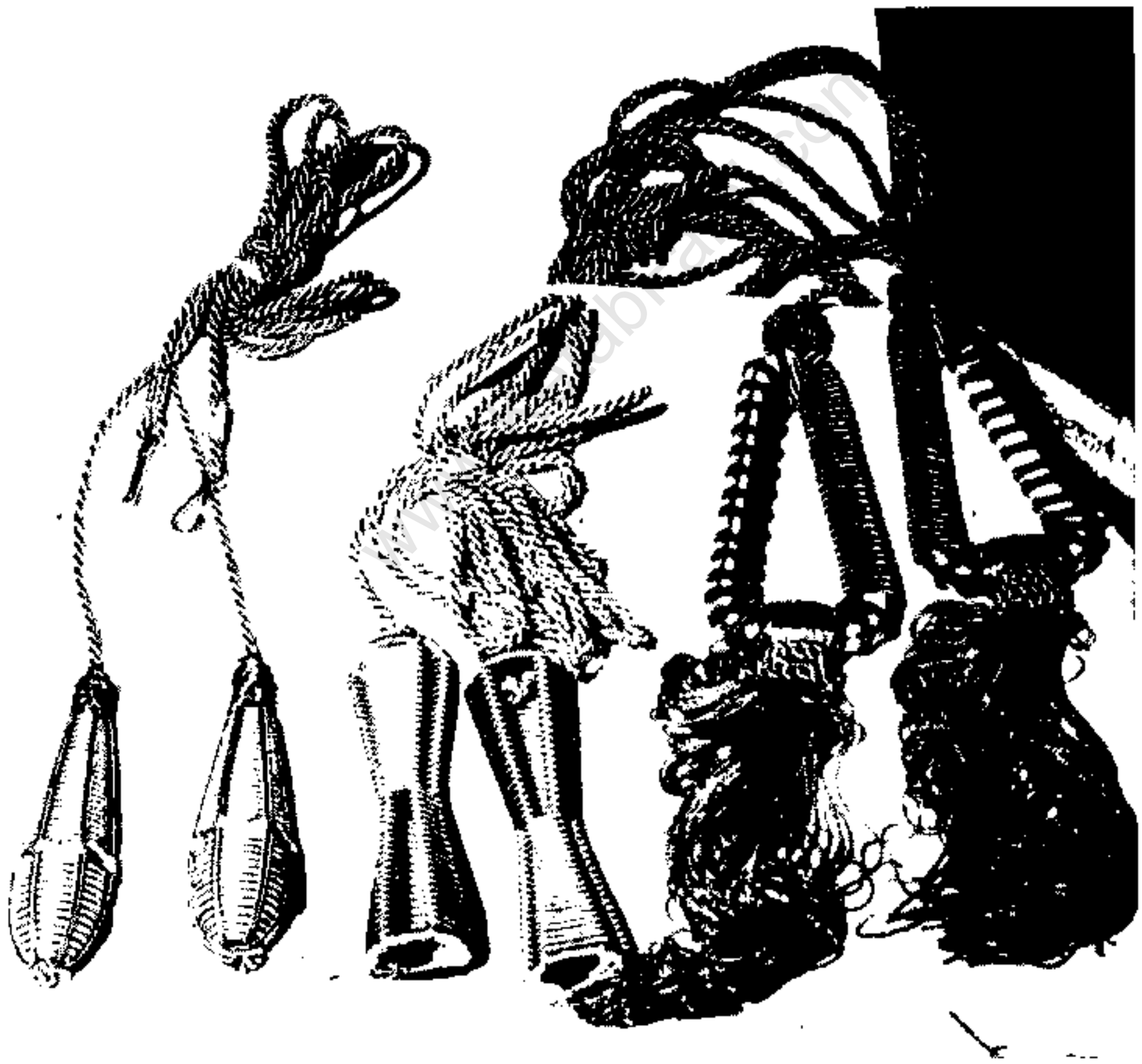

بالا : دوعدد منگوله تشریفات مخصوص نصب به کلاههای تشریفاتی ــ کار آقای حسن یراقچی

پائین : منگوله‌های کشش پرده

افسران ارشد، روی پاگون ودرمنتهی‌الیه شمشه‌ها جا می‌گیرد. آخر ازپورقبه بگوئیم که آنرا به شمشیرهای‌تشریفات درسلامها می‌آویزند.

یراق‌بافی : نوعی نوارکه از سیمهای نازك فلزی بافته میشود ، یراق‌نام‌گرفته‌است مواد اولیه بافت یراق را زرکش‌ها وسیم سازها برای علاقبندان ازطلا ونقره ومس وبرنج آماده می‌کنند . البته یراقهای مسین را گهگاه بـا لایه‌ای از زر می‌پوشانند تا سیاه نشود . اکنون دراصفهان ، چند کارگاه کوچك یراق‌بافی بکار مشغول است ، اما بیشتر یراق مصرفی ایران ازآلمان و سوئد میرسد . یراق درلباسهای نظامی ، چادرهای زنانه قدیم ، لباسهای زنانه مخصوصاً لباسهای محلی مورد مصرف دارد . نمونه‌های جالبی ازیراق درعکسهایی‌که ازلباس وزراء وسلاطین‌قدیم دردست‌است نیز به‌چشم می‌خورد.

نمره‌های یراق‌که اندازه آن را به سانتی‌متر مشخص

سمت راست عکس حاشیه پرده سمت چپ عکس بند پرده

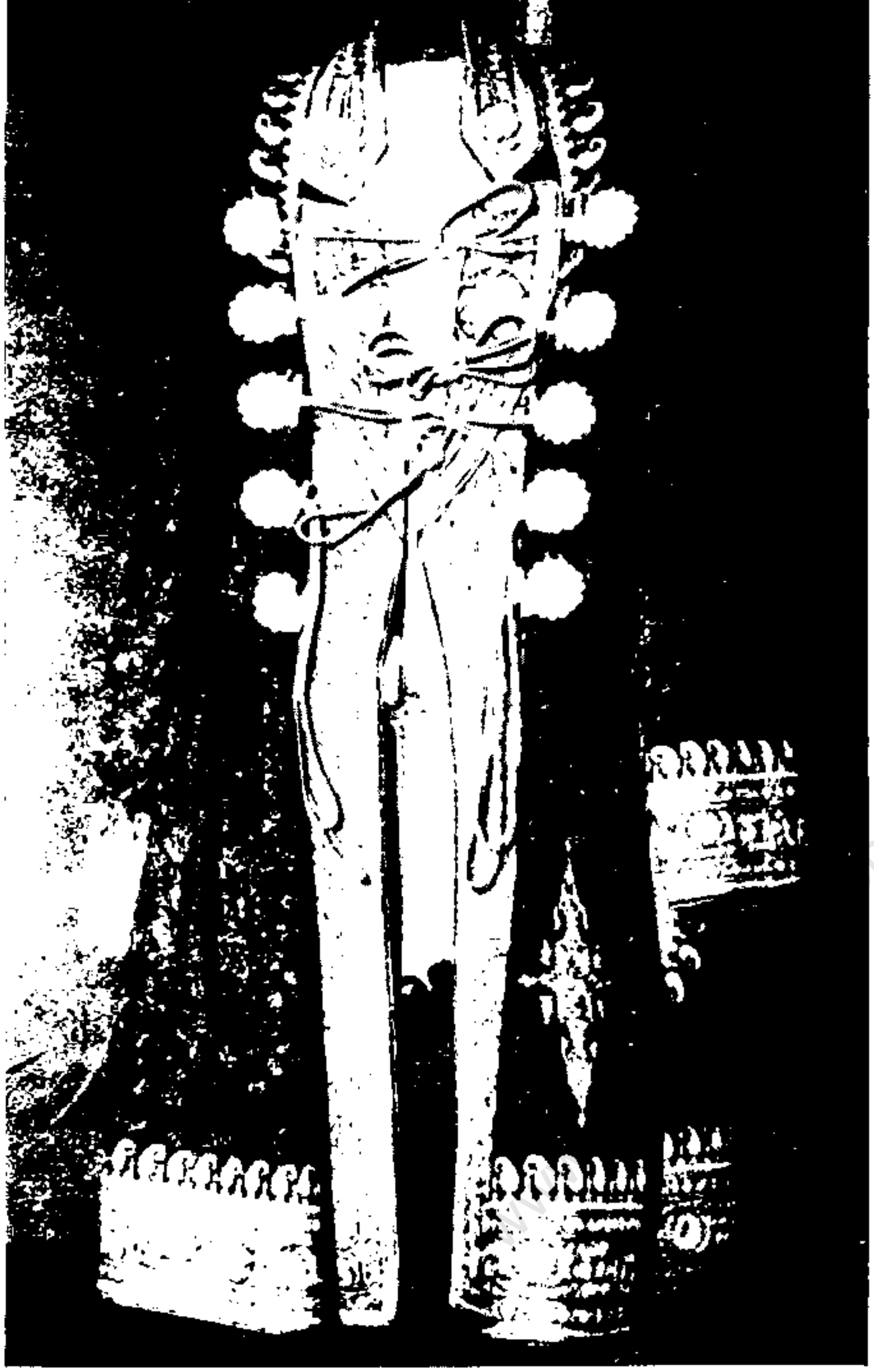

سرداری شمسه‌دار ــ در موزه
مردم‌شناسی

می‌کند : ۱ ، ۲ ، ۲ر۵ ، ۳ و ٤ است . وبه شکل‌های ساده ، مارپیچ ، زنجیره‌ای ومنقوش به فروش میرسد . یراق واژه ترکی است .

قیطان‌بافی : ازکارهای اصلی‌علاقبندان‌است که درگذشته به‌آن اشاره شد . موارد مصرف متعددی دارد . اما بیشتر برای تزئین وزیبائی بکارگرفته میشود . قیطانها یا ابریشمی هستند یا نخی . اگرچه بتازگی ازابریشم مصنوعی وپلاستیك هم بافته میشود . نمره واندازه‌آن نسبت‌به‌قطرش‌که بین سه تا ۷ میلیمتر است و با چرخهای ویژه‌ای بافته میشود تعیین ونامگذاری می‌گردد .

طناب بافی : درسه نوع مختلف ازنظر بافت تهیه میشود : جودانه‌ای ، پله‌ای وساده یا (سرمه‌ای) طنابهای ابریشمی در پرچمها ونیز درتفکیك جایگاههای مخصوص تشریفاتی ، بکار میرود . نوعی ازاین‌که قطر بیشتری دارد ، طناب تفکیك خوانده میشود وبرای تزئین نرده‌ها ، راه پله‌ها وسرسراها مورد لزوم است . دیگر ازمصارف طناب ، استفاده آن در پرده‌های‌کرکره‌ای ، واکسیلهای نظامی وشرابه‌ها است . قطر طناب از ۸ تا ٤۰ میلیمتر تغییرمی‌کند .

نواربافی : نوار در اصطلاح علاقبندان گالون است . به حسب عرض‌نمره‌گذاری میشود . بیشتر درحاشیه لباس‌وپرده

مصرف میشود . ازمعروفترین نوارهای علاقبندی نوار سرمه است که آنرا درلبه لباسها بکار می‌گیرند .

درتهیه نوار ، رنگ‌آمیزی وهماهنگی رنگ‌ها موردنظر است . نوارهای زربفت بهترین وگرانترین نوع نوار است .

علاوه‌برکارهایی که به‌آن‌اشاره شد، علاقه‌بندان بسته‌به‌ذوق وسلیقه ومهارتهای شخصی ، کارهای جنبی دیگری نیز انجام می‌دهند ، ازآن‌جمله بافت دکمه‌های‌مخصوص، نشانها، کمرهای یراقدار تشریفاتی برای آویختن شمشیر درمراسم مخصوص ، شمسه‌ها ، پاگونها ، سردوشی‌های تشریفاتی ونظامی ، واکسیل و . . . . نیزکارهایی تزئینی نظیرآراستن لباسهای تشریفاتی ، سراپرده‌ها ، سرسراها ، راه پله‌ها ، جایگاههای مخصوص را علاقه‌بندان‌انجام میدهند. ملیله‌وپولك‌دوزی‌روپوشهاوشنل‌های تشریفاتی اجراء زردوزی تاج‌هاونیم‌تاج‌های‌مخصوص‌تشریفات وبسیاری اعمال دیگر نیز ازاین دست به علاقبندان واگذار می‌شود .

بند پرده : درمیان‌کارهای متعدد اختصاصی علاقه‌بندی ، ساخت وسیله‌ای تزئینی به‌اسم بند پرده جای ویژه‌ای دارد . بند پرده انواع فراوانی‌داردکه با نام منگوله‌هایش خوانده میشود. برای ساخت آن خراط قالبهایی به اشکال مختلف تهیه می‌کند وروی این قالبهای چوبی ابریشم‌دوزی انجام می‌گیرد .

قالبها بیشتربه شکل‌گلابی، تنبوشه‌ای، فنجانی، کاسه‌ای، پولکی هستند وبند پرده نیز بهمین نامها خوانده می‌شود .

شمسه : درگذشته ، یا بهتر تا اوایل دوره پهلوی ، در طرفین لباسهای رجال ، دوگل جواهرنشان‌بشکل صدف به‌چشم می‌خورد . این‌گلهاکه ازنخهای طلایی بافته میشد وشباهتهایی با خورشید داشت ، شمسه خوانده شد. شمسه‌ها گاهی شرابه‌های مروارید نیز بهمراه داشتند که به آن شمسه مروارید نشان می‌گفتند .

سرمه : بروزن ترمه نوعی قیطان است‌که در دور مبل وپشتی وسرآستین وحاشیه لباسها بکارمیرود . سرمه‌های نازك درگلدوزی مصرف دارد . جنس آن ابریشمی است . وقطرش از ۲ تا ۱۰ میلی‌متر است . رشمه اصطلاح دیگری برای سرمه است .

مغزی : نوار یا ماهوت باریکی است‌که لای ۲ پارچه می‌گذارند وگاهی ریشه هم دارد (مغزی مبلها) .

اماهمپای‌اختراع ماشین‌های‌مختلف‌وپیشرفت‌وماشینی‌شدن صنایع، درکارهای علاقه‌بندی نیزماشین چهره نشان داده‌است. با اینهمه هنوز هم نیمی ازاین‌کارها با استفاده از روش‌های دستی انجام می‌گیرد . بهرصورت دستگاههای مربوط بکار علاقه‌بندی اینهاست :

ماشین نواربافی ، ریشه‌بافی ، منگوله‌بافی ، ابریشم‌تابی ، سرمه تابی ، طناب‌تابی ، قیطان‌بافی ، سنبله بافی ، برزنت‌بافی ، یراق‌بافی ، سیم سازی ونخ پیچی .

لازم است از استاد یحیی ذکاء که در تهیه این مطلب راهنمایی‌هایشان همراهم بوده ویادداشتهایشان مددها رساند تشکرکنم. نیزازفیروزی و دامادیان مسئولان‌موزه مردم‌شناسی وحسن یراقچی تنها علاقبند پایتخت ، متشکرم .

www.KetabFarsi.com

تعدادی شمسه و قلاب و دکمه

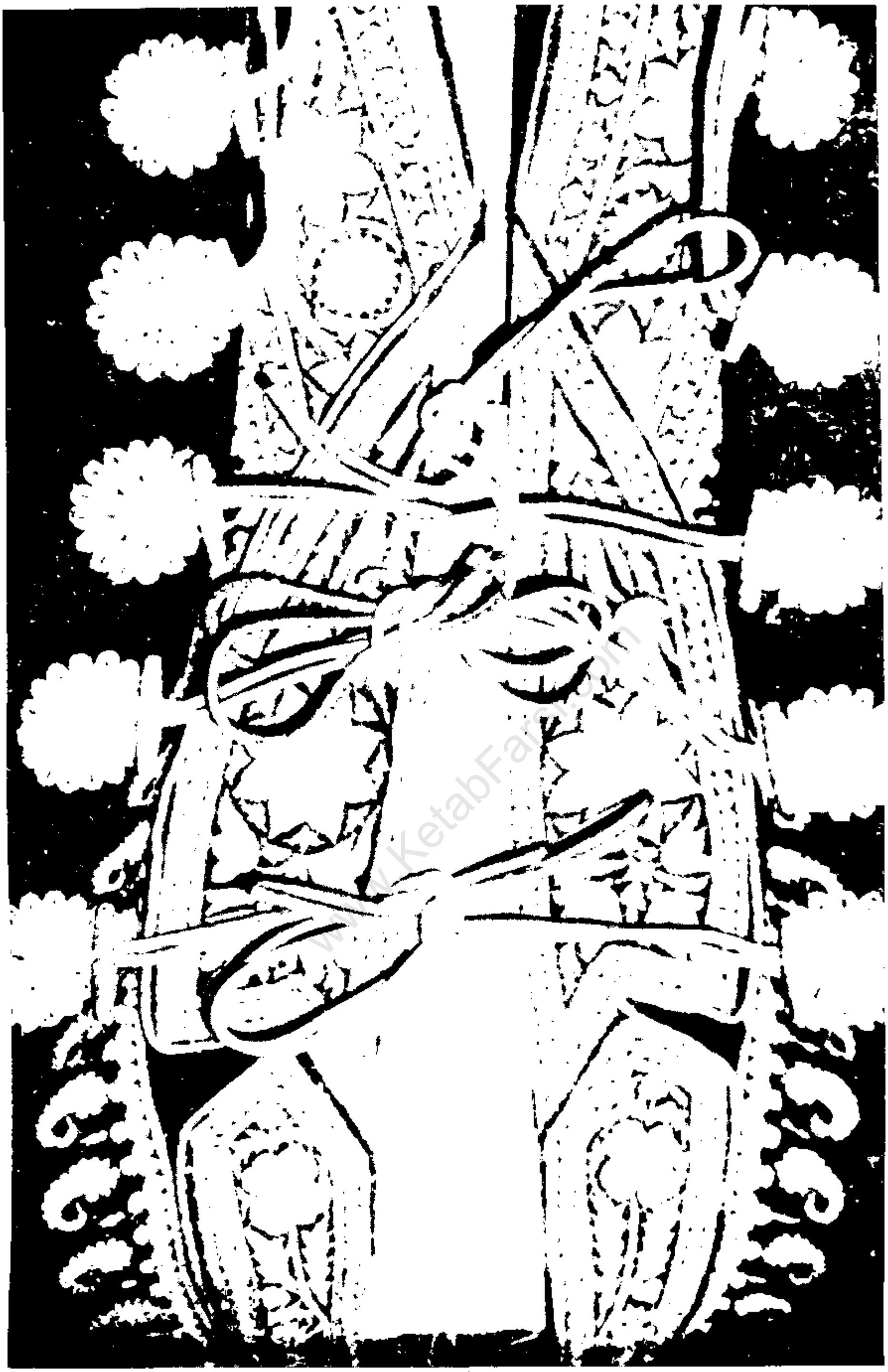

سرداری شمسه‌دار در موزه مردم‌شناسی

رمز قصه از دیدگاه روانشناسی

(۱۹)

جلال ستاری

درمکاشفات‌یوحنّی، ٤ موکل‌باد ، بادهارا درچهارگوشه زمین نگاه می‌دارند ودرخواب دانیال نبی دریای بزرگ از وزش چهارباد آشفته می‌شود .

هرگاه نیروئی روحانی چهارگوشه ذهن یا ضمیر را فراگیرد ، ویرانکاری نیروئی زیانکار درعرصهٔ ناخودآگاهی پایان می‌یابد. با پیدایش این‌حد درچهارگوشهٔ روان، آشفتگی آغازین و درهمی (massa confusa) ضمیر باطن‌که حیوان رمز آنست به نظام وقاعده وسازمان بدل می‌شود . ٤ نخستین جلوهٔ نظم وترتیب است . دربسیاری ازمعتقدات مذهبی مفهوم ٤ یا مربع (شهر، قلعه یا حصاری به شکل مربع) خاصیتی سحرآمیز (numineux) داردکه نگاهدار انسان از شرّ ارواح خبیثه وبیماری است .

رقم ٤ رمز بسیارکهنسالی است‌که درعصر حجر نیز بازیافته می‌شود . این رمز درآغاز حیات بشر به صورت چهار رودخانه بهشت نمودار می‌گردد . ٤ جهت اصلی درفضا ، ٤ مرحلهٔ ماه ، چهارفصل ، چهاررنگ اصلی وجزآن همه مبانی و ارکان تجربه ومفهوم ما ازجهان وزندگی است . دردنیای باستان چهارعنصرسازندهٔ جهان وچهارخلط (humeur) وچهار مزاج نقش عمده‌ای درپیشرفت علوم طبیعی وپزشکی داشته‌اند. درفلسفه‌گنوسی چهار خودِ روح بود ونیزنخستین آدم میرنده که ازترکیب چهارعنصر فانی آفریده شده‌بود . اما علاوه‌برآن ٤ درفلسفه‌گنوسی زهدانی است‌که آدم دوم پاك وجاودانی را بدنیا آورد .

مربع برای فیثاغورث رمز روح بود .

یونگ نشان‌داده است‌که تصاویر مراقبهٔ مذاهب شرقی یعنی ماندالا بر اصل چهارگانگی (quaternité) مبتنی است وماندالا رمز نظم آغازین روان‌است . چون نظم وتعادل درهر ضمیری بالقوه وجود دارد ، ماندالا ساختن یا تأمل در ماندالا موجب برقراری نظم آغازین درروان سازندهٔ ماندالا یا ناظر ماندالاست . باز به موجب یونگ چهارگانگی نقش عمده‌ای درتحول روانی‌آدمی دارد ودرواقع پایه واساس صورت نوعی روان آدمی است .

پیدایش ٤ در رؤیا همیشه مبشّر وقوع حادثه‌ای بسیار مهم برای خواب‌بین یعنی تجربه‌ای مذهبی است که روان خواب‌بین را دگرگون وبارور میسازد .

یك وچهار

سطح مربع درآیین نمادی چین نشانهٔ زمین است ودر آیین نمادی هند سطح مربع به شکل Padma یا Lotus یا ماندالا دارای خصیصهٔ زنانگی وبه منزلهٔ Yoni و زهدان است . در عرفان مسیحی نیز مربع رمز زمین و نشانهٔ زهدان و زادگاه رب و mater dei و Theotokos است . پس بعید نیست‌که دراین مکان روانی ، «یك» یعنی تصویر پروردگار که درضمیر هرکس بالقوه وجود دارد زاده شود .

چهارگانگی رمز خداونداست‌که همه مخلوقات جلوه‌ذات وصفات اویند . چهارگانگی در رؤیا رمز «خداوند درونی» یا قبله درونی ومقرخداوند است: چون بارقهٔ الهی‌که درمربع Témènos می‌درخشد یا بوداکه درمرکز Lotus مهد یاسریر جاودانی‌ایزدان برتخت نشسته است . طرح مربع یا چهارگوش

قالیچه‌های نماز مسلمانان (نقش محرابی) مکانی‌است که مؤمن درآن سکونت دارد و با خدای خود به رازونیاز می‌پردازد. دراینجا مؤمن ازراه بهره‌گیری در الوهیت انباز می‌شود.

هرچیز مربع شکل درپی یافتن مرکزی است زیراکمال غائی «چهار» درظهور«یك» است. این«یك» بعنوان ملخص «چهار» دربسیاری ازصور ذهنی وتمثیلات واستعارات انسان مجسم شده ودرواقع مضمون نوعی ونمونه‌وار بسیار رائجی است. درکیمیاگری «یك» چکیدهٔ همه اعمالی است که برای استخراج «یك» ازچهار عنصر اصلی انجام می‌گیرد. معمای ریاضی‌تربیع دایره (quadrature du cercle) که قرنها ذهن فلاسفه را به خود مشغول داشته نشانهٔ اتحاد عناصر چهارگانه است. مرکز یا نقطه مرکزی همان quinta essentia یعنی ترکیب وتمرکز همه قوای مستتر درچهار وبنابراین درحکم میانجی وواسطه است وهمین میانجی‌است که سازندهٔ شکل‌تربیع دایره‌است. بنابراین میانجی– مرکزهم‌معماست وهم راه‌گشودن معما. پس‌عدد ٥ که مجموع چهارگانگی‌وچکیده چهارگانگی است عددی مشتق نیست، بلکه موجودیتی مستقل دارد وبیش ازمجموع اجزاء خویش است، یعنی ذات وهسته‌ای است که همه چیز را متعالی می‌سازد.

تخت خداوندکه درخواب حزقیل پیغمبر (Ezéchiel) (١، ٦ – ٧، ٢٦) توسط چهارملك مقرب که هرکدام چهار صورت دارند نگاه داشته شده، مسیح که درمیان چهار چهرهٔ رمزی حواریون می‌درخشد، ایزد تبتی که ترکیب واحدی از پدرومادر است ودرمرکز ماندالا نشسته، همه مظاهر روشن این مفهوم اند.

یوگی برای این می‌کوشدکه ذهن وضمیر چهار جنبه‌ای را درچهار جهت توسعه وکمال بخشد تا به یك یعنی بلندترین مرتبه روحانی برسد. عالی‌ترین مرتبه روحانی، پایان همه مراحل ومسالك روحانی یعنی مرتبهٔ بودای دانا وهشیار است.

چهارگانگی مبشر وحدانیت پروردگاراست یعنی «مربع روانی» ایست که صفات ذات حق درآن آشکار می‌گردد. درعین حال ٤ رمزخواص وکیفیات مختلف« یك» نیز هست. «یك» هم رمزآغاز همه چیز است وهم رمز جمع یا حاصل همه امکانات وقوا، بنابراین درعین حال رمز آغاز وانجام است. درنتیجه یك با quinta essentia یکی است یعنی یك چکیدهٔ چهار است.

اما یك درکنار چهار یعنی درعین حال جدا ازچهار وهمراه آن نیز ظاهر می‌شود: ازقبیل آسمان وچهار نیروی درخشان آن درمعتقدات چینی، ایزد بودائی Vajra که ٤ سرش به چهار جهت اصلی معطوف است (می‌گویند این ایزد نخست به چهارپاره تقسیم شده بود وپس ازآنکه به وحدت رسید هرچهارقسمت به صورتی نمایان باقی ماندند).

تقسیم وتفکیك یك به‌چهار مبیّن ومؤیّد نظارت وتوجه قوای یك به‌جهات چهارگانه است. درزمینه روانی نیز «یك» پایه ونگاهدار تعادل‌آدمی وموجب ثبات وقوام ورشد وپختگی نفس است واین ثبات ورشد وپختگی نفس با تفکیك تدریجی چهارکنش هشیاری یا ذهن یعنی فکروعاطفه وشهود واحساس ازیکدیگر فراهم می‌آید. پس یك یعنی احدیت به چهار صورت ظاهرمی‌شود یا چهاررب‌النوع جانشین«یك» می‌توانند شد. درنتیجه یا یك وچهار باهم وجود دارند، یا چهار ازیك ناشی شده‌است یا تنها چهار رب‌النوع وجود دارند وبس.

www.KetabFarsi.com

احمد صنیعی، استاد منبت‌کار اصفهانی

« منبت‌کاری وحجاری دوهنر همزادند. بعبارتی ، حتی دوهنر نیستند ، یك منشاء و ریشه دارند و ازاینرو یگانه‌اند . دستمایه منبت‌کار «چوب» است ، اما هنرمند حجار روی «سنگ» کار میکند واین تنها جنبه افتراق آنهاست . اصولاً معنی «منبت» ازنبات میآید واین‌نام ازآنوقت برسرزبانها افتاد که هنرمندان اشکال نباتات‌گونه‌گون ، یعنی گل‌ها وگیاهان ودرختان را برسنگها تراشیدند ویا روی چوب‌ها منعکس کردند . ازاینرو هنر منبت ازقدیمی‌ترین هنرهاست ، به قدمت عمر بشر است ، چراکه نخستین جلوه‌های ذوق وقریحه بشری دراعماق قرون واعصار بروی سنگها منعکس شده است . سنگ وچوب نخستین ابزارهائی‌اندکه بشرآنها را بکارگرفت . انسان آنها را تغییر داد وآنها تغییر درزندگی انسان را باعث شدند. پیش ازآنکه نقاشی بردیوار غارها بوجود آید ، انسان ابزار سنگی را شناخته بود ، بعبارت دیگرآشنائی سنگ وانسان یك آشنائی دیرینه است ، به همان قدمت‌که تاریخ آشنائی انسان وچوب است . درخت نخستین پناهگاه انسان بود ، همانطورکه غارها اولین مأمن وجایگاه امن او بودند . . . »

با این سرآغاز «احمد صنیعی» استاد منبت‌کار اصفهان درباره یکی ازسرشناس‌ترین هنرهای بشری سخن میگوید . «صنیعی» معتقد است‌که منبت‌کاری در ایران تاریخ پرفرود وفرازی دارد . او میگوید : «عصرصفوی یکی ازلحظه‌های اوج منبت‌کاری ایران است . شیوه هنرمندان این‌دوره اسلیمی وختائی بود . درعصر دیلمیان وغزنویان خط‌کوفی به هنرمنبت راه‌گشود وهنرمندان این‌زمان بیشترگل وبوته‌کارمیکردند.»

منبت‌کار ۷۶ ساله ایران با تکیه بـر ۶۰ سال تجربه هنری، درباره ارزشهای منبت درحال‌حاضرنظرات جالبی‌دارد:

« هنر «منبت» امروز درایران ادامه‌کار دوران قاجار است ، اما این بمعنی دنباله روی خشك وبی‌انعطاف منبت‌کاران امروز از استادکاران زمان قاجار نیست ، چراکه طرحهای قاجار به شیوه‌های اروپائی نزدیکی حیرت‌آوری‌یافت . دراین دوره منبت‌کاران ایران بخاطرتماسهای بیشتر با غرب وآشنائی با شیوه‌ها وشگردهای استادکاران اروپائی ازتأثیرآنها برکنار نماندند واین تأثیر بیشتر ازناحیه هنرمندان منبت‌کار ایتالیائی وفرانسوی برهنرمندان قاجار مشهود است .

تأثیر هنر غربی تغییری را بدنبال داشت ، ازاینرو منبت ایرانی ازاصالت خود دور افتاد ، بی‌آنکه هویت خودرا گم کند. منظورمن‌اینست‌که منبت‌ایران درحالیکه بشدت درمعرض تندبادهای غربی قرارگرفت و ازاین رهگذر چهـره آن دگرگونیهائی را پذیرفت ، باز بکلی ازریشه خود نبرید . در گوشه وکنـار دستهای لرزان و وفاداری بودند که آخرین شعله‌های این حریق رو به خاموشی را پاسداری‌کنند ، اما این آخرین شعله‌ها هم اینك ازگرمی وهیجان می‌افتد واگربرای احیای منبت بیشترازاین‌مایه نگذاریم ، اصالت وحتی‌موجودیت این هنر قدیمی بیشتر وبیشتر درخطر می‌افتد . . . »

* * *

چهره‌ای پرچین‌وچروك وقامتی‌اندك خمیده ، امانگاهی افسرده ودرعین حال تیز . . . انگشتری‌های عقیق برانگشتانش وعصائی بردستش . . . موهایش سفید بود و سبیلش به رنگ برف .

این‌هماهنگی، تعادلی به‌آن صورت شکسته ، اما دیرنفوذ میداد . فصلها وسالها را دراین چهره به وضوح میشد دید . پائیز برگ‌ریز وبهاری‌که تجربه خزان‌های بسیاری را درذهن خسته‌اش مرور میکرد . با این‌کسوت من اورا دیدم ، احمد صنیعی را می‌گویم . چین‌های عمیق پیشانی‌اش درزمینه نگاهی کدر ولی پرازجست‌وجوکه اززیر عینك ذره‌بینی ضخیمش مته‌وار عبور میکرد ، احساس آرامشی را درمخاطب بیدار میکرد . صدایش اندکی لرزان وبی‌طنین ، اما مؤثر بود ، پنداری‌که زمان درکلماتش رسوب‌کرده بود واین‌کلمات از ورای فاصله‌ای طولانی به‌گوش میرسید .

من یکسال پیش دراصفهان به دیدار او رفتم . پیش‌ازاین

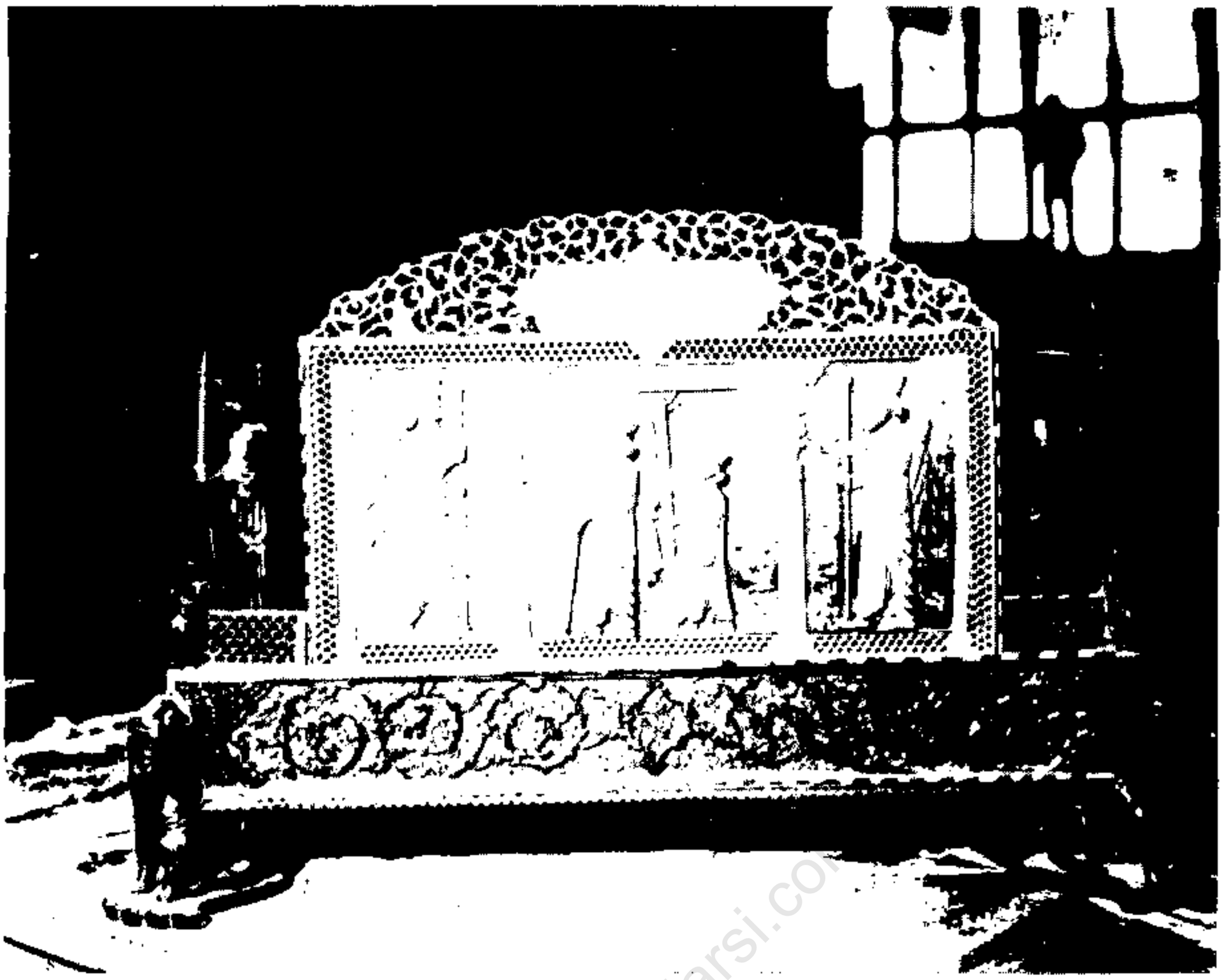

یکی ازآثار منبت‌کاری آقای احمد صنیعی

دیدار از «مصورالملکی» ـ نام‌آور عرصه مینیاتور ایران دیدن کرده بودم‌که حاصل آن بصورت دوگزارش در «هنرومردم» منعکس شد ، همان وقت بعنوان یکی ازبرگزیدگان هنر منبت «صنیعی» را هم بمن معرفی‌کردند چراکه اصولاً قصد ازسفر به اصفهان دیدار وگفت وشنودی با مردان بی‌جانشین هنرهای سنتی وبومی ایران بود – آنروز استاد «صنیعی» نمونه‌هائی ازکارهای خودش را بمن نشان داد ودرفضای کارگاهی که نمونه‌های بارزی ازشاهکارهای او درآنجا خلق شده بود ، به پرسشهای من جواب داد .

زندگینامه اورا که مشحون از یك سخت‌کوشی هنری واحساسی پرازجذبه والهام است ، اززبان خودش بشنویم . . .

* * *

«من دریك محیط هنری چشم به دنیا بازکردم . پدرم یك منبت‌کار خبره بود وپدر او هم از استادکاران چیره وبی‌همتای این فن به حساب می‌آمد .

خون هنر دررگهای من‌بود . منبت‌کاری مثل‌یك غریزه از اجدادم به من ارث رسید وهمینکه دست چپ و راستم را شناختم ، اره مویی به دست‌گرفتم وازکارگاه منبت‌کاری سردر آوردم . سالهای‌کودکی وسالیان نخستین جوانیم در زادگاهم «آباده» گذشت . درسال ۱۳۰۵ درحالیکه ۳۰ سال ازعمرم را پشت سرگذاشته بودم ، راهی اصفهان شدم . اصفهان پایتخت هنری ایران بود ، همانطورکه هنوزهم هست .

آنروز استادان ومردان بی‌همتای هنر دراین شهرگرد آمده بودند . سفر به اصفهان همیشه برایم آمیخته به رؤیا و تخیل وشوق بود . میدانستم دراین شهربزرگ آدمهای بزرگ زندگی می‌کنندکه تمام روحشان را وقف هنرکرده‌اند ومن در محضرشان می‌توانم شگردها و راز و رمزهـای ظریف وساحرانه هنرمنبت را یاد بگیرم .

تصور من ازواقعیت دور نبود من دراین شهر ماندگار شدم ودرطی سالها رنج وکار وتجربه ، شاهکارهای زندگیم را بوجود آوردم . شاهکارهایی که پاره‌ای از آنها بعنوان اصیل‌ترین آثارمنبت‌کاری درموزه ایران‌باستان ونیزموزه‌های پاریس ، لندن ومصر نگهداری می‌شود .»

* * *

پدرم اولین استادم بود . الفبای هنررا او بمن آموخت. انگار حرف او هنوزتوی گوشم‌است‌که : «هنروتجارت دوکار جداگانه است . هنری‌که انگیزه وقصدش تجارت باشد ، دیگر هنر نیست . فاقد اصالت و روح است . اگر می‌خواهی یك

منبت‌کار واقعی‌باشی، سعی‌کن حرمت این‌حرفه را نگهداری.»

من درمکتب پدری‌که چنین اعتقادی داشت بارآمدم. بگذارید برای‌اینکه فضا ومحیط زندگی‌ونخستین سرچشمه‌های فکری و ذوقی‌ام را بهتر نشان بدهم، چند جمله دیگر ازپدرم نقل‌کنم. این جمله‌ها بازگوی اعتقاد او بود وبصورت اعتقادی قلبی درتمام عمرم مرا همراهی‌کرد. او می‌گفت:

«هنرمند یعنی یك مرتاض. باید برای آشنا شدن وبعد آمیختن ویکی‌شدن با هنر، زندگی مرتاضانه داشت، یعنی همه شادی‌ها وامکانات مادی ومعنوی، استعدادها وعلایق فردی را درگرو پیشرفت‌کار هنری‌گرفت.»

عقاید او گویی یك جور اعتقاد هنری آمیخته به عرفان بود، یك جور عرفان بودکه من آنروزها عمق ومفهوم آنرا درنیافتم وسالها طول‌کشید تا به معنی واقعی آن پی بردم. پدرم می‌گفت:

«وقتی یك چوب‌رابعنوان دستمایه‌کارت‌انتخاب می‌کنی، باید درآن خیره بشوی، باید درآن غرق‌بشوی، آنقدر دراین جسم سخت دقت ونظرکنی‌که جزئی ازتو شود، یا تو جزئی ازآن شوی. باید بتوانی روح بظاهر خفته یا مرده نباتات و احجار را دریابی. باید صدای نامرئی آنهارا بشنوی. باید با ابزارکارت وتصاویر ذهنی‌که ازکارت داری عشقبازی‌کنی. در ذهنت باید دنیایی ازرنگ و رؤیا و تخیل را با واقعیات بیامیزی وآنوقت این ذهنیت رؤیاآمیزرا بروی چوب منعکس کنی. اگر ازعهده این‌کار برآمدی، یقین بدان‌که منبت‌کار خبره ولایقی هستی...»

او شانه‌اش را بالا می‌انداخت وحرفش را ادامه می‌داد:

«واگر نتوانستی چنین باشی، آنوقت هنرمند نیستی، یك تاجری. تاجری‌که منبت‌کاری وسیله‌گذران زندگی وسود وثروت اوست.»

پرتو این فکروعقیده تمام زندگی مرا روشن‌کرد. وقتی پدرم درگذشت، درمن هنوز زنده بود، هنوز صدایش درمن طنین می‌انداخت، هنوز با آن صورت تکیده ونگاه تب‌دار وسوزان شبح‌وار دربرابرمن ظاهر می‌شد و با انگشت سبابه‌اش بطرفم اشاره می‌کرد ورسالت هنر وهنرمند را با صدائی خفه، اما کلماتی شمرده تکرارمی‌کرد. او درمن زنده‌بود، همانطور که هنوزهم هست، چراکه افکار وعقاید وسلیقه‌هایش بر نیمی ازوجود من حکومت می‌کند.

* * *

وقتی‌اعلیحضرت رضاشاه‌کبیر امر به ساختمان‌کاخ مرمر دادند، من‌واحمدآقا مختاری استاد معروف منبت، به سرپرستی یك گروه ۷۰ نفری از منبت‌کاران ورزیده منصوب شدیم وکارهای منبت‌کاخ را بعهده‌گرفتیم. درطبقه پائین‌کاخ ۷۰ جفت در سه لنگه ساختیم‌که تمامی آنها دو رو بودند ودرطبقه بالا ٥٤ جفت در منبت‌کاری‌ازچوب‌گردو ساختیم‌که چند تائی ازآن خاتم‌کاری شد.

٤ سال طول‌کشید تا این‌کار بزرگ سرانجام‌گرفت.

درها با منبت ظریفی به درخشش افتاده بودند. دروسط هردر، خورشیدی نقش شده بودکه درمتن آن سلاطین ایران باستان چهره سازی ومنبت شده بودند. برجستگی‌های چوب گردو مثل پیکرلغزان مارها پیش می‌رفت ودرهم می‌پیچید. قوس‌های آرام مثل رنگین‌کمانی درعرصه درهای منبت طلوع می‌کرد ودرانتهای خطوط مواج وشفاف‌که انگار جان داشتند، غروب می‌نمود، نقش‌ها انگار ازدرون چوب روئیده بودند، طبیعی‌تر ازمیوه‌ای‌که ازشاخسار یك درخت می‌روید. فرود وفرازها، مانند موج برتن چوب ریخته بودند وبنظرمی‌رسید که این موجها مدام تکرار می‌شوند و ازکناره‌های در بیرون می‌ریزند.

کارهای من درکاخ مرمر هنوزهستند. آنها خود بهترین گواه اصالت و ارزش خویشند.

وقتی‌کار طولانی‌کاخ مرمر تمام شد، اعلیحضرت فقید به موسیو ماریوکه درآن هنگام رئیس صناعت ایران بود، فرمودند: که باید هنرستانی دراصفهان دایرکنیم، ازهمین‌جا استادان هنر را انتخاب‌کن.

و با نگاهی پرمعنی این انتخاب را همانجا بعمل آوردند. یك سال بعد درهنرستان اصفهان‌کار خودرا آغازکردم. از ۱۳۱۸ تا ۱۳۳٦ درهنرستان بودم وهنگامی‌که بازنشسته شدم، دیگر رمقی در دستهایم نمانـده بود. همه نیرو و رمقم از سرانگشتهایم دروجود چوب‌ها ریخته بود، آثاری‌که درطی دوران تدریس درهنرستان بوجود آوردم، بهترین‌کارهای منند. بسیاری ازاین آثار به موزه‌ها انتقال داده شده است.

با یکی ازآثارهمین‌دوره درنمایشگاه بین‌المللی‌بروکسل شرکت‌کردم. نام اثر «بهرام‌گور درشکار» بود. بهرام را سوار براسبی‌که یالهای بلندی ازدوسو برگردن نیرومندش افشانده شده بود، درحالی‌که پریرخی را برترك خود نشانده بود، نشان‌دادم. چند غزال ازگوشه وکنارصحنه درحال‌گریز بودند، حرکت درپاهای نازك وچابك غزال‌ها نمایان بود. حاشیه تابلو با گل‌وبوته تزئین شده بود. فضا رنگ تاریخ را داشت، بعد زمان درخطوط دور وگمی‌که برتمام نقش‌های تابلو سلطه داشتند، نشان داده شده بود. بخاطر این اثر از نمایشگاه بین‌المللی‌بروکسل مدال نقره ویك‌تقدیرنامه‌گرفتم.

تاکنون صدها اثرمنبت بوجودآورده‌ام. سالهای عمرمن دراین آثار محبوس‌اند. هرچه ازعمرمن‌کم شده، دراین آثار هنری محفوظ مانده‌است. حالا هم‌که آفتاب عمرم به لب بامم رسیده، فرزندانم‌کارم‌را ادامه میدهند. پسرهایم‌کارتدریس در هنرستان را دنبال می‌کنند. آنچه پدرم بعنوان میراث برای

نمونه‌ای ارکار منبت احمد صنیعی

من گذاشت ، من به فرزندانم می‌سپارم . پدرم می گفت :

«کار بکن . . . تا آخرین نفس درسینه‌ات هست کار بکن . تا وقتی کار می کنی و بوجود می‌آوری و می‌سازی ، زنده‌ای . . . »

ومن امروز ، درلحظه‌های غروب زندگی‌ام به فرزندانم توصیه می‌کنم که : « سعی کنید میراث مرا زنده نگهدارید ، روزی اگر بخواهید ، منبت‌کاری راکنار بگذارید ، من در گور می‌لرزم و نفرینتان می‌کنم . . . کارکنید . . . کار کنید... تاوقتی که رمق درسرانگشت ونفس درسینه دارید... »

* * *

ازمنبت‌های قدیم ایران آثار ارزنده‌ای که باقی مانده به نسبت معدود است . تاآنجاکه ذهن تاریخ یاری می‌دهد ، هنر منبت‌کاری درنواحی دشت‌نشین که چوب فراوان نیست ، توسعه بسیار نیافته است. «آرتورپوپ» ایران‌شناس نامی در کتاب شاهکارهای هنرایران درباره هنر منبت ایران می‌نویسد:

منبت‌کاران ایرانی در قرن نهم آثار برارزش بوجود آوردند ، ولی زمینه هنر ایشان محدود بود وجز درخدمت قرآن و مسجد و منبر و ضریح و صندوق مرقد امامان بکار نمی‌رفت . . .

نمونه مهمی که از استادان بزرگ منبت‌کار ایرانی در مغرب‌زمین وجوددارد صندوق مرقدی‌است به امضای دواستاد: یکی استاد احمد نجار و دیگری حسن‌بن حسین و تاریخ آن ۸۷۷ هجری‌است . ریزه‌کاری‌های این‌صندوق اگرچه همطراز تزئینات آن زمان است ، اصالت و ذوق منبت‌کاری را نیزنشان می‌دهد . این‌فن به هنرکنده‌کاری عمق بخشیده‌است . خطهای عمیق ، فواصل را بخوبی نشان می‌دهد . نوارهای حاشیه‌دار دوکناره و پائین ، طرحهای مختلف دربردارد و این طرحها اگرچه ممکن است درنقش قالی وتذهیب وگچ‌بری هم بکار رود ، درآن‌گونه آثار دیده نشده است . صلیب ساده‌ای که در یکی ازخانه‌های حاشیه‌کنده‌کاری قرار دارد ، دارای هیچ جنبه عیسوی نیست ، بلکه علامتی قدیمی است که دربسیاری ازآثار مذهبی مانند مسجدها ومقبره‌های این سرزمین دیده می‌شود .

نمونه‌های دیگری ازشاهکارهای هنر منبت‌کاری ایران درموزه‌های غربی وموزه‌های کشور وجود دارد . استاد صنیعی برای اعتلای این هنرقدیمی توصیه‌های جالبی دارد :

«باید منبت‌کاری را به مدرسه‌ها برد ، آموزش این هنر سنتی به نسل فردا وامی است که به‌گردن ماست . باید آخرین بازماندگان خبره منبت‌کاری پرورش هنرمندان فردا را از عرصه مدرسه‌های امروز آغازکنند . این شعله اینك رو بـه خاموشی است ، باید فکری کرد . . . »

سیر فرهنگ در عهد سلجوقیان

چگونه تمدن ، هنروفرهنگ‌ایران به‌یونان ، روم شرقی وشمال افریقا انتشار یافت .

بدوران سلجوقیان گاه‌شماری مخصوص ایرانی بکارگرفته شدوزبان فارسی زبان رسمی دولت‌گردید .

دکتر بدیع‌الله دبیری‌نژاد
استادیار دانشگاه اصفهان

سلاجقه طایفه‌یی هستند ازترکمانان غز[1] و خزرکه در ایام شوکت امرای سامانی ، دردشتهای نزدیك به حیرهٔ آرال یعنی به حیرهٔ خوارزم وسواحل‌شرقی دریای مازندران(خزر) و دّره‌های علیای سیحون وجیحون سکونت داشتند ومساکن ایشان بین سرزمینهای مسکونی ترکمانان غز وقریق(خلخ) وبلاد اسلامی ماوراءالنهر فاصله بود وآنها به مناسبت نزدیکی به ممالك اسلامی قبول اسلام‌کرده وگاهی نیز درکشمکشهای امرای سامانی با ملوكِ خانیهٔ ترکستان بیاری سامانیان برمی‌خاستند ودرجهاد با کفّارتورانی شرکت می‌جستند وبعلت علائق مذهبی وحسن‌نظر به مبانی وقوانین اسلامی ، امرای سامانی بدون رادع ومانع ، آنانرا دررفت‌وآمد به سایر بلاد ، آزادگذاشته بودند چنانکه **جدّ سلجوق یعنی سلجوق‌بن دقّاق (تقّان)**[2]، دراواخر عهد سامانیان با خاندان قبیلهٔ خود ، از توران بنواحی دیگر خصوصاً به سرزمینهای مسلمان‌نشین‌کوچ کردند ودرناحیهٔ جند ، کنارسیحون ودر دّرهٔ علیای‌این شط ، نزدیك ترکستان مقیم شدند .

واین « سلجوق مردی بود به حسن سیرت معروف وبه یمن نکونامی موصوف وپنج پسر داشت همه سزاوار مهتری ولایق سروری ، اسرائیل ، میکائیل ، موسی ، بیغور ، یونس ویوسف وهریك شایستهٔ امیری ودرخور مهتری هرروز اتباع واشیاع ایشان چون تضاعیف بیوت شطرنج در ازدیاد و ارتفاع بود و نعمت و ثروت چون ماه نوری به‌کمال داشت و تمامی پذیرفت ومردان‌کار وجوانان نامدار میان آن جمع با عدّت تمام واسباب تطام فراوان شدند . . . »[3].

پس ازسلجوق ، فرزندان او یکی بعدازدیگری ، مهتران قوم شدند و باکوششها و فعالیتهای مستمر خود ، درتوسعه وگسترش حکومت خاندان سلجوق و **اشاعهٔ فرهنگ و تمدن ایرانی واسلامی** ، همتی مردانه نشان دادند . با توجه بآثار وکتب زیادی‌که دربارهٔ حکمرانان آل سلجوق نوشته‌اند معلوم می‌شودکه درایام حکومتهای‌گذشته بمانند پادشاهان عراق ،

---

۱ – ابتدا آنانرا اغز می‌خواندند وکلمهٔ غز بعدها معمول شد و مخفّف اغز می‌باشد . سامانیان جمع‌کثیری ازاین ترکمانان اغز را از محل‌های سکونت اصلیشان‌کوچ داده ودربلاد شمال ماوراءالنهر ساکن ساختند و ازاین غزها بودند قبیله‌یی که به نام رئیس خود سلجوق ، به طایفهٔ سلجوقی معروف شدند ودرجنوب به حیرهٔ خوارزم شهرنشینی اختیارکردند وپس ازمرگ او به تدریج فرزندانش در قریهٔ نور ازقراء شمال شرقی بخارا ساکن‌گردیدند .

۲ – **سلجوق بن دقّاق از نژاد طوقشورمیش (بمعنی حمله‌کننده)** بود پسرکوکجوخواجه . (چون رنگ سبز درمیان‌ترکان مقدس می‌باشد معنی‌کلمه منسوب به‌سبز باشد) که خرگاه تراش پادشاهان ترك بود ، از اوروق (ایل – طایفه) واستخوان قیق (قویوق) وایشان دودمانی بزرگ بودند . دقاق یا (تقان) به معنی سخت‌کمان است .

۳ ــ صفحهٔ ۱۰ ــ **سلجوقنامهٔ ظهیرالدین نیشابوری متوفی بسال ۵۸۲** – ازنشریات‌کلالهٔ خاور . تهران .

خراسان ، طاهریان ، صفاریان ، سامانیان ، غزچقیه ، دیالمه ، غوریه وسلاله‌های دیگر هیچ‌یك بمانند خاندان **آل‌سلجوق** ، درتوسعه وبسط آیین‌مسلمانی واحیاء وایجاد ابنیهٔ دینی‌وتاریخی ومساجد واماکن مذهبی وتوسعهٔ اوقاف علاقه‌مند نبوده‌اند .

مؤلف **راحة‌الصدور وآیة‌السّرور**[4]، دربارهٔ عالم‌پروری وادب‌دوستی وگسترش‌مبانی‌وقوانین‌اسلامی واخلاقی‌واجتماعی خاندان سلجوق چنین می‌نویسد :

« . . . . وبرکت پرورش‌علما وعلم‌دوستی وحرمت‌داشت سلاطین آل‌سلجوق بودکه درروی زمین خاصه ممالك عراقین وبلاد خورآسان علما خاستند وکتب فقه تصنیف‌کردند واخبار واحادیث جمع‌کردند و چندان کتب درمحکم و متشابه قرآن وتفاسیروصحیح اخبار باهم آوردندکه بیخ دین در دلها راسخ وثابت‌گشت چنانك طمعهای بددینان منقطع شد وطوعاً اوکرهاً فلاسفه و اهل ملل منسوخ و تناسخیان و دهریان بکلی سر بر فرمان شریعت ومفتیان امّت محمد نهادند ، وجمله اقرار دادند که **الطریق کلّها مسدودة ، اِلّا طریق محمد** وهربزرگی از علما بتربیت سلطانی سلجوقی متطور جهانیان شد ، چنانك **خواجه امام فخرالدین‌کوفی و خواجه برهان و ابوالفضل کرمانی و خواجه امام حسام بخاری و محمد منصور سرخسی و ناطقی و ناصحی و مسعودی** ، وبرکات‌قلم فتوی وقدم تقوی ایشان و نگاه‌داشت رعیت برراه شریعت مملکت سلاطین آل‌ـ سلجوق مستقیم شد ، و چون پادشاه و زیردست و امیر و وزیر وجملهٔ لشکر دراملاك واقطاعات بوجه شرع ومقتضای فتوی ایمّهٔ دین تصرف می‌کردند بلاد معمور و ولایات مسکون ماند که آثار: **مَنْ صاحب‌العلماء وقّر و مَنْ صاحب‌السفهاء حقّر**، هرکه با علما مصاحبت‌کند وقار یابد وهرکه با سفها مجالست دارد حقیر شود ، ودرهرولایتی امرا بعدل وسیاست پادشاهی مشغول بودند و آنچ مواجب دیوان ایشان بود بمساهلت و مسامحت ازرعیت حاصل می‌کردند ، هم رعیت مرفه می‌بودند وهم امرا می‌آسودند ، لشکری مسلمان می‌مُرد وعوان وغمّاز وبددین درآن دولت برهیچ‌کار نبودند ، وآنچ ازشهری درین وقت بجور وظلم حاصل می‌کنند درآن روزگار از اقلیمی برنخاستی ، لشکر آن وقت آراسته‌تر وپادشاهان آسوده و با خواسته‌تر بودند . . . . . » .

درعهد سلطنت **سلطان محمود غزنوی** (۳۵۰ – ۴۲۱) و با اجازهٔ او ، چند هزار خانواده ازسلجوقیان ، بمشرق‌ایران بخصوص خرآسان‌کوچ‌کردند . **طغرل** وبرادرش برسلجوقیان وقلمرو حکومت آنان ریاست داشتند وپس ازمرگ سلطان محمود ، باردیگر، یورش وطغیان‌کردند وازناحیهٔ ماوراءالنهر وشرق ایران بجانب مغرب وجنوب ایران تاختند وبسال ۴۵۰ بغداد را تصرف‌نمودند ، **چغری** درهمین‌ایام درگذشت وپسرش **الب‌ارسلان** ازطرف **طغرل‌بیك** ، حکمران و والی خراسان گردید وپس ازفوت طغرل بسال ۴۵۵ جانشین وی‌گردید.

الب‌ارسلان پس از ده سال پادشاهی وحکومت وتوسعهٔ قلمرو سلطنت خود ، دارفانی را وداع‌گفت وفرزند رشیدش **ملکشاه** بسال ۴۶۵ بجای پدر برتخت سلطنت جلوس‌کرد .

درعهد حکومت‌این‌پادشاه وفرزندانش وخرد وهوشمندی وکیاست وزراء عالیقدری بمانند **عمیدالملك‌کندری** وزیر طغرل‌بیك و **خواجه نظام‌الملك** وزیر الب‌ارسلان و **ملکشاه** ، توسعهٔ شگفت‌آوری یافت و با کاردانی پادشاهان سلجوقی خصوصاً ملکشاه ووزارت وزراء فوق‌الذکر ، ازناحیهٔ ترکستان چین تا عدن تحت لوای واحد قرارگرفت و امنیت و رفاه عمومی حاصل‌گشت .

سلاجقه با سرعتی تمام توانستند قلمرو حکومت‌وفتوحات وکشورگشایی خودرا تاسواحل مدیترانه وسرحدات‌امپراتوری روم شرقی درآسیای صغیر و حدود تصرفات خلفای فاطمی گسترش دهند وبسال ۴۷۰ حکومتی جهانی وامپراتوری زمان را بوجود آوردند[5] .

ازعلل مهم وعمدهٔ این پیشرفتهای سریع ، وحدت مقاصد سران این‌حکومت و حاجت شدید ترکمانان، بفتح‌بلاد پرثروت واعتیاد آنان بزندگی سخت دربیابانهای وسیع وقطع مراحل زیاد بدون احساس خستگی وسرعت‌عمل وجنگجویی‌ودلاوری ترکان غز و نیز سایر قبایل ترك بودکه درخدمت سلاجقه درآمده بودند .

این‌فتوحات‌وگسترش‌حکومت سلاجقه وفتح‌وپیروزیهای آنان تا پایان پادشاهی ملکشاه سلجوقی(۴۶۵ – ۴۸۵) ادامه یافت بالاخص درزمان او پدرش الب‌ارسلان(۴۵۵ – ۴۶۵) و وزارت خواجهٔ بزرگ نظام‌الملك که با کاردانی و لیاقت وکیاست امور مملکت وسیع سلجوقی را اداره می‌کرد و سرو سامانی‌که بوضع حکومت سلجوقی داد موجب‌گردید تاسلطنت آل سلجوق ازوضع آشفته وصورت بیابانگردی‌وبدویت بیرون آید ودارای تشکیلات منظم وسازمانی مرتب‌گردد .

وجود این دانشمند سیاسی بقدری درتاریخ این سلسله مهم است‌که بعضی ازمحققین ایام اقتدار سلجوقیان را عهد خواجه نظام‌الملك خوانندکه مدت زیادی زمام امور مملکت را دردست‌گرفته و با سیاست بی‌نظیر وبدیلی این‌کشور پهناور را اداره می‌کرد وملکشاه با مساعدت ومعاضدت خواجهٔ بزرگ ، شهرهای مهمی‌که درآن طرف ارس واقع ومتعلق به رومیان بود بگشود . سال بعد الب‌ارسلان ازجیحون‌گذشته بطرف جند که قبر سلجوق‌بن دقّاق درآنجا قرار داشت رهسپارگردید . حکمران ناحیهٔ جند از در اطاعت درآمد ودرسال ۴۵۸ پادشاه سلجوقی رسماً ملکشاه را ولیعهد خویش‌کرد واز امرای دولت دراین خصوص پیمان‌گرفت .

درعصر همین پادشاه عدالت‌گستر و دادگر قلمرو دولت

سلجوق به منتهای وسعت وعظمت خود رسید چه ازحد چین تا مدیترانه وازشمال تا حد خوارزم و دشت قبچاق و ماوراء یمن بنام او خطبه می‌خواندند وامپراتور روم شرقی وامرای‌عیسوی گرجستان و ابخاز باو خراج و جزیه می‌دادند و اصفهان در عهد او وخواجه نظام‌الملك وزیر ازمهمترین بلاد دنیا ویکی ازآبادترین آنها بود واین پادشاه و وزیر و عمّال و اعیان دیگر سلجوقی دراین شهر ابنیهٔ تاریخی بزرگی ساخته بودند که هنوزهم آثار یك عده ازآنها برجاست[6]. ومی‌توان گفت یکی ازبزرگترین ومقتدرترین سلسله‌ایکه بعدازاسلام دراین کشور وبلکه درمشرق‌زمین حکمفرمایی کرد ومهمترین ممالك اسلامی را درتحت فرمان یك دولت وحکومت واحد درآورد سلسلهٔ سلجوقیان است . پادشاهان این سلسله اگرچه ایرانی‌نژاد نبودند ولی بعلت علاقهٔ زیاد و وافری‌که باین سرزمین نشان می‌دادند ، مرکز اقتدارشان درایران گردید وبتدریج بخلق وخوی ایرانیان خوگرفتند وبمانند سلاطین بزرگ این کشور دراین خطّهٔ پهناور حکمفرمایی کردند و با شروع پادشاهی ملکشاه باردیگر تعادلی دروضع آشفتهٔ پیشین مهیا گردید .

ملکشاه پس ازجلوس به تخت سلطنت ، زمام امورمملکت را دراختیار خواجه نظام‌الملك قرارداد وبپاس خدمات مهمی که نمود اورا ملقب به «اتابك» نمود. درابتدای‌سلطنت ملکشاه **الگین** حکمران‌ناحیهٔ سمرقند ترمذ را تصرف کرد وچون شنید عمّش، **عمادالدوله قاورد** ، امیرسلجوقی کرمان بادعای سلطنت برخاسته وعازم ری و بلاد جبل می‌باشد با شتاب و با سپاهی مجهز خودرا به ری رساند وبیاری امرای عرب حلّه وموصل درنزدیکی همدان با سپاهیان قاورد روبرو شد وپس ازجنگی مختصر بر او غلبه کرد وپس‌ازچندی کشته‌شد . لیکن ملکشاه با آزادی‌که برای خاندان قاورد قائل بود ، کرمان و عمان وسواحل دریا همچنان بارث تا سال ۵۸۳ درخاندان قاورد بود وبنام خاندان سلاجقهٔ **کرمان** مشهور گردید .

ملکشاه قبل ازرسیدن بسلطنت ، درزمانیکه باتفاق پدر درالجزیره[7] و ارمنستان بجنگ و ستیز مشغول بود یکی از امرای ترك خوارزمی خودرا با سپاهیان بی‌شماری بتعرض بلاد شام وفلسطین که تحت امر **مستنصر فاطمی** بودند فرستاد وایشان درسال ۴۶۳ به بیت‌المقدس تاختند ودمشق‌را درمحاصره گرفتند و با حملات پیگیر ولی بی‌نتیجهٔ خود به مصر ونواحی دیگر بسال ۴۷۰ ملکشاه برادر خود **تتش** راکه معروف به **تاج‌الدّین** بود مأمور شام کرد . تاج‌الدین تتش ، ابتدا **حلب** را محاصره نمود وچون دراین تاریخ سپهسالار اردوی فاطمی بشام آمده ودمشق را محاصره کرده بود ، تتش‌بدعوت محصورین بآن‌شهر حمله‌ور گردید و مصریان با شنیدن این خبر گریختند و تتش براحتی دمشق را درسال ۴۷۲ تصرف کرد وسلسلهٔ **سلاجقهٔ شام** را رسماً تأسیس نمود .

درسال ۴۷۳ ، **تکش** برادر ملکشاه بربعضی ازقطعات خراسان مستولی شد وبنای طغیان ویورش راگذاشت وآشوبی دراین نواحی پدید آورد . ملکشاه بجانب او حرکت کرد وتکش مجبورباطاعت گردید ولی‌بعلت تجدید خوی‌طغیان‌گری خویش باردیگرعاصی‌وياغی گردید وبالاخره بسال ۴۷۷ ملکشاه اورا دستگیرکرد وچشمش را نابینا ساخت . درهمین سال **سلیمان‌بن قتلمش**[8] رابفرستاد تا انطاکیه را ازتصرف فرنگان بیرون‌آورد. درسال ۴۷۱ ، سمرقند را محاصره‌کرد وسلیمان‌خان را بگرفت وبراین شهرمسلط شد .

دراین سفر، نظام‌الملك وزیر اجرت ملاحان جیحون برخراج انطاکیه نوشت وآن سخن مشهورست‌که جهت فسحت ملك وضبط آن‌کرده بود تا بروزگارها بازگویند . ودر این سفر **ترکان خاتون** دخترطمغاج‌خان‌بن بغراخان‌بن ابراهیم‌بن نصربن ایلك‌خان‌بن بغرا خان‌الماضی[9] را بخواست ودر بیست‌و پنجم رجب سال ۴۷۶ درسنجار[10]، سلطان ملکشاه را پسری آمد ، سنجر نام‌کرد .

ملکشاه درسال ۴۷۰ حکومت ولایت **قونیه** و **آق‌سرا** از بلاد آسیای صغیر را که بدست ترکان فتح شده بود به پسر **شهاب‌الدوله قتلمش‌بن اسرائیل** پسرطغرل اول وچغری یعنی سلیمان واگذاشته‌بود واین سلیمان درواقع مؤسس‌شعبهٔ سلاجقهٔ روم است .

سلیمان درسال ۴۷۷ به‌بندر انطاکیه که از سال ۳۵۸ در تصرف رومیان شرقی قرار داشت حمله برد وآنجا را بنام ملکشاه فتح کرد وقلمرو دولت سلجوقی‌را ازجانب مغرب بکنار دریای مدیترانه رساند .

ملکشاه دوسال بعد یعنی بسال ۴۷۹ از اصفهان عازم

---

۴ – راحةالصّدور و آیةالسّرور ، کتابیست درتاریخ آل سلجوق تألیف محمدبن علی‌بن سلیمان الراوندی درسنهٔ ۵۹۹ هجری . به تصحیح محمد اقبال و با تصحیحات لازم توسط آقای مجتبی مینوی . دیماه ۱۳۳۳ – صفحهٔ ۲۹ – ۳۰ .

۵ – تاریخ ادبیات ایران – جلد دوم صفحهٔ ده تألیف دکتر ذبیح‌الله صفا .

۶ – درصفحات بعد بدانها اشارهٔ مختصری خواهد شد .

۷ – این ناحیه درمغرب ایران وشمال عراق امروزی قرار دارد .

۸ – بضمّ اول و دوم و چهارم و سکون سوم بمعنای (خلاص شده) وبضمّ اول و دوم و سکون لام بمعنای (تقدیس شده) می‌باشد . حاشیهٔ ۶ صفحهٔ ۴۳۴ تاریخ گزیده تألیف حمدالله مستوفی بکوشش دکتر عبدالحسین نوائی .

۹ – بغرا کلمه‌ایست ترکی و بوغرا هم گفته شده ، باشی‌که از خمیرکه بشکل رشته‌های دراز درآورند اطلاق می‌شود . فرهنگ معین .

۱۰ – سنجار Senjâr ، بخش‌کوهستانی شمال شرقی سوریه‌که سکنهٔ آن کردان یزیدی هستند ، نهر خابور آنرا مشروب می‌سازد وآن جزوی از دیار ربیعه بود . فرهنگ اعلام معین .

الجزیره وشام شد وازراه موصل به بلاد درهٔ علیای فرات رفت وپس‌ازتصرف بعضی‌ازقلاع آن نواحی‌که مدتهای‌زیاد درتصرف رومیان بود بجانب حلب حرکت‌کرد و این شهر را بتصرف درآورد وبرای اولین‌بار به بغداد آمد وبدرسال ۴۸۰ دختر خودرا بخلیفهٔ عباسی یعنی **المقتدی** داد[11].

یکی دیگر ازفتوحات مشهور وجالب توجهٔ ملکشاه ، فتح ماوراءالنهر میباشدکه بسال ۴۸۲ هجری اتفاق افتاد . درهمین سال عده‌یی ازساکنین وروحانیون‌آن نواحی‌ازاعمال حکمران سمرقند یعنی «**احمدخان‌بن خضرشاکی**» برادرزادهٔ **شمس‌الملك** که جوانی ستم پیشه ومتعدی‌بود به ملکشاه شکایت بردند وویرا بتصرف آن بلاد تشویق‌کردند . ملکشاه با خواجه نظام‌الملك ازاصفهان‌به‌خراسان‌آمد وپس‌ازجمع‌کثیری سپاهی‌بماوراءالنهر حمله برد ودراندك مدتی بخارا وسمرقند را بتصرف درآورد . پس ازفتح آن نواحی وسپردن سمرقند را بیکی ازگماشتگان خویش، ملکشاه نسبت به احمدخان تعدی‌ننمود واورا به‌اصفهان فرستاد وحکمران ناحیهٔ کاشغر سراطاعت وفرمانبرداری فرود آورد وخطبه را بنام ملکشاه‌کرد .

درمراجعت ملکشاه به خراسان ، ترکانِ جنگی‌که در خدمت ملکشاه میزیستند ودرسمرقند مانده بودند بعلت عدم دریافت وظیفه ومقرری خود ، طغیان‌کردند . ملکشاه با شتاب ازخراسان به ماوراءالنهر آمد وشورشیان وامیرخانی فرغانه راکه با ایشان همصدا شده بود بدستیاری وزیر و زوجهٔ خود ، ترکان خاتون‌که دختر طمغاج‌خان وعمهٔ احمدخان ، خاقان سمرقند بود یعنی **تاج‌الدین شیرازی** مطیع ساخت وبه اصفهان برگشت .

از اواخرسلطنت ملکشاه اختلاف میان او و نظام‌الملك وترکان خاتون با وزیر با تدبیر آغاز شد . این اختلاف بین سلطان و وزیر، برسرقدرت وتسلط نظام‌الملك برقلمروپادشاهی او درگرفته‌بود ، ولی اختلاف ترکان خاتون با خواجه دربارهٔ جانشینی‌ملکشاه بودکه اندیشه و رأی‌وزیربرجانشینی **برکیارق** قرارگرفته بود ولی ترکان‌خاتون برخلاف رأی خواجه اصرار و ابرام داشت تا محمود فرزندکوچکش را به جانشینی همسر خود اختیارکند وبهمین علت وبروز اختلافات دیگر ، خواجه ازکار برکنارگردید و وزیر دیگری بنام **تاج‌الملك ابوالغنایم قمی** ، امورمملکت را دردست‌گرفت . این امر درحالیکه ، فتح بزرگ وموفقیتی نسبةً عظیم برای طرفداران سلطنت محمود بشمار میرفت ازطرفی برای شیعیان‌که نظام‌الملك از دشمنان ومخالفان سرسخت آنان بود با روی کارآمدن تاج‌الملك پیروزی مهمی بشمار میرفت .

تا اینکه خواجه بسال ۴۸۵ درراه بغداد نزدیك نهاوند بوسیلهٔ یکی ازفدائیان فرقهٔ اسماعیلیه وفدائی **حسن صبّاح** فرزند **علی‌بن محمد حمیری** رئیس‌این‌بنام **ابوطاهر** کشته شد[12].

ازجمله آثاریکه دربارهٔ سلاجقه خصوصاً ملکشاه سلجوقی بحث‌کرده‌است‌کتاب **طبقات ناصری**[13] است که‌لشکرکشی‌ملکشاه را به مصر چنین موردبحث قرار داده است :

« و درمنتخب تاریخ ناصری‌که یکی از اکابر حضرت غزنین‌کرده است درنظر آمد : که وقتی از اوقات سلطان ملکشاه ، نظام‌الملك وزیر خودرا گفت: که استعداد لشکرکن! که عزیمت مصرمصمم‌است ، نظام‌الملك‌بوجه عرضه داشت‌گفت: پادشاه را درین عزیمت تأمّل شافی بایدکردکه درآن سرزمین جماعت قرامطه و بددینان باشند ، و ازخیانت اعتقادات ایشان بسمع پادشاه سنّی رسد ، بنده روانمیدارد ، که آن شناخت برخاطر اعلی‌گذرد . سلطان ملکشاه فرمود : که باستعداد آن سفرمشغول باید شدکه فسخ‌آن عزیمت امکان‌ندارد ، نظام‌الملك استعداد تمام مهیا گردانید سلطان با لشکرگران بدان طرف خرامید ، چون بنزدیك مصر رسید ، اهل مصر شرط خدمت استقبال بجای آورد . سلطان به هیچکس التفات نفرمود ونظر نکرد تا بدر شهر مصر رسید ، بمعبر مصر وشطّ نیل چون عبره‌کرد پرسید: که قصرفرعون‌کدام است ؟ چون معلوم شد ، روی بدانطرف نهاد لشکررا فرمان داد تا همانجا توقف‌کنند . سلطان ملکشاه تنها با یك رکابدار بدان موضع رفت ، وازاسب پیاده شد وبدان موضع‌که تختگاه فرعون بود ، دورکعت نماز گزارد ، پس روی بخاك نهاد و مناجات کرد‌که خداوندا ! بنده‌یی را مُلكِ مصر دادی ، دعوی انا ربّکم‌الاعلی‌کرد برین موضع ، این بندهٔ ضعیف را ممالك شرق‌وغرب کرامت‌کرده‌یی، آمده است وروی برخاك نهاده میگوید : سبحان ربی‌الاعلی ، سزد ازکرم وفضل ، که برین بنده رحمت‌کنی ! وسر ازسجده برداشت وْ مراجعت فرمود ، و درشهر مصر نرفت و بخراسان بازآمد . »

* * *

پس‌ازقتل‌خواجه نظام‌الملك[14]، دولت سلجوقی روزبروز تضعیف‌گردید تا اینکه قدرت و شوکت و عظمت این سلسله با مرگ سلطان سلجوقی بپایان رسید[15].

امیر معزی شاعر دربار ملکشاه سلجوقی در رثاء این سلطان بزرگ‌گوید :

شغل دولت بی‌خطر شد کار ملّت با خطر
تا تهی شد دولت و ملت ز شاه دادگر
مشکل است اندازهٔ این‌حادثه درشرق‌وغرب
هایل است آوازهٔ این واقعه در بحروبر
مردمان‌گفتند شوریده است شوال ای عجب
بود ازین معنی دل معنی شناسان را خبر
رفت در یك مه بفردوس برین دستور پیر
شاه برنا از پس او رفت در ماه دگر

کرد ناگه قهر یزدان عجز سلطان آشکار
قهر یزدانی ببین و عجز سلطان درنگر
ای دریغا این‌چنین شاه و وزیری این‌چنین
چون‌برفتند ازجهان ناگاه باآن زیب‌وفّر[16]

پس‌ازمرگ ملکشاه ، تجزیهٔ دولت سلجوقی‌آغازشد وبعد ازفوت سلطان سنجر (۵۵۲) اختلاف بین شاهزادگان سلجوقی شدیدتر گردید و درنتیجه مملکت و قلمرو حکومت سلجوقی درهم ریخت و اقتدار آنان ازبین رفت وحکومت آنها بصورت ملوك‌الطوایفی درآمد و سلاجقهٔ کرمان (۴۴۲ – ۵۸۲) بوسیلهٔ قاورد ، برادر الب‌ارسلان وسلاجقهٔ عراق (۵۱۱ – ۵۹۱) توسط فرزندان سلطان محمد که مرکزشان ، ری وهمدان بود تأسیس گردید وسپس سلاجقهٔ سوریه (۴۸۷ – ۵۱۱) و سلاجقهٔ روم (۴۷۱ – ۷۰۰) درآسیای صغیر بوجود آمدند وبدنبال تشکیل سلاجقهٔ فوق ، حکومتهای دیگر مانند : غزنویان ، ملوك ماوراءالنهر یا آل‌افراسیاب (۳۸۰ – ۶۰۳) معروف به سلسلهٔ خانیه ، غوریان (ملوك جبال) (۵۴۴ – ۶۰۲) در ناحیهٔ کوهستانی وسیعی مابین هرات‌وغزنه ، خوارزمشاهیان (۴۹۰– ۶۲۸) که ازطرف سلجوقیان‌درناحیهٔ خوارزم حکومت‌میکردند و اتابکان آذربایجان (۵۵۲ – ۶۲۲) وبالاخره اتابکان فارس (۵۴۳ – ۶۴۴) تشکیل گردید .

درعصر سلاجقه ، زبان وادبیات فارسی پیشرفت وتوسعهٔ خاصی یافت ودرعراق وآذربایجان گویندگانی بظهور رسیدند که زبان فارسی را رواج و رونق دادند .

بطورکلی ظهور سلاجقه درتاریخ ایران و خصوصاً در آسیای غربی ونواحی وابسته بآن ، ازبزرگترین ومهمترین وقایع تاریخی ودرواقع آغاز دورهٔ جدیدی درعرصهٔ کشور ما بشمار میرود . سلجوقیان درایران توانستند ، درآنِك زمانی ، وحدت سیاسی را تأسیس و ایرانیان را که در تحت لِوای حکومتهای متفرق و پراکنده و جانشینان خلفای بغداد بسر– می‌بردند درتحت یك ادارهٔ مستقل درآورند واستقلال فکری وحیاتی را برای آنان فراهم سازند .

درعصر سلاطین غزنوی ، کوششها و فعالیتهای بی‌نتیجه وبی‌ثمریکه برای حفظ ورسمیت زبان پارسی بعمل آمده بود ، دردورهٔ آل‌سلجوق ، توانست ، اصالت واگشتهٔ خودرا بازیابد و زبان پارسی ، زبان عمومی و رسمی درقلمرو دولت سلاجقه گردد . چنانکه میدانیم درهمین دورهٔ درخشان ، حتی تقویم وگاه شماری را باسامی ماههای ایرانی بجای تقویم وماههای عرب بکار بردند . و مؤلف طبقات ناصری دربارهٔ این موضوع چنین آورده است :

« . . . واز آثار آن پادشاه (ملکشاه) درجهان بسیار خیروفضل باقیست ، یکی ازآن آنست‌که ، استقامت علم نجوم بدولت او تازه شد ، وآن چنان بودکه بسبب کبیسه ماههای قمری (مقصود ماههای عرب‌است) تفاوت بسیار دررصد ظاهر شده‌بود ، وحسابها غلط افتاده واحکام اصحاب‌تقویمات منحرف گشته . سلطان‌ملکشاه فرمان‌داد : تا استادان‌علم‌نجوم ومحاسبان کامل رصد تازه بستند ، و ایام شهررا بقرار بازآوردند و روز اول ازربیع‌که نخست دقیقهٔ حمل باشد ، نوروز جلالی بلقب این پادشاه معین شد ، ونظام‌الملك طوسی[17] که درجهان آثار

---

۱۱ – راجع به ثروت ملکشاه آورده‌اندکه وی بهنگام ازدواج دخترش با المقتدی ، خلیفهٔ عباسی ، جهیزهٔ دختررا بر ۱۳۰ شتر مزیّن بدیبای رومی قرار دادند ومحمول اکثر بارها طلا ونقره بود . هفتاد وچهار قاطر مزین بانواع دیبا با زنگ وقلائد طلا ونقره حامل بارهای دیگر بودند وبرروی شش قاطردیگر دوازده صندوق ازنقره بود محتوی جواهرگرانبها و زیورهائی‌که قیمت آن بحساب نیاید . برروی سی ستور مراکب طلا بوده مرصع باواع جواهر و . . . . صفحهٔ ۱۹۴ حاشیهٔ یك تاریخ‌کامل ایران تألیف دکتر عبدالله رازی .

۱۲ – درنزدیکی همدان وکرمانشاهان درصحنه یا حدود نهاوند یا بروجرد ، درتاریخ دهم رمضان سال ۴۸۵ بسن ۷۵ یا ۷۷ سالگی اتفاق افتاد . رجوع‌کنید به‌حواشی آخر جلد سوم جهانگشای جوینی بقلم علامهٔ فقید محمد قزوینی . نعش نظام‌الملك را اصحاب او باصفهان‌بردند ودرمحلهٔ کران درموضعی‌که جوی آب بزرگ درمیان آن مقام میرود بغایت نزه وخوش ، دفن‌کردند وآن مقام را اهل اصفهان «تربت نظام» گویند . تجارب‌السلف صفحهٔ ۲۸۰ – ۲۸۱ .

۱۳ – طبقات ناصری یکی ازمهمترین ومعروفترین‌کتب تاریخی زبان پارسی است ، که تقریباً هفت قرن پیش ازاین (۶۵۸) به قلم یکی ازدانشمندان خبیر خراسان قاضی منهاج سراج جورجانی دردهلی نوشته شد . مؤلف دانشمند این‌کتاب یکی ازنویسندگان معروف و زبردست زبان پارسی است ، که کتابش ازحیث سلاست و روانی انشاء بی‌نظیر بوده است . مؤلف این‌کتاب ازرجال معروف عصر است ، که بدربار سلاطین غور و آل شنسب محشور بود . این کتاب با تصحیح و مقابله وتحشیه و تعلیق عبدالحیّ حبیبی قندهاری ازطرف انجمن تاریخ افغانستان نشر شد .

۱۴ – درحقیقت میتوان قتل‌خواجه را تحریکی ازجانب تاج‌الملك وزیر و دخالت ترکان خاتون زوجهٔ ملکشاه دانست .

۱۵ – بقرارنوشتهٔ جامع‌التواریخ ، گزیده وفات ملکشاه را دربغداد بماه شوال ۴۸۵ ﻫ . دانسته ، ونظام‌التواریخ ۴۷۱ ﻫ . نوشته . ابن‌اثیر صفحهٔ ۸۷ کتاب خود شب جمعه نصف شوال ۴۸۵ ﻫ . و اخبارالدولة– السلجوقیه ، ۱۶ شوال ۴۸۵ ﻫ . بعمر ۳۸ سال و ۳ ماه و ۱۷ روز ومدت ۱۷ سال پادشاهی دانسته است . البته میتوان قول اخبارالدولةالسلجوقیه و ابن‌اثیر را تأیید وتصدیق‌کرد . مؤلف تجارب‌السلف فاصلهٔ مرگ ملکشاه وقتل خواجه را کمتر ازیکماه تمام وصاحب تاریخ بیهق‌کمتر ازچهل‌روز وعمادکاتب ۳۳ روزمی‌شمارد . مؤلف تجارب‌السلف میگوید، «وفات سلطان بعد ازوفات خواجه درنظر خلق‌جهان عظمی زیاد نداشت» صفحهٔ ۲۸۱ همین‌کتاب .

۱۶ – بعلت زیادبودن ابیات این رثائیه ، ازذکرکامل‌آن‌خودداری گردید وفقط بذکر منتخبی از ابیات این مرثیه اکتفا شد . رجوع‌کنید به دیوان امیرمعزّی باهتمام عباس اقبال – ۱۳۱۸ شمسی .

۱۷ – رجوع‌کنید به مقالهٔ نگارنده تحت‌عنوان«خواجه نصیرالدین طوسی، دانشمند بزرگ‌ایرانی» درمجلهٔ وحید شمارهٔ ۱۰ دیماه ۱۳۵۰ .

خیر او باقیست وزیر او بود ، و شیخ ابوسعید ابوالخیر و امام محمد غزالی درعهد او بودند ومدت ملك او بیست‌وشش سال بود . »

سلاجقه درایجاد وتأسیس استقلال وشناساندن ونمایاندن فرهنگ اصیل و عریق این‌کشور ، کوششهای فراوان بعمل آوردند وآداب وتمدن ایرانی‌که بعلت اهمال آل‌بویه منحصر به ایران شرقی شده بود ودانشمندان وشاعران ایران غربی اکثر اشعار وآثار خودرا بعربی سروده وتدوین میکردند جای خودرا بزبان فارسی داد . دراین دوره حتی استعمال واژه‌های عربی انحصاراً درآثار دینی بچشم میخورد . دراین عصر ، تمدن وفرهنگ ایرانی بدرجهٔ لطافت وظرافت وشهرت خاص خود رسید . هنرهای مختلف ظریفه بمانند : نقاشی و معماری بیش‌ازپیش ترقی حاصل‌کرد .

با روی‌کارآمدن آل سلجوق وتوسعهٔ قلمروحکومت‌آنان ونشر مبانی فرهنگ وادب پارسی دراین عصر تمدنی به نام «تمدن سلاجقهٔ ایران» که در طی تاریخ سیاسی و اجتماعی وفرهنگی ملت ما اهمیت بسزایی دارد جان‌گرفت و تا جاییکه با نفوذ فرهنگ وآداب وسنن ایرانی ، دسته‌یی ازاین‌خانواده ، توانست نواحی وسیعی از بیزانس شرقی را تحت حاکمیت خویش درآورد ، بدین ترتیب تمدن ایرانی در اقصی نقاط یونان وآسیای صغیر گسترش یافت وزبان فارسی ، زبان رسمی دولت سلاجقهٔ روم گردید .

آقای میرزا اسماعیل‌خان افشار حمیدالملك در مقدمهٔ سلجوقنامه ، تألیف خواجه امام ظهیرالدین‌نیشابوری[18]، دربارهٔ تمدن ایرانی درعصرسلاجقه مینویسد :

«تمدن ایران‌که بعد ازظهور اسکندر ازسواحل شرقی هلسپون و داردانل عقب‌نشینی اختیارکرده بود بعد ازچندین قرن دوباره با این‌خاندان درصحراهای لیدی و فریژی باکمال استحکام ریشه دواند و درظهور مغول مملکت سلاجقهٔ روم پناهگاه امنی برای ایرانیان گردید . وآثار ادبا وشعرا وعلمای فارسی‌زبان این‌مملکت مانند حضرت مولانای رومی، ابن‌بی‌بی، قانعی طوسی ، صدرالدین قونیوی وصدها غیرآن بهیچوجه درزیبایی فصاحت وبلاغت ازآثار ایرانیان معاصر خود نازلتر نیست . صنایع سلاجقهٔ روم درتاریخ صنعت مقام بزرگی دارد وهمان صنعت خالص ایرانیست‌که درتحت نفوذ صنایع بیزانس وسوریهٔ شمالی بوجود آمده بالاخره یکی ازعلائم مشخصهٔ این خانواده ذوق و دلباختگی و علاقهٔ شدید بسیاری از افراد این خاندان است بشعرفارسی مانند طغرل آخرین پادشاه سلاجقهٔ ایران وکیقباد ازسلاجقهٔ روم وغیره‌که اشعار آنها را ازحیث زیبایی وبلاغت درردیف اشعار اساتید میتوان قرار داد وبدیهی است‌که اطلاع ازجزئیات تاریخ آل سلجوق وشعب‌آن درتاریخ ایران وسایرممالك آسیای غربی اهمیت مخصوصی دارد» .

بطورکلی دورهٔ سلجوقیان ازجهت تعداد گویندگان و سرایندگان و نویسندگان ، ازدرخشان‌ترین ادوار تاریخی و ادبی ایران بشمار میرود . سلاجقه ، زبان فارسی را زبان رسمی و درباری قرار دادند . وزراء این دوره ، خصوصاً عمیدالملك کندری و خواجــه نظام‌الملك ، فضل‌دوست و فرهنگ‌پرور وشاعرپرور بوده‌اند وازخدمت وعنایت نسبت به فضلا و ادبا دریغ نمی‌کردند و همواره خدمات شایان‌توجهی بترقی علوم وادبیات کرده‌اند .

خواجه با پیروی از نیّات عالیهٔ دانش‌پروری خود ، به ساختن مدارس مهمی بنام «نظامیه» همت‌گماشت وبایجاد وگسترش چنین مدارسی درشهرهای اصفهان ، بلخ ، مرو ، نیشابور ، بصره ، موصل و بغداد کوشش فراوان‌کرد و درمدت سی سال وزارت خویش دردربار الب‌ارسلان وملکشاه ، دولت سلجوقی را باوج عظمت وقدرت جهانی خود رساند ، چنانکه میدانیم مدرسه ویا دانشگاه معروف‌بغدادکه درسال۴۵۷ هجری ساختمان آن شروع گردیده بود دوسال بعد یعنی بسال ۴۵۹ این مرکزبزرگ علمی باکتابخانه ومسجد وکلاس درس‌واستاد و با اوقاف فراوان رسماً کار خودرا آغازکرد وپس ازافتتاح این دانشگاه ، خواجه از ابواسحق شیرازی(کازرونی) که از دانشمندان وپارسایان بزرگ عصربود درخواست‌کرد ، ریاست این دانشگاه بزرگ اسلامی را بپذیرد ، ابتدا امام نپذیرفت وبعنوان اینکه اکثرمصالح آن مدرسه غصب است درآن نماز نخواند وبعدها هم‌که ریاست‌آنرا قبول‌کرد همواره بغصب‌بودن مصالح آن اشاره میکرد و با وجود احترام زیادی که خواجه نظام‌الملك درحق وی قائل بود ولی وی همواره درمجالس ومحافل ، ضمن‌گفتار خود با گستاخی‌وبی‌پروایی هرچه تمامتر ازمظالم او و عمّالش شکایت و انتقاد مینمود .

علومی‌که دراین قرن و قرن پنجم درمدارس تدریس میشد ، بیشترعبارت بود از فقه ، اصول ، حدیث ، علم‌کلام ، تفسیر وادبیات عرب . ولی تعلیم فلسفه وشناخت اندیشهٔ فلاسفهٔ بزرگ ایرانی‌ویونانی وفلسفهٔ قدیم وتحقیق دربارهٔ آراء فلاسفه بمانند قرن چهارم نبود چنانکه میدانیم درهمین قرن بعضی از فقهاء و علماء مذهبی حتی آموختن فلسفه را حرام و ممنوع اعلام‌کردند و بنحو بارز فلاسفه را تکفیر نمودند و علمای بزرگی دراین عصرنظیرعین‌القضاة همدانی(مقتول‌بسال ۵۲۵) و شیخ شهاب‌الدین سهروردی (مقتول بسال ۵۸۷) باتّهام بدبینی وبجرم آزادی اندیشه وتوجه بآراء فلاسفه‌کشته شدند .

دراین‌دوره طبقهٔ روحانیون وعلماء اهمیت خاصی‌داشتند، سلاطین سلجوقی وعموم مردم عصر نسبت باین طبقه عقیده و ارادت ویژه‌یی داشتند .

زهّاد وعلما درسایر بلاد وترد دیگر وزراء وسلاطین ازمحبوبیت واحترام فوق‌العاده برخوردار بودند چنانکه در

مجالس وعظ ودرس آنان ، جمعیت بسیار انبوهی ازدوستداران ومشتاقان جمع میآمدند .

سلاطین سلجوقی ، بعلما و روحانیون نهایت احترام را قائل بودند چنانکه ظهیری نیشابوری دربارهٔ سلطان سنجر می‌گوید[19]:

« خطّهٔ خراسان درعهد او مقصد جهانیان ومنشاء علوم ومنبع فضائل ومعدن فرهنگ وهنر ، علما وحکما را بغایت احترام و قیـام نمودی و یا ابدال و ذهّاد و عبّاد نفسی و مؤانستی تمام داشتی و بایشان خلوتها و جمعیتها کردی . »

دورهٔ سلاجقه دورهٔ عظمت وشکوه و دورهٔ ترقی تمدن وفرهنگ اسلامی بشمار می‌رود ، گذشته ازتعصب وعلاقه‌ایکه شاهان این سلسله و سلاله‌های هم‌عصر آنان در حفظ مبانی واصول عقاید اسلامی داشته‌اند تأسیس مدارس نظامیه ونظایر آن چنانکه گذشت اسباب عمدهٔ رواج تمدن اسلامی درآن عصر درخشان بشمار می‌رود . خاصه ظهورکسانی بمانند : امام فخر رازی ، امام محمد غزالی ، ابوالفرج‌بن جوزی ، شیخ شهاب‌الدین سهروردی ، امام‌الحرمین جوینی وامثال‌آنان نیز دراین عصر تا حد زیادی درنشر وبسط معارف اسلامی مؤثرواقع شد. زبان وادبیات فارسی نیز دراین‌دوره ترقی وتوسعهٔ بسیاریافت اکثر پادشاهان این دوره با وجود آنکه ترک‌زبان بودند ، در بسط ونشرفرهنگ وتمدن ایرانی وشعر وآثار ادبی فارسی وتشویق وترغیب شعرا ونویسندگان وفضلاء فارسی‌زبان کوشش فراوان‌کردند وعده‌یی ازشعرای این‌عصرمثل **امیرالشعرا معزی و انوری و خاقانی و نظامی** درشمار استادان و پیش‌کسوتان بزرگ شعروادب فارسی‌قرارگرفتند وسخنسرایان ونویسندگان دیگریکه دراین‌عصر ازحمایت وعنایت شاهان ووزراء سلجوقی برخوردار بوده‌اند عبارتند از : **ابوالفضل بیهقی ، شیخ عبدالله انصاری ، اسدی‌طوسی ، حکیم ناصرخسرو ، عمرخیام ، سنایی، جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی** ودیگران .

ازپادشاهان ایندوره بعضی خود شعرمی‌سرودند ، چنانکه ملکشاه سلجوقی ، هم اشعار فارسی حفظ داشت و هم خود بفارسی شعرمیگفت وهمچنین طغرل سوم ، آخرین پادشاه این سلسله ، شاعر بوده است واشعاری از او روایت شده است .

ذوق وعلاقه‌ایکه پادشاهان ایندوره به شعرفارسی‌داشته‌اند وعلی‌الخصوص‌که محتشمان وداعیان نیزخود بتقلید ازسلاطین وخواه باقتضای ذوق خویش‌ازتشویق شعرا خودداری‌نمیکردند وبهمین جهت است‌که شعرفارسی دراین‌دوره درطریق تکامل وتحول قدمی می‌نهد و با ظهورگویندگان بزرگ‌که ذکرآنان شد باوج لطف‌وکمال می‌رسد . سلطان سنجر ازجمله پادشاهانی است‌که توجه‌کافی و وافی به شعروادب فارسی داشت وبهمین مناسبت دوشاعر ایندوره یعنی **امیرالشعرا معزی و انوری** طی قصائد خود اورا مدح وستایش‌کرده‌اند وحتی شعرائی نظیر **عبدالواسع جَبَلی و کمال‌الدین بخارائی و حکیم سنائی** ، سلطان سنجررا پیوسته دراشعار خود ستوده‌اند .

درست است‌که دراین عصر ، زبان وادب فارسی رواج پیداکرد ونویسندگان وگویندگانی به تألیف وتصنیف آثار بمانند **کتاب‌الابنیه عن حقایق‌الادویه** در داروشناسی و مفردات دارو و **ناصرخسرو علوی** ، **زادالمسافرین** را درحکمت نظری و **امام محمد غزالی کیمیای سعادت** را درحکمت عملی به‌فارسی نوشتند ولی دانشمندان بزرگ دیگر مثل : **زمخشری و زوزنی و شهرستانی** کتب فراوانی به زبان عربی‌که درواقع زبان علمی ومذهبی بشمار میرفت تألیف‌کردند .

دراینده‌وره برخلاف شاعری ، بیشترنویسندگان باستثنای چند تن محدود ، اساس‌کارخودرا براستعمال‌کلمات وترکیبات مشکل ومغلق قرار داده ، اشعار عربی وفارسی درآثار خود داخل‌کردند وامثال‌وآیات‌فراوان درآنها قراردادند وکتابهایی بمانند **کلیله ودمنه‌ابوالمعالی وچهارمقاله‌نظامی‌عروضی** وترجمهٔ **تاریخ یمینی** و **تاریخ بیهق ابن‌فندوق** وکتاب **مرزبان‌نامه** را برهمین شیوه واسلوب تألیف وتصنیف‌کردند. سلاطین سلجوقی درواقع ازحامیان بزرگ هنروصنعت وهنرمندان وصاحبان پیشه و حرفه بشمار میروند ، و درنتیجهٔ فعالیتهای‌گوناگون تجاری و هنری و علاقه‌ایکه خاندان این سلسله به هنرهای ظریفه داشتند ، هنـرمندان بزرگ و استادکاران عالیقدری بظهور رسیدند . درزمان پادشاهی خاندان سلجوق ، اصفهان ، مرو ، نیشابور ، هرات و ری ، مرکز ومجمع صاحبان هنر وپیشه بوده است‌که امروزه ، خوشبختانه بسیاری ازآثار این هنرمندان درموزه‌های‌داخلی‌وخارجی‌دیده میشود. شاهکارهای هنری این هنرمندان از بافندگی ، فلزکاری ، سفال سازی (سرامیك) ، مینیاتور ، تذهیب وخطاطی است وبهمین دلیل دورهٔ سلجوقیان ازلحاظ سبك وشیوهٔ کارهای هنری درتاریخ هنر ایران وبخصوص تکامل وپیشرفت‌کارهای هنری و ذوقی به شیوهٔ سلجوقی مشهورومعروف‌گردیده‌است . دانشمند بزرگ **کریستی ویلسون** می‌نویسد : « دراین عصر، صنایع و معماری نه‌تنها درایران تجدید حیات یافت بلکه با فتوحات سلاجقه ، اصول واسلوب صنایع ایران را تا سواحل مدیترانه وحتی تا شمال افریقا بسط وگسترش داد . وبهمین دلیل وکیفیت است که آثار ونمونه‌های شیوهٔ کار هنرمندان ایرانی وصنایع رایج عصرسلجوقی تا قرنها درصنایع مصروسوریه دیده می‌شد»[20].

بطورکلی ، نسّاجی وخطاطی ومذهب‌کاری وهنرهای

---

۱۸ – صفحهٔ ۳ ، این‌کتاب با ذیل سلجوقنامه، تألیف ابوحامد محمدبن ابراهیم درسنهٔ ۵۹۹ تألیف شده است .

۱۹ – سلجوقنامـهٔ ظهیری صفحهٔ ۴۵ و راحةالصدور راوندی صفحهٔ ۱۷۱

۲۰ – تاریخ صنایع ایران ، ترجمهٔ عبدالله فریار ، صفحهٔ ۱۴۳

تزیینی ، دراین دوره رواج پیدا کرد چنانکه میدانیم شعرای بزرگ ومعروف این عصرمثل : حکیم سنائی ، مهستی گنجوی ودیگران ، اشعار جالب وقابل توجهی دربارهٔ بزاز و نساج وخیاط وکلاهدوز گفته‌اند منباب مثال ، مهستی گنجوی گوید :

ای رشته چو قصد لعل کانی کردی
با مرکب باد هم عنانی کردی
درسوزن او عمر تو کوتاه چراست
نه غسل بآب زندگانی کردی

یا دربارهٔ بزّاز می‌گوید :

شهری زن و مرد در رخت می‌نگرند
در سوز غم عشق تو جان درخطرند
هرجامه که سالی پدرت می‌فروشد
از دست تو عاشقان بزودی بدرند

* * *

درعهد ملکشاه سلجوقی ، هنرموسیقی پیشرفت زیادی حاصل کرد ، ابوالمعالی جوینی ملقب به‌امام‌الحرمین درنواختن چنگ و طبل مهارتی تمام داشت چون ملکشاه برای جنگ با قیصر روم به‌مرز قسطنطنیه رفته بود درآنجا ، درنواختن ارغون و طبل بین چندتن از رومیان و امام‌الحرمین مسابقه درگرفت. ارغونی که بوسیلهٔ چندتن رومی نواخته می‌شد امام‌الحرمین به‌تنهائی آنرا ماهرانه نواخت وقیصر روم شگفت وتعجب نمود وخراج قسطنطنیه را تقبل کرد .

همین‌قدرقابل‌تذکراست که دراینددورهٔ درخشان‌وشکوفان، هنرمعماری بدرجهٔ کمال رسید وهنرمندان‌ومعماران‌چیره‌دست، آثارفراوانی درشهرهای‌اصفهان ، اردستان ، زواره ، گلپایگان وبرسیان‌بوجودآوردندکه میتوان‌ازجملهٔ آنها ، گنبدنظام‌الملك وگنبد تاج‌الملك وآثار دیگری را نام برد وحتی مناره‌های بزرگ تاریخی و با اهمیت نظیر منارهٔ زیار ، منارهٔ ساربان ، منارهٔ چهل‌دختران ومنارهٔ مسجدعلی ازکارهای هنری‌معماران این دوره است .

ازهنرمندان‌بزرگ خط وکتابت میتوان ابوالمعالی‌نحاس اصفهانی‌راکه مدتهای زیاد درخدمت سلاطین سلجوقی‌بخصوص درعهد محمدبن ارسلان(٤٥٥ – ٤٦٥) وجلال‌الدین ابوالفتح حسن ملکشاه (٤٦٥ – ٤٨٥) و غیاث‌الدین ابوشجاع محمد (٤٩٨ – ٥١١) بکار خطاطی وهنرنمائی مشغول بود نام برد وچون مقام او برخلیفهٔ وقت عباسی، المستنصر (٤٨٧ – ٥١٢) معلوم ومدلّل گردید اورا بحضورخود طلبید وفوق‌العاده ویرا مورد اکرام و احترام خویش قرار داد و تا جاییکه بدرجات بزرگ‌کشوری نائل‌آمد وبمسند وزارت وصدارت تکیه زد و با وجود مشاغل ومسئولیتهای مهم مملکتی ، دقیقه‌یی ازنوشتن وکتابت قطعات والواح نمی‌آسود .

www.KetabFarsi.com

عکّاسی

عکس، شاهد زمان

هادی شفائیه

در حقیقت، عکس اطلاعیه ویا گواهی عینی است از لحظه‌یی که گذشته یعنی ازیك لحظه پیش تا لحظات بسیار دور. این نوع جدید تصویر، درمیان اسناد ومدارکی که ازقرن‌ها واعصار، خواسته یا ناخواسته، برای ما باقی‌مانده، انقلابی ایجادکرده‌است وما، برای کوشش درراه بهترشناختن زمان‌های گذشته، آنرا بررسی میکنیم.

با وجود عوامل مخرب زمان وانسان، که اکثر آثار را ازبین برده است، مدارك عینی بسیاری اززمان قدیمی‌ترین

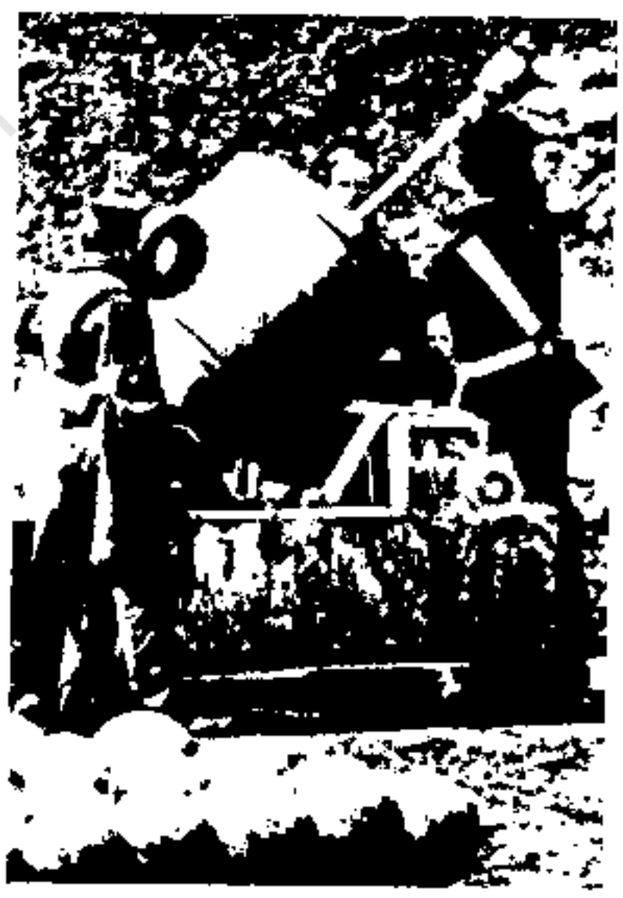

تصاویر اولین زیرتاژجنگی. این توپ‌ها هرنیمساعت‌یکبار آتش میکرد زیرا هشت کیلو باروت که هر دفعه آتش میگرفت آنرا چنان گرم میکرد که ۳۰ دقیقه برای سردشدن وقت لازم داشت

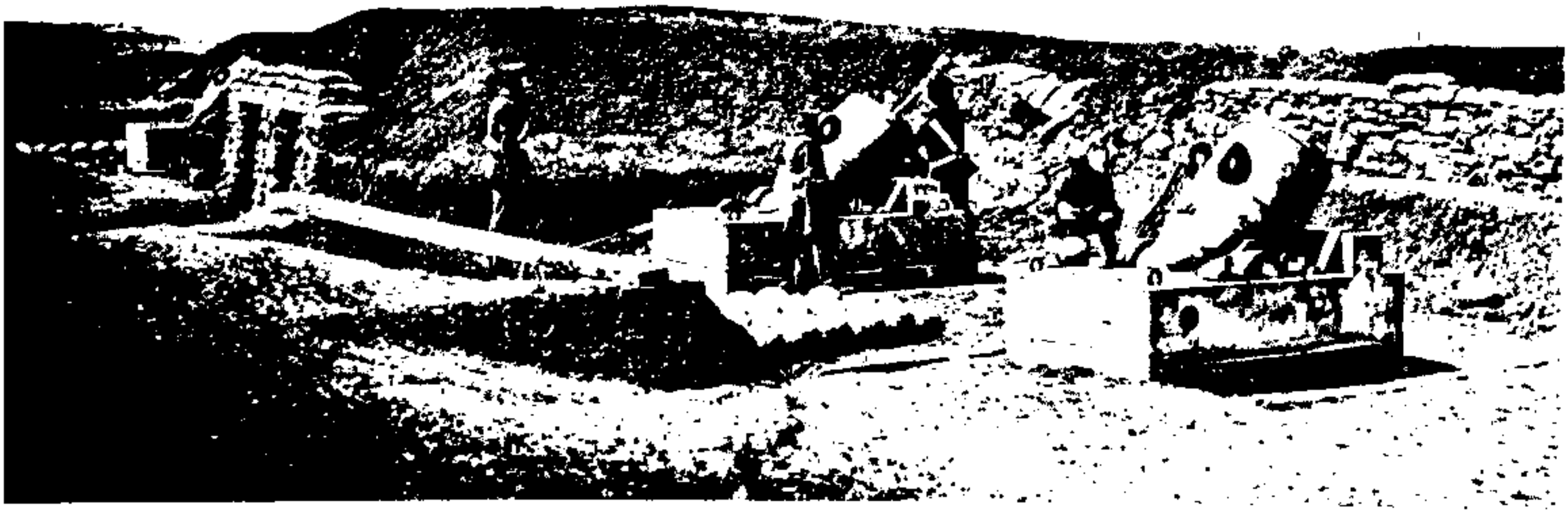

www.KetabFarsi.com

برلین

نقاشی‌ها بردیوارهای‌غارها، با حفظ فرم‌های‌اصلی ، تا به‌امروز باقی‌مانده است ، درحالیکه روایات ورسوم وعقاید وعادات آبا واجدادی ضمن طی مراتب « دهان – گوش – دهان . . . » دچار چنان تغییراتی شده‌که تنها پس ازبحث‌ها وکنترل‌ها وکاوش‌های زیاد میتوانند مورد اعتماد باشند .

امروزه ، عکس ، زندگی انسان را فراگرفته ویکی از عناصر متداول ارتباطی شده است ؛ تا حدی‌که دیگرکسی را درمورد ارزش آن شکی نمانده . اکنون ، شناختن و بازیافتن عناصری‌که تعیین‌شان به سهولت ممکن است درروی تصاویر عکاسی برای هرتماشاگرعادی شده چنانکه او اطلاعات محتوی درتصویررا حتی بدون‌کمترین جروبحث درمورد اصالت‌آنها ، می‌پذیرد .

به موجب عقیده‌یی کـــه عموماً اظهار میشود ، عکس خصوصیت یاکاراکتری‌کاملاً جدید عرضه میداردکه عبارتست از «قدرت اقناع ویا اعتبار»[1] .

این خصوصیت حاصل تسخیر وتصرف بیطرفانه ومستقیم حقیقت و واقعیتی است‌که مداخله‌ی انسان درآن ناچیزمیتواند باشد . همه چیز، هم‌چنانکه هست ، بدون هیچگونه دگرگونی، برروی فیلم منعکس میشود . به کارگرفتن عناصر فنی ، که به رپرودوکسیون ناقص‌حقیقت رهنمون میشود ووجود عکاس

که گرفتن عکسی‌را انتخاب کرده‌است دراینجا به‌حساب نمی‌آید.

عکاس همواره همراه دوربین خویش گردش میکند واز صحنه‌هایی که دربرابر دیدگانش‌قرارمی‌یابد وبرحسب محتوای خود به نظر او جالب میآید عکس میگیرد و بدین ترتیب به عنوان شرکت‌کننده یا گواهی درزمان خویش – بدون‌اینکه همیشه کاملاً آگاه باشد – ارزش خاصی بدانها می‌بخشد . او پیش ازهرچیز درجستجوی تثبیت یك لحظه است وازآنچه میخواهد انجام دهد به خوبی مطلع است ودلایل‌کار خودرا میداند . عکاس‌آماتورتصاویررا بیشتربرای آلبوم خانوادگی ، که معمولاً مهمانها با تماشای آن خودرا سرگرم میدارند ، انتخاب میکند : زندگی بچه‌ها ، خاطره‌ی مهمانی‌ها ، تعطیلات ومسافرت‌ها با دقت واهتمام ثبت میشود . عکاس حرفه‌یی نیز به نوبه‌ی خود میل دارد آثاری ازصحنه‌یی راکه دارای اهمیت عمومی‌تر است وخاطره‌ی آن محو وناپدید خواهد شد با خود بیاورد . عکاس‌بزرگ امریکایی **ادوارد وستون** ، که باتصاویر ونوشته‌هایش راههای جدیدی دراین هنر گشوده است میگوید: « عکس وسیله‌ی‌ثبت‌لحظه‌هاست ، لحظه‌ی‌مهم ، لحظه‌ی‌منحصر به فرد میان همه‌ی لحظات‌که درآن موضوع شما کاملاً الهام شده‌است، لحظه‌ی‌کمال‌که یکبارمیآید ودیگر تکرارنمیشود . » وستون برروی **زمان** ، که عنصر اصلی و قابل توجه تصویر است ، تأکید میکند . مکان دوباره میتواند بررسی‌شود وچون عوامل مهم دیگر به دفعات ازنظر بگذرد ، **اما لحظه** دوباره به دست نمیآید .

اهمیت تصمیم کسی‌که دریك لحظه‌ی مشخص دگمه‌ی دوربین را فشار میدهد تاآنچه را وجود داشته ثبت‌کند ، در انتخاب تصویر تجلی مینماید . با این تصمیم‌گوشه‌یی ازدنیا ، از زاویه‌یی مشخص با تنظیمی معین‌گرفته وبرروی امولسیون معلومی ثبت شده است . شخصی درپی جستجوی تصاویر آنجا بودکه نگاه وانتخاب میکرد . او خود درجریان حادثه سهمی نداشت ، بلکه تماشاگر ممتازی بودکه وسیله‌ی عکسبرداری داشت ومیتوانست آنرا به‌کارگیرد . وبالاخره ازمیان‌تصاویری که‌گرفته چند تایی را به عنوان نتیجه‌ی نهایی‌کوشش خود چاپ و ارائه میکند . **ژرمن کرول**[2]، که با تصاویرش‌آثارمهمی ازخود به جای‌گذاشته است ، مینویسد : « **عکاس یك شاهد است ، شاهد زمان خود .** »[3] .

هرعکاس خبرنگاری است‌که خود ازآن بی‌اطلاع است ، او میتواند خبرنگاری خوب یا بد باشد ، چشمانی باز داشته باشد ویا ازبرابرموضوعات‌بدون‌دیدن‌آنهابگذرد. اما تمام‌آنچه برروی «آینه‌ی خاطره» ثبت شده در اصل صحنه‌یی داشته‌که درلحظه‌یی موجود بوده وانعکاسی ازآن به ما ارائه شده‌است .

اولین‌تصاویرخبری‌به‌دونفرآلمانی Friedrich Stelzner و Hermann Biow مربوط میشود که در سال ۱۸۴۲ ، از خرابه‌های هامبورگ درنتیجه‌ی آتش سوزی چهار روزه تهیه کرده‌اند[4]. اولین فتو – رپرتاژ را به Hill , Adamson نسبت میدهندکه ازبرپاداشتن بنای‌یادبود Sir Walter Scott درسال ۱۸۴۳ – ۴۴ تهیه شده‌است[5] . اولین تصاویر رپرتاژ جنگی را R. Fenton ازسباستوپول درجنگ روسیه با دولت عثمانی وانگلیس وفرانسه تهیه‌کرده است .

اما اولین عکس‌ها در تاریخ اثر مخترع عکاسی Nicéphore Niepce فرانسوی است‌که ازپنجره‌ی اطاق خود در **شالون** گرفته است . تصاویر مزبور قدیم‌ترین سند عکاسی است(۱۸۲۶) که بدست ما رسیده و با وجود واضح‌نبودنشان ، مدارك مهم و با ارزشی هستندکه نه‌تنها ازتاریخ عکاسی بلکه درموردگیرنده‌ی آن وزمانش نیز اطلاعی به ما میدهند .

درنتیجه‌ی نفوذی‌که امروزه مطبوعات‌کسب‌کرده بیشك قضاوت ما دچار دگرگونی‌هایی‌میشود . همینکه‌کلمه‌ی«شاهد» برزبان میآید بلافاصله به خبرنگار عکاس می‌اندیشیم‌که باید محل واقعه را بما نشان دهد . عادت‌کرده‌ایم درروزنامه‌ها ومجلات تصاویری به‌بینیم‌که وقایع را بطور عینی برای ما آورده باشد وبما امکان دهد ، پس ازنگاهی سریع ، بدون خواندن مطلب آن ، تصورکنیم‌که ازخبر اطلاع یافته‌ایم .

عکاس حرفه‌یی‌کار خودرا به‌وقایع‌نگاری محدودنمیکند وتأثیر عکس‌هایش همیشه به اندازه‌ی تصاویر آتش سوزی وانفجارکشتی‌هوایی‌هیندنبورگ در۱۹۳۷ نیست. بلکه میتواند مثلاً شهری‌را موردمطالعه قراردهد(مانند Charles Marville پاریس ۱۸۶۷ – Thomson لندن ۱۸۷۶ – Bénérice Abbot نیویورك نیم قرن بعد) ویا چهره‌های مردان مشهوری‌را برای ما بسازد (چون Daumier از Nadar — Baudelaire از Lenine — Carjat از Ocup) .

Sougez عکاس‌فرانسوی میگوید : « رپرتاژ . گزارش عینی یك واقعه است ، میتوان‌گفت شهادت شخصی‌کسی است که آنرا دیده وبرای‌کسانیکه ندیده‌اند آورده است . »

این مدرك هم‌چنین برای دیگر شاهدهایی‌که خاطراتشان را نمیتوانند به وضوح به یاد آورند جالب است . درسایه‌ی عکس ، حادثه را درسرفرصت وبمدت زیاد میتوان‌تماشاومطالعه کرد . بدینگونه‌گاهی درمیان جمعیت به چهره‌یی برمیخوریم که قبلاً ندیده بودیم وبه جزئیاتی متوجه میشویم‌که بیشتر از

1. E. FULCHIGNONI "La civilisation de l'image" Paris, 1969
2. GERMAINE KRULL
3. "Pensée sur l'art", Paris 1931
4. The Illustrated London News

این روزنامه درلندن بنا به تعریف شاهدها طرحی منتشر کرد .

5. Victorian and Edwardian Scotland, from old photographs

پاریس ۱۹۱۱

آن به چشم نخورده بود . Talbot ، یکی ازپیشروان عکاسی میگوید : «اغلب پیش میآید – واین یکی ازجاذبه‌های عکاسی است – که عکاس وقتی آنچه راکه خود رسم کرده به دقت مورد مطالعه قرار میدهد چیزهای بسیاری درآن کشف میکند که درموقع گرفتن هیچگونه آگاهی وتصور ذهنی ازآنها نداشته است . »[۶]

زمان ، کاوش عمیق‌تر یك صحنه را اجازه میدهد و آگراندیسمان ، درسایه‌ی زمان وابعاد ، عناصری راکه درك وفهم آن مشکل وحتی غیرممکن بود پدیدار میکند .

ابژکتیف نسبت به عواطف وهیجان‌ها بی‌احساس است : خونسرد وبی‌حس در ادراك تأثرات وتألمات ، برحسب سفارش صحنه را ضبط وثبت میکند. اما دید راهنمایی‌شده‌اش انحصاری وخاص شخص گیرنده‌است ؛ عکاس شهادت«خویش» را همراه میآورد ؛ لازم است ازنو ، دوباره وبیشتر ، معلوم وتعیین شود که این گواهی مبتنی برچیست ؟

ممکن است تصویر یك حادثه‌ی معین مانند جشن ملی ، رژه‌ی نظامی ، تظاهرات سیاسی ونظایرآن بما عرضه شود ؛ دراینجا تصویر کلاً جلب‌نظرخواهدکرد . همچنین ، تصویر میتواند پرتره‌ی شخص مشهوری باشد ویا منظره‌یی ساده ویا حتی رهگذری را دریك کوچه نشان دهد . صحنه‌یی که درنگاه اول بسیار عادی ومبتذل بنظرمیرسد گاهی سرشار از حقیقتی است که چون بمب منفجر میشود . مانند تصویر بی‌نامی که «زندانی دیوانه‌ی یك اردوگاه اسیران» را به هنگام آزادی نشان میدهد . یا تصویر «یك زن هندی سرگردان که کودك خودرا درمیان بازوان گرفته است .» درزمان یك قحطی در مدرس اثر Werner Bischof یـا « معجزه در یونان » اثر Ernst Hass که درکلیسای Tinos چهره‌های تماشاگران را ، دربرابر دختری که بینایی خودرا بازیافته و بازوان فلجش به حرکت درآمده ، نشان میدهد .

عکاسی که خبری‌را به شیوه‌ی خود بازگومیکند همچنین میتواند آنرا بیافریند . حضور وی درمحلی ، درزمانی معین ، میتواند « شبه – حادثه » یی به وجود آورد . زیرا تعداد اطلاعاتی که مرتباً باید به مردم ارائه شود لازم‌است تقلیل‌نیابد. تولید حوادث دراختیار ژورنالیست نیست ولی معرف آن ازطرف خوانندگان روزنامه ومجلات ثابت است . برای ایجاد موازنه ، جستجو و یا «شکار خبر» آغاز میشود و اخباری نه چندان قابل‌توجه دربرابر ابژکتیف دوربین‌ها قرارمیگیرد ، تا جاییکه اهمیت غیرطبیعی کسب میکند .

عکس مستند میتواند به علت یکی ازعناصر خود جالب باشد . همچنانکه گسترش یك کلمه درزبان علامت مشخصه‌ایست که کارشناسان توجه خودرا روی‌آن متمرکزمیسازند ، پیدایش یك فرم ویك لباس یا یك شیئی درروی تصویر نیز امکان مطالعه وشناسایی گسترش آنهارا فراهم میکند .

یك عکس تنها بعلت محتوای خود « شاهد زمان » تلقی نمیشود ، بلکه خود عکس نیز یك گواه بشمار میرود . اغلب فراموش میکنیم که هرچیزی شاهد عصر وزمان خویش است ؛ مانندکتابی که درطی قرن‌هامورد مطالعه قرارگرفته وبه‌فراموشی سپرده شده‌است– خواه موردتوجه قرارگیرد وخواه درگوشه‌یی

متروك بماند – سالنامه‌ها ، نامه‌های خصوصی ، صورتحساب‌ها، برچسب‌ها ، طراحی‌های عامیانه . . . وخلاصه هرچیزی‌که درزمان معینی وجود داشته ، خواه درآن موقع اختراع شده وخواه ازگذشته رسیده باشد .

از صدوپنجاه سال اخیر مدارك و اسناد زیادی به جای مانده که هنوز بررسی و تجزیه‌ی لازم درمورد آنها به عمل نیامده است ، نه ازطرف انسان ونه ازطرف زمان . درمیان اشیایی‌که باقیمانده ارزش واهمیت عکس‌ها قابل توجه است . درسالهای ۱۹۶۹ – ۱۹۷۰ یك نمایشگاه بسیار عکس ازطرف Art Gallery of Ontario , Galerie nationale du Canada تحت عنوان The Photography as Object ترتیب یافته بود که بسیار مورد توجه مردم قرارگرفت .

پیش ازهرچیز ، عکس دارای تاریخچه‌ی خود[6] است‌که ازجهات ونقطه نظرهای‌گوناگون میتواند مورد بحث ومطالعه قرارگیرد . تکنیك درتمام ادوار بطورکلی همواره برتکامل عکس حکومت‌کرده است : جعبه‌ی سنگینی‌که اولین **داگرو – تای‌پیست‌ها**[7] به‌زحمت باآن درکوچه‌هامیگشتند اینك به‌دستگاه ظریفی تبدیل شده‌که به راحتی درجیب لباس جای میگیرد . عکسبرداری‌که با شیشه‌های قدیمی تك‌تك و به‌کندی انجام میگرفت امروز با وجود فیلم‌های مدرن ، بسیارسریع ومتنوع است .

تاریخ یك عکس را ازروی موضوع آن میتوان تعیین کرد. اغلب میتوان‌گفت به‌کدام ملت تعلق‌دارد وحتی‌گیرنده‌ی آن‌کیست . سبك‌های‌مختلف‌ظاهرمیشود، برهم تأثیرمیگذارند، تکامل مییابند وازبین میروند . تاریخ یك هنر ، که ازتاریخ تکنیك جدا نیست ، هنوز قلمرو خاص چند متخصص است . عکس، خودبخود نام خویش‌را درچهارچوب زمان خود به‌ثبت میرساند زیرا انعکاسی است ازآفرینندگان خود ، خواه مشهور خواه ناشناس . ازنگاتیف‌های بیشماری‌که تاکنون بوجودآمده آنمسفر عمومی عصر وزمان احساس میشود .

دریك عکس ، تنها موضوع آن مطرح نیست ، بلکه «چگونگی» عکسبرداری و «چرا»ی آن نیزموردبحث است.

درمیان اسناد ومدارکی‌که برای شناسایی یك عصر، یك کشور، یك‌گروه اجتماعی وحتی یك شخص مورداستفاده قرار میگیرد ، عکس جای مهمی اشغال میکند . حتی برای نقاشی مانند **دگا** ، دقت درعکس‌ها مطالعه‌ی بهتر آفرینش آثار اورا ممکن میسازد و برای یك نویسنده دربررسی **فرهنگ** و ادب ، متن‌ها درکنار شعرها ، مقاله‌ها ویا رمان‌ها جای نخست را اشغال میکند ، اما عکس‌هایی‌که‌گرفته‌است ، به شرط قراردادن درموقعیت عصر و زمان ، ازنظر فرم و موضوع ، میتوانند روشنایی تازه‌یی برانسان وکارش بیندازد . بیفایده نیست اگر بدانیم Lewis Caroll که جز عکس دختربچه‌ها را نمیگرفت ، با تکنیك واطمینانی‌کامل تصاویر زیبا وپراحساسی ازخود بجای‌گذاشت. اما همه‌ی نگاتیف‌هاییراکه بیشتربه‌دلش‌می‌نشست پاره‌کرد وهیچیك ازآنها بدست ما نرسید .

امیل زولا صدها عکس‌گرفته از پرتره‌های دوستان تا صحنه‌های خانوادگی ، تصاویر مسافرت‌ها ومناظر پاریس . نگاتیف‌های مزبورنگاه‌هایی‌راکه زولای‌زنده برروی‌موجودات محبوب خود وهمچنین دکور هستی وزندگی خویش‌کرده بود به مـا باز میگردانـد[8] ، درام نویس سوئدی Strindberg سورامپرسیون‌های غیرقابل تصور وپرتره‌های دلهره‌آوری دارد[9] رمان‌نویس ایتالیایی Verga از خانواده و دوستان و مناظر سیسیل عکس‌های جالب وپرارزش‌گرفته است[10].

Valery ، شاعر نامی وعکاس آماتور، ازعکاسی چون متخصصی سخن میگوید و برناردشاو ، که این فن را به‌کار گرفته ، نظرات بسیار جالب وپرطنز درباره‌ی آن دارد .

جنگ داخلی اسپانیا ۱۹۳۷

---

6. The Pencil of Nature, London 1844 New York 1969
7. Daguerréotypiste
8. Zola, Henri MITTERAND & Jean VIDAL Paris, 1963
9. August Strendberg son fotograf Stockholm, 1963
10. Giovanni Verga fotografo Milan, 1970

ریشه‌های تاریخی امثال و حکم

مهدی پرتوی

« چرا عاقل کند کاری که باز آرد پشیمانی »

عقل که درلغت بمعنی ادراك وتعقل کردن‌است دراصطلاح بحالت وملکه‌ای در نَفْس اطلاق میشودکه آدمی را باختیار خوبیها وکارهای سودبخش و دوری‌کردن از بدیها و امور مضرّه وادار نماید . رویّهٔ عقلاء وهوشمندان همواره براساس تعقل و دوراندیشی استوار است ، اطراف و جوانب امور را قبلاً ازنظر میگذرانند ، پست وبلند و زیروبم هر امری را دربوتهٔ سنجش وآزمایش قرارمیدهند وسپس دست بکارمیشوند تا اگر زیان وضرری معناً ومادتاً برآن مترتب باشد درمقابل عمل انجام شده قرار نگرفته انگشت ندامت وپشیمانی بدندان نگیرند وبرگذشته افسوس وحسرت نخورند درغیراینصورت اطلاق عنوان «عاقل» برچنان افرادی دور ازعقل واندیشه خواهد بود زیرا بقول شاعر :

زلیخا مرد ازآنحسرت‌که یوسف‌گشت زندانی
چرا عاقل کند کاری که باز آرد پشیمانی

دربادی امر چنین بنظر میرسدکه نظم بیت بالا شاید متضمن مقصود ومنظور خاصی نباشد ولی انعکاس نام «زلیخا» که ازعشاق نامدار روزگار است خاطره وماجرای عشق سوزان ونیکفرجامی را بیاد ما میآوردکه بدون شك همان خاطرهٔ جالب وجاذب ، انگیزهٔ شاعر درتنظیم شعر بالا شده‌است .

* *

داستان عشق شورانگیززلیخا نسبت بیوسف پیغمبربقدری مشهور وزبانزد خاص وعام است‌که شرح جزئیات آن جز اطناب سخن ومایهٔ کلال‌نباشد زیرا همه‌کس کمابیش‌بآن واقف است وبرای دانندگان لسان ادب وعرب نیز سورهٔ یوسف «در قرآن‌کریم» که باحسن‌القصص ازآن‌یاد شده‌است وافی‌بمقصود خواهد بود .

اجمالاً آنکه یوسف صدیق فرزند یعقوب و راحیل‌براثر حسادت برادرانش درچاه افتاد و **مالك‌بن دعثر** که باکاروانش ازآنسوی میگذشت اورا نجات داده بعزیز مصر «**قطفیربن رحیب**» که درزمان سلطنت «**ریّان‌بن ولید**» فرعون مصر میزیست بقیمت قابل توجهی فروخت . عزیز مصر یوسف را بخانه برد و بهمسرش زلیخا گفت « **اکرمی مثواه عسی ان ینفعنا اونتخذه ولداً** ــ سورهٔ یوسف آیه ۲۱ » یعنی اورا عزیز وگرامی‌بدار، شاید روزی ازاو بهره برگیریم واورا بفرزندی بپذیریم زیرا درناصیهٔ او اصالت‌گوهر ونجابت‌کاملاً هویدا است . زلیخا بپرورش وتربیت یوسف همت‌گماشت تا بحد رشد وکمال رسید ولی زیبائی‌وجذابیتش چنان محرك وخیره‌کننده شده بودکه دل وجان زلیخا را بیغما برد . همسر عزیز مصر برای‌تحریك یوسف‌که از ارتکاب‌گناه امتناع داشت ومخصوصاً حاضر نبود نسبت بولینعمت خود «عزیز مصر» خیانت‌کند بهروسیله‌ای ازتهدید تا تطمیع متوسل شد اما طَرَفی نبست .

زلیخاکه درآتش عشق‌وناکامی میسوخت وامتناع یوسف نیز برآن دامن میزد تدبیری اندیشید ودرخوابگاه خود بساط عیش وطرب آماده‌کرده یوسف‌راکه پیشکار ومحرم خاص‌بود بحضورطلبید ودرکناربسترش جای داد تا از وی‌کام برگیرد ، ولی یوسف پارسا وپرهیزگار با وجود آنکه درعنفوان وغرور

جوانی میزیست طنازی وعشوه‌گری زلیخا وآنهمه امکانات را نادیده شمرد و نور تقوی و صفای ایمان چنان براو صَهی زد که بدون تأمل دست ردّ برسینهٔ زلیخا نهاد وگفت : **معاذالله** . **انه ربی احسن مثوای** . **انه لایفلح‌الظالمون** . یعنی بخدا پناه میبرم که بهترین ملجاء و پناهگاه من است و ستمکاران را رستگاری نمیدهد . زلیخا چون ازهمه طرف راه چاره‌جوئی وکامجوئی را مسدود دید بِاخافه و اِرعاب یوسف برخاست و با حربهٔ تهمت وافتراء شوهرش عزیز مصررا برآن داشت‌که اورا درسیاهچال زندان جای دهد تا شاید رنج وشکنجهٔ زندان برسرراهش آورد ومسئول دلداده‌اش زلیخا را اجابت‌کند ولی خَلَف صِدق یعقوب خوف زندان را درمقابل خوف وخشیت الهی بهیچ‌گرفت و درآن چهار دیواری تنگ و تاریك نیز بهدایت زندانیان وترغیب ودلالت آنان بقبول توحید وپرستش خدای یگانه واحتراز ازملاهی ومناهی پرداخت . برای زلیخا یقین حاصل بودکه بالاخره یوسف رام میشود وگذشت زمان خاصه ظلمت وزحمت زندان درتصمیم واراده‌اش بی‌اثرنخواهد بود . هرروز وساعتی‌که سپری میشد زلیخا بانتظار انصراف تصمیم یوسف وبازگشت محبوب بود ولی سالهاگذشت ویوسف همچنان مانندکوهی استوار درچهارگوشهٔ زندان باقیماند و اوقات را بعبادت پروردگار وهدایت وارشاد زندانیان‌گمراه مصروف میداشت . **اینجا بودکه زلیخا ازکرده پشیمان شد واز اینکه یوسف را بزندان انداخت انگشت حسرت‌وندامت بدندان گزید** زیرا یوسف قبل اززندانی شدن اگر بقبول عشق زلیخا تن نمیداد اقلاً روزی چندبار باطاق عاشق دلداده‌اش میرفت وزلیخا با دیدار او برزخم دل مرهمی مینهاد ولی اکنون با زندانی شدن یوسف آن دیدار مختصر نیز از میان رفته بود واین حسرت وندامت‌که ناشی ازعدم تعقل و دوراندیشی بود بعدها بصورت ضرب‌المثل درآمده درافواه ملل واقوام مختلفه مورد استشهاد وتمثیل قرارگرفت .

www.KetabFarsi.com

خوانندگان و ما

قباله

خواننده گرامی آقای علی اورنگی درباره مقاله « تحلیل یك سند سنتی – قباله » ، که درشماره ۱۱۶ این مجله بچاپ‌رسید ، تذکراتی‌داده‌اندکه ضمن‌ابراز‌تشکردرزیرملاحظه میفرمائید:

۱ ــ درسطر اول پس ازعبارت‌کماهو جمله (طریقه سنّه) باید صحیح باشد زیرا اولاً معمول زمان این‌بوده‌که پس‌ازطریقه اکثراً شرعیه استعمال‌میشد . ثانیاً (عاً) مربوط به (عالیشان) است وبهیچوجه ارتباطی با عبارت قبل ازخود ندارد . مگراینکه (عیه) سهواً نوشته نشده باشد .

۲ ــ در اول سطر دوم وهمچنین آخرهمان سطر وچند جا درتوضیحات صفحه ۱۸ عبارت (مرحمتشان) غلط است وصحیح آن (مرحمت‌نشان) میباشد وچنانکه میدانیم در رسم – الخطهای قدیم بیشتر این‌کلمات را پیوسته مینوشتند .

۳ ــ دراواخر سطر چهارم بعد از ممر و مدخل صحیح عبارت (حد وحریم) است نه حیزوخریم‌که نمیتواند دراینمورد بکار رود .

٤ ــ در اول سطر هفتم عبارت وسقط جمیع‌الخیار درست است وجمیع‌الاخبار نمیتواند درست باشد .

٥ ــ همچنین در اواخر سطر ۹ عبارت (وصیغه المبایعه و المصالحه علی نهیج‌الشرعیه بینهما سمت جریان پذیرفت) درست است .

٦ ــ نیز درقسمت ۲ حاشیه بعداز اخذ مالها کلمه (بدی) درست‌نیست وچنانچه تابامروز درغالب قباله‌های سنتی مرسوم است (لوی) (نزد من) صحیح میباشد .

خطوط زیبا

خواننده عزیز آقای حسین مرندی نمونه‌هائی ازخط خودرا برای مجله ارسال داشته‌اند که یکی ازآنها درزیر ازنظرتان میگذرد :

همچنین ازآقایان منصور تقی‌زاده ، جمال جواهری قطعاتی ازخطوط زیبا رسیده است که امیدواریم درشماره‌های آینده بچاپ آنها مبادرت نمائیم .

درباره هنر فرهنگ عامه

خوانندگان‌گرامی آقایان : تیمورتاش ، صفر غلباش ، محمدحسن رجائی زفره‌ای ، یوسف‌کریمی ، بیژن حمدی ومحمدحسین اکبری مطالبی درباره هنرهای‌گوناگون وفرهنگ عامه بعنوان مجله ارسال داشته‌اندکه ازهمه آنان سپاسگزاریم وبموقع با توجه بامکانات نسبت بانعکاس مطالب ارسالی درمجله اقدام خواهیم نمود .

شماره ویژه مجله عرفان

مجله عرفان‌که درکشور هم‌کیش و دوست ما افغانستان انتشار میابد بمناسبت زاد روز اعلیحضرت محمد ظاهرشاه پادشاه افغانستان شماره ویژه‌ای انتشار داده است .

دراین نشریه ٦٤ صفحه‌ای که حتی‌المقدور سعی شده‌است با طرح‌ها ورنگهای جالبی زینت یابد مطالبی چون :

ترانهٔ شاه – ازناصر طهوری ، شعر نام نیکت باد جاوید – ازمحمد عارف (عارف) ، مقاله شاه مرکز وحدت ملی – بقلم استاد بشیر مدیرمسئول جریده ترجمان وچند شعر ومطلب دیگربفارسی درج شده . همچنین قصیده معروف «در وصف ومدح اسپ شهریار» منوچهردامغانی ونیز قصیده معروف «درمدح شاه» ازاشعار سلمان ساوجی به فارسی آمده است .

ویژه‌گی دیگر این مجله مخصوص چاپ نمونه‌هایی ازخط استاد عزیزالدین وکیلی فوفلزایی‌است که ظرافت‌وزیبائی خاصی‌درنمونه‌های گوناگون خط این‌خطاط هنرمند دیده میشود.

شماره ویژه عرفان حاکی‌ازاحساسات‌پاك‌وشاهدوستانهٔ مردم افغانستان نسبت‌به‌اعلیحضرت محمد ظاهرشاه میباشد .

انتشار این نشریه جالب را به همکاران خود بویژه به آقای ع – رسول اسدی مدیرمجله صمیمانه تهنیت می‌گوییم .

شرح زیر توسط یکی ازایرانیان مقیم آمریکا رسیده است که عین آن نظر باهیمتی که دارد دراینجا گراورشده است.

TURADJ KUSHAN ARCHITECT

۱۵ نوامبر ۱۹۷۲

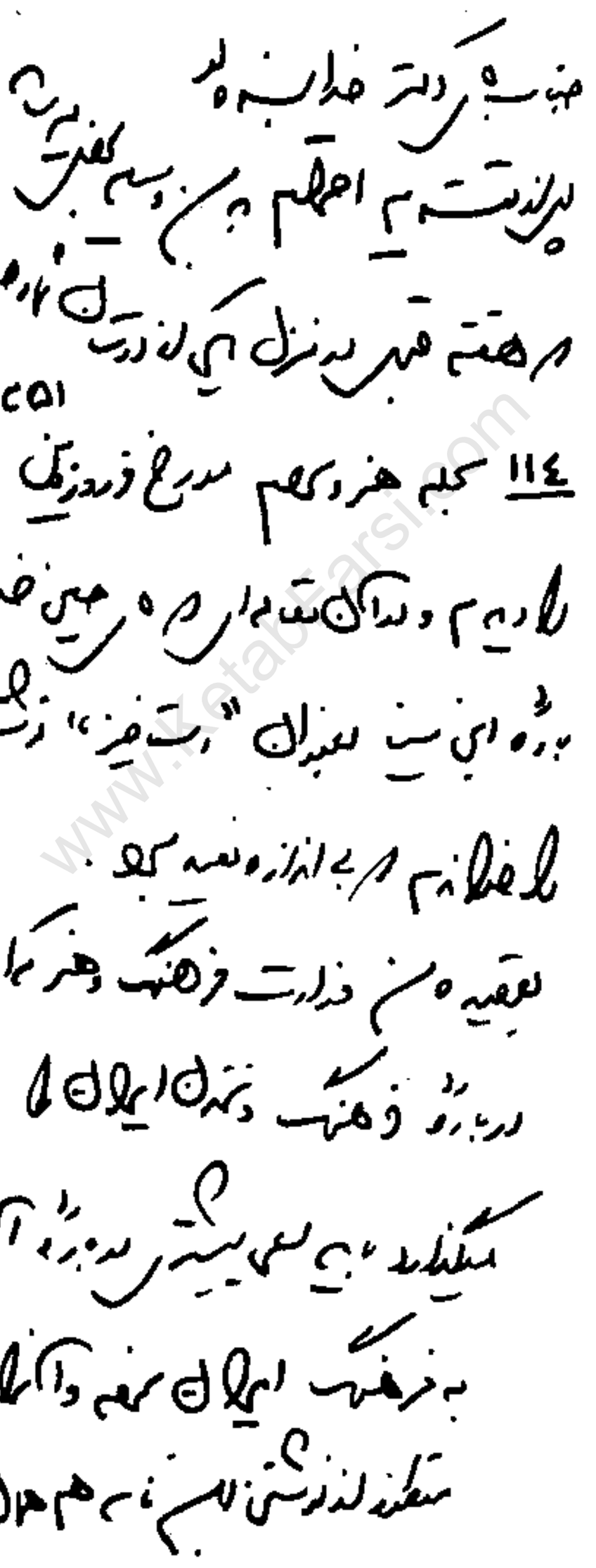

مهمترین منابع

BIOGRAPHICAL NAMES

فرهنگ لغت WEBSTER

AVICENNA

ENCYCLOPEDIA BRITANICA

www.KetabFarsi.com

11322 EVANS TRAIL, BELTSVILLE, MARYLAND. 20705 U.S.A.

برای اطلاع نویسنده محترم این نامه ودیگر خوانندگان علاقمند توضیح داده میشود که دبیرخانه شورای‌عالی فرهنگ ومرکز مطالعات وهم‌آهنگی‌های فرهنگی ازچندی پیش مأموریت یافته است که نسبت به بزرگداشت ومعرفی رجال فرهنگی ایران درسطح ملی وبین‌المللی اقدامات لازم را معمول دارد واینک مشغول تهیه فهرست‌های اسامی رجال فرهنگی ایران وهمچنین تهیه کتاب جامعی بصورت الفبائی بنـــام – تقویم فرهنگی ایران – است بهمین منظور مراسم ملی وبین‌المللی بزرگداشت ابوریحان بیرونی وجلال‌الدین مولوی درسال ۱۳۵۲ وفارابی درسال ۱۳۵۳ برگزار خواهد شدکه هم‌اکنون تهیه مقدمات آن آغازگردیده است امید است با اقداماتی که بوسیله دبیرخانه شورای‌عالی فرهنگ دراین زمینه معمول شده وخواهد شد نسبت به معرفی رجال فرهنگی ایران درسطح بین‌المللی اقدامات سودمند ومؤثری صورت‌گیرد ومنظور نویسنده محترم نامه وهمه علاقمندان دراین مورد کاملاً جامهٔ عمل بپوشد .

www.KetabFarsi.com

برای تهیه شماره‌های مختلف مجله هنرومردم لطفاً درتهران به‌نقاط زیر
مراجعه فرمایند :

ژکفر
خیابان‌تخت‌جمشید – مقابل سفارت
امریکا – شماره ۳۸۹

شعبه‌های کتابخانه امیرکبیر

کتابفروشی ابن‌سینا
میدان ۲۵ شهریور

کتابخانه چهر
روبروی دانشگاه

کتابخانه سنائی (شماره ۱)
خیابان شاه‌آباد

کتابخانه سنائی (شماره ۲)
خیابان آذر روبروی دادگستری

دفتر مجله هنرومردم
خیابان ایرانشهرشمالی شماره ۳۰۰

خانه آفتاب
خیابان‌روزولت روبروی‌دانشسرایعالی
شماره ۱/۱۵٤

انتشارات خوارزمی و شعبه‌های آن

خانه‌کتاب
خیابان شاهرضا – روبروی دانشگاه

کتابفروشی سخن
خیابان نادری

کتابفروشی دهخدا
روبروی دانشگاه

کتابفروشی طهوری
روبروی دانشگاه

www.KetabFarsi.com

بها ٦ ریال

www.KetabFarsi.com